

هق

۱۲۱

# از کتابادب برنو

سفرنامه

تألیف

جناب آقای حاج شیخ محمدتقی خاکی

رضی اللہ عنہما  
۱۲۸۱

۱۲۹۸

کتابخانه  
پوهنتون

جناب حاج سلطان محمد حسین قاسمی

۲۸  
۵  
۲  
۵۳۵

٤٢ ٤٠٧٥



هو

۱۲۱

از کتابادب و برنو

سفرنامه

تألیف

جناب آقای حاج شیخ سید طاهر بن محمد بن ابی طالب

رضی الله عنه

چاپخانه دانشگاه تهران

۱۳۸۸ ق - ۱۳۴۷ ش

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه چاپ

بنام خداوند یکتای بیهمتا و درود بروان پاك پيشواى ما سرحلقه كاروان سلوك محمد مصطفى ﷺ و جانشینان او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند بزرگوارش .

و بعد یادداشت‌هایی که از نظر خوانندگان میگذرد همانطوریکه در اصل مقدمه ذکر شده سوّمین سفرنامه فقیر سلطان حسین تابنده غفرالله له میباشد و بسفری پرازرنج واضطراب و ناراحتی مربوط است . این سفر در رکاب مبارک پدر بزرگوارم حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه قدّس سرّه که بانهایت تأسف و حسرت و اندوه در تاریخ نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ ( ششم مرداد ۱۳۴۵ ) بفراق ابدی آن وجود مقدّس مبتلا شدیم و از مادیوری نمود، انجام گردیده ، افسوس که داغ فراق خود را بردل ما گذاشت و روی بعالم قدّس نهاد :

ای ساکن جان من آخر تو کیجا رفتی

ای روح روان من آخر تو کیجا رفتی

در آن سفر اندوه‌بار همانطوریکه در مقدمه کتاب اشاره نموده‌ام حال و تصمیم نوشتن یادداشت نداشتیم ، ولی پس از آنکه حال مبارک آنحضرت رو ببهبود گذاشت ، روزی در بیمارستان سؤال فرمودند که آیا برای این سفر هم یادداشت‌هایی نوشته‌ای ؟ عرض کردم در این سفر حالی برای نوشتن یادداشت نداشته و نوشته‌ام ، فرمودند خوبست بنویسی ، لذا حسب الامر شروع بنوشتن نمودم ، ولی چون سدیّتی از شروع سفر گذشته بود بعضی وقایع و تواریخ را با تأمل و فکر زیاد بیاد آوردم و شاید بعضی جزئیات هم از نظر محو شده باشد، ولی معذکک برای اطاعت میل آنحضرت تا ممکن

بود تواریخ و مطالب را با فکر زیاد بدقت تهیه نمودم و بعداً هم از نظر مبارکشان گذرانیدم و مورد قبول واقع گردید .

در آن سفر فقیر و سایر ملازمین ایشان خیلی ناراحت و نگران بودیم و بیپرستاری و مراقبت حال آن وجود مقدّس اشتغال داشتیم و آنحضرت نسبت به همه اظهار لطف و ابراز رضایت فرموده و بعداً نیز ما را مورد عنایت قرار داده و اظهار رضایت فرمودند ، نسبت بفقیرهم در چندین مرقومه که در جواب بعض برادران مرقوم داشته‌اند ، ابراز خشنودی فرموده‌اند؛ از جمله در مرقومه شریفه در جواب مرحوم حاج شیخ اسماعیل صالحی فیروزآبادی که بعداً خود آن مرحوم ارائه داد، این عبارت را مرقوم داشته‌اند: «چنانچه مرقوم شده فرزندی بسیار تحمّل خدمات در این سفر اروپا نموده و مراقب احوال من بود و رضایت مرا جلب نمود خداوند از او راضی باشد» که این جمله را برای خود نهایت افتخار و شرف میدانم .

مدتها بود مایل بودم این سفرنامه که در حالات و شرح کسالت چندماهه آنحضرت میباشد بچاپ برسد و بنظر مبارکشان برسانم ، ولی متأسفانه قضای الهی برخلاف آن جاری و مقدر خداوند غیر از آن بود، و آنحضرت لقای پروردگار و وصال محبوب را برگزید و از ما دوری فرمود؛ «انما اشکو بثی و حزنی الی الله» .

اکنون مدتیست که آقای مهندس محمود گلسرخی وفقه الله که از فقرای با محبت و بلندهمت و دارای عقیده ثابت و ایمان راسخ میباشند، و پدرشان مرحوم میرزا عبدالله خان گلسرخی نیز از فقرای باعلاقه و محبت و خلوص و صدق بودند ، خواهش داشتند که یکی از تألیفات فقیر را بچاپ برسانند، و برادر محترم جناب آقای حاج سید هبه الله جذبی (ثابت علی) زاده الله توفیقاً و تأییداً نیز در این امر واسطه بودند، بالاخره فقیر این سفرنامه را در نظر گرفتم ، که بیاد آن وجود مقدّس و توسّل بان روح پاک و حقیقت آنحضرت بچاپ برسد، و برادران ایمانی بخواندن این یادداشتها بروح مقدّس آن بزرگوار متوسّل گردند، آقای مهندس گلسرخی نیز بانهایت شوق و علاقه بطبع آن اقدام نمودند ، از خداوند متعال اجر دارین و مزید وسعت و برکت و ازدیاد حال

محبت برای ایشان خواستار، و ازدیاد توفیقات و تأییدات جناب حاج آقای جذبی را که متصدی کتابت و استنساخ و مراقبت کارهای تصحیح و غیر آن بودند، و همچنین مزید توفیق و اجر برادران مکرم آقایان سیدفضل الله دانشور علوی و حاج رضا خان نور که تصحیح اوراق چاپ را متعهد و در مراقبت طبع آن کوشا بوده اند مسئلت دارم، والسلام  
علینا و علی عباد الله الصالحین .

فقیر سلطانه حسین تابنده گنابادی - رضا علی شاه



## تو کل و تو سمل

ارتحال پدر برای خانواده مصیبتی است عظمی و برای فرزند بویژه اگر هنوز  
بمرحله رشد و بلوغ اجتماعی نرسیده باشد ضایعه ایست بس بزرگ، چرا که وجود پدر  
در کانون خانواده منبعی است روشنی زا و گرمی خیز و برای فرزند سرمایه و پشتوانه ایست  
در نیل به هدفهای زندگی فردی و اجتماعی .

با فقدان پدر خاصه که نابهنگام صورت گیرد کانون خانواده به تاریکی و سردی  
گراید لاجرم پریشانی و پریشان حالی و پراکنده دلی حکم فرما و سایه گستر شود .  
خرم کسانی که با ازدست دادن پدر میراث معنوی و روحانی وی را بکار برند  
و در پرتو آن همان روشنائی و گرمی پیشین را در کانون خانواده و محیط اجتماع احیاء  
نموده جاودان نگهدارند .

حقیر فقیر در شانزده سالگی پدر بزرگوار خویش را که فقیری با ایمان و سردی  
صافی نهاد و پاک اعتقاد و خدمتگذاری انسان دوست و با گذشت بود ازدست داد ،  
ناگفته پیداست که از چنان فقیری سخی الطبع و کریم النفس و انسان دوست چیزی  
جز آثار معنوی به ارث نماند .

تا زنده بود سرا و برادر بزرگم را درس تو کل به خدا و توسل به مولای متقیان  
میداد، و چون ازین جهان فانی به دیار باقی شتافت مشعل فروزان تو کل و توسل رابه  
ما وا گذاشت .

با چنین مشعلی فروزان سالک همان طریق شدم که از ابتدا دستم را بگرفته و پا  
بپایم برده بود و در پرتو همین مشعل بوده که بر هر گونه مشکلات تفوق یافته و بقول  
لسان الغیب حافظ شیرازی از هر نوع خلاف آمد ایام کامروائی گرفته ام ، تحصیلاتم را



در شرایطی سخت و دشوار ولی با نیروی توکل و توسل بنحوموقفیت آمیز و رضایت بخش به پایان رسانیدم، چون کار شخصی را بهتر راغب بوده و مایل با استخدام نبودم علیهذا بکار آزاد یعنی مقاطعه کاری، حتی بی آنکه صاحب سرمایه مادّی باشم پرداختم و هرچند در بدایت امر ضمن قبول و انجام کارهایی چند متضرر و مقروض گردیدم، ولی برابر آنچه بمعنی آموخته بودم یعنی به پیروی از تعالیم پیشوای پرهیزکاران و مولای متقیان یأس و حرمان که عامل توقیف تحرک در انسان است به خود راه نداده همچنان بکار و کوشش و فعالیت های شبانه روزی توأم با توکل و توسل ادامه دادم، تا بعون الله جبران ضررها و تأدیه قرض ها شد و کار مایه ای نیز برای قبول و انجام دگر کارهایی که بمشیت الهی برایم مقدور بود فراهم گردید .

با کار مایه بدست آمده و پشتوانه ای از انفاس پاک اولیای حق در دورترین مناطق توأم با سخت ترین شرایط دگر بار به قبول کار برخاستم و تا انجام کار که بس رضایت بخش افتاد از نیروی توکل و توسل مدد گرفته توفیق خدمت بدست آوردم .

با اینکه در یکی از مسافرتها که برای سرکشی میرفتم، یعنی در راه سنندج - سقز بعلت واژگون شدن اتومبیل چند جای بدنم شکستگی یافت معذکک این آسیب ها با همه دردهای ناشی از آن مانع جریان کارم نشد و مرا از ادامه راهی که پیش گرفته بودم باز نداشت .

اینک که این سطور را می نویسم و بمؤمنین متوکل برخداوند و متوسل بمولای متقیان تقدیم میدارم سی سال از کار مداوم و پی گیرم میگذرد در حالیکه در طی این مدت نسبتاً دراز حتی سی روز بمرخصی نرفته ام .

پانزده سال پیش به تأسیس شرکت ساختمانی آرک اقدام نمودم و بعنوان مدیر عامل این شرکت بکار مشغول شدم، شرکت ساختمانی آرک بدنبال چند کار ساختمانی ... به قبول و اجرای برنامه ای پرداخت که به جرئت میتوان گفت یکی از مهمترین کارهای فنّی و عمرانی بزرگ دردنیای محسوب میشود .

این کار حفر تونل آب برفومن است بطول هفده کیلومتر که بطور یقین در بهبود وضع کشاورزی و آبیاری منطقه وسیعی از گیلان تأثیر دارد.

در آغاز این کار مهندسین مشاور که ناظر بر اجرای طرح بودند اعتقادی داشتند مبنی بر اینکه هیچ یک از شرکتهای ایرانی موفق به انجام چنین کاری نخواهد شد و حتی پیش بینی میکردند که انجام این طرح پانزده سال طول خواهد کشید، البته نظرات آنان به اعتباری خالی از دلیل نبود زیرا تعبیه این تونل طوریت که دهانه آن میبایست از دو طرف کوه بدون کوچکترین انحراف بهم متصل شود، دیگر اینکه انجام چنین کاری عظیم و حساس و دقیق و علمی و فنی در ایران بصورتی که مورد نظر بود و اجمالاً مذکور هم افتاد بی سابقه بود و از لحاظ فنی حائز کمال اهمیت است.

کاری بدین اهمیت و دشواری بنام خدا و بدست ایرانی و برای ایرانی و در عصر سلطنت باشکوه و خجسته محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر آغاز گردید، و علی رغم پیش بینی های بدبینانه و نظرات منفیانه پس از سی و شش (۳۶) ماه (سه سال) بطور موفقیت آمیز همراه باشگفتی و تحسین بسیاری از ارباب خبرت و بصیرت بهم اتصال پیدا کرد.

سرافرازی و افتخار مر کسانى راست که بادست خالی ولی با سرى مشحون از سودای خدمت ودلی آکنده از عشق و امید وسینه ای مالامال از توکل به خدا وتوسل به مولای متقیان به کارهای بزرگ عام المنفعه برمیخیزند.

حقیر فقیر آستانه مولای متقیان علی علیه السلام در چهل و دو سالگی ازدواج کرده به یمن عنایات الهی وتوجهات اولیاء حق دارای دوفرزند هشت ساله ونه ساله بوده و بعون الله از نعمت سلامت برخوردار میباشند.

تعالیمی را که از پدر بزرگوار گرفته ام در کانون خانواده ترویج میکنم، باشد که فرزندانم نیز در طریق عافیت وسلامت به خدمت خلق وعمران وآبادی کشور برخیزند ودراین راه ایمان به یک مبدأ واتکاء به انقاس پاک قدسیان و امید به آینده را در تمام شئون زندگانی و حیات توشه راه سازند و بدانند که :

عبادت بجز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلّی نیست  
 از آنجائیکه این حقیر فقیر مفتخر به انتساب به سلسله نعمة اللّٰه و حضرت  
 سلطانه‌علیشاه شهید و بندگان صالح علیشاه میباشم، علاقه‌وافر داشتم که افتخار چاپ  
 یکی از مؤلفات قطب‌العارفین حضرت حاج سلطان‌حسین تائبنده رضاعلیشاه روحی فداه  
 به این کمترین داده شود، خدایرا سپاسگزارم که پس از استدعای مکرر بالاخره موافقت  
 فرمودند که چاپ کتاب از گناباد به ژنو که بنام نامی بندگان حضرت صالح علیشاه و  
 سفر معالجه معظم له توسط حضرتشان به رشته تحریر درآمده به این حقیر واگذار شود .

حقیر فقیر - محمود گل‌سرخ‌ی







حضرت آقاي حاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قطب سلسله علويه رضويه نعمة اللهيه  
طاب ثراه

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۰۶	معراج حضرت مسیح (ع)	۲	مقدمه
۱۰۸	حالات چندروزه	۴	بروز کسالت
۱۱۰	عید فطر	۵	حرکت بطهران
۱۱۵	دنباله جریان روز	۷	ورود بطهران
۱۲۱	مادام فریدی	۱۱	حرکت از طهران
۱۲۶	روبه بهبودی	۱۴	سوئیس
۱۲۷	سؤالات ماساژدهنده	۲۰	ژنو
۱۲۸	عارضه کوچک دیگر	۲۲	عید پاک
۱۳۰	پسوی برن	۲۷	تعطیل یکشنبه
۱۳۱	دکتر دریفوس	۲۹	بیمارستان و عمل جراحی
۱۳۲	مذاکرات راجع بمذهب بهاء	۳۶	سؤالات دکتر پریه
۱۳۶	برن	۳۹	گردشی در ژنو
۱۳۹	زوریخ	۴۲	طب کیمیای حیات
۱۴۳	پاریس	۴۵	لوزان و سونترو
۱۴۵	کلیسای نتردام	۴۹	لزوم تقید بمبانی دینی
۱۴۶	برج ایفل	۵۱	حادثه دیگر
۱۴۸	کاخ شایو	۵۵	تصوف در اروپا
۱۴۹	شترو	۶۱	خانقاه صوفیه
۱۵۱	شانزلیزه	۶۵	نامه و دسته گل ارسالی
۱۵۲ و ۱۵۳	طاق نصرت و قبر سرباز گمنام	۶۸	کنسول هلند
۱۵۵	سربازان ناسدار اسلام	۷۴	سلسله چشتمه
۱۵۸	شیخ مصطفی و طریقه شاذلیه	۷۸	دنباله توقف در ژنو
۱۶۶	انوالید و آراسگاه ناپلئون	۸۵	جمعیت تسلیحات اخلاقی
۱۶۸	ورسای	۹۵	در تعقیب شرح سرام تسلیح اخلاقی
۱۶۹	موزه گرون	۹۷	نظر اجمالی بدستورات اسلام
۱۷۱	موزه لوور	۱۰۰	سوگواری حضرت سولی (ع) ولیالی احیاء
۱۷۴	مسجد مسلمین در پاریس	۱۰۵	دنباله وقایع روز

بقیه فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۹۳	کاظم زاده ایرانشهر	۱۷۶	کتابخانه ملی
۱۹۵	مکتب کاظم زاده	۱۷۷	باغ لوکراسبورگ
۱۹۸	مقدمات حرکت	۱۷۸	باغ وحش
۲۰۰	منزل دکتر پریه	۱۷۹	جنگل و سن
۲۰۴	تودیع در بیمارستان	۱۸۰	باغ نباتات
۲۱۱	حرکت از ژنو و ورود بطهران	۱۸۲	مذاکرات دینی
۲۱۳	توقف طهران	۱۸۶	ملاقات مجدد - مذاذلیه
۲۱۴	حرکت از طهران تا ورود گناباد	۱۸۹	وضع عمومی و مذهبی فرانسه
۲۱۶	پایان	۱۹۰	حرکت از پاریس
		۱۹۱	ورود بژنو

تصحیحات چاپی لازم

صفحه	سطر	اشتباه	صحیح
۲۲	پاورقی	پودی	پدی
۲۷	۱۷	دو	در
۳۷	۱	فقط	کلمه زائد
۷۱	۱۸	تگرك	ترك
۷۶	۲۰	بکسیر	بکسر
۷۸	۴	۱۳۰۳	۱۰۳۳
۱۰۸	۲۲	با	تا
۱۴۳	آخر	جعوا	جعرا
۲۱۰	آخر	خه مت	خدمت
۲۱۷	۱۵	سراپانما	سراپانمای حق
۲۱۸	۱۹	میزنند	میزینند
۲۱۸	۲۱	معدك	معك
۲۲۱	۱۸	اعلی	علی

برگ تصحیح قسمتهای لاتین ضمیمه آخر کتاب میباشد .





## مقدمه

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

این سومین مجموعه یادداشتهائی است که در باره سفر مینویسیم ، نخستین یادداشت بنام «یادداشتهای سفر بممالک عربی» و دومین آن بنام «خاطرات سفر حج» میباشد ، و این یادداشتهها نیز تحت عنوان «از گناباد به ژنو» تنظیم گردیده است . این یادداشتهها مربوط بسفیری پر از رنج و کدورت است که بر اثر واقعه ناگهانی کسالت پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلی شاه روحی فداه که باعث تشویش و اضطراب همه برادران ایمانی و گریه و انقلاب عموم بستگان و همه اخلاء روحانی گردید پیش آمد . درین سفر مدتها حال نوشتن یادداشت نداشتی بلکه روز و شب در انقلاب و اضطراب بوده و خواب و خوراک نگارنده و همسفران بر اثر شدت کسالت ایشان سلب گردیده بود و در ابتداء اصلاً ب فکر نوشتن یادداشتی نبودم .

پس از چندی که حالت پدر بزرگوارم بحمدالله روبه بهبودی گذاشت حضرتش چند مرتبه سؤال فرمودند که برای این سفر هم یادداشتی تهیه شده یانه ؟ و جواب نفی دادم و ایشان اظهار میل به تهیه یادداشت میفرمودند ، تا آنکه پس از چند مرتبه تذکر حسب الامر شروع بنوشتن نموده و بازحمت فکری بعض مطالب و وقایع سابقه را با تاریخ آن بنظر آورده در رشته تحریر کشیدم از اینرو ممکن است مطالبی هم فراموش شده باشد .

منظور اصلی نگارنده ازین یادداشتهها نیز مانند یادداشتههای سابق ، ذکر مطالب متنوعه و مفیده مذهبی و تاریخی و علمی است ازینرو بعض قسمتهای تاریخی محتاج

بکتاب نیز بوده و آنها را پس از مراجعت از سفر مختصری تکمیل نموده و اکنون این مجموعه را بعنوان فوق تقدیم دوستان گرامی مینمایم و البته آن نیز بواسطه کمی اطلاع نگارنده نسبت بزبان فرانسه و غیر آن خیلی ناقص است ولی از خوانندگان محترم خواهشمند است از خطاها و اشتباهات درگذرند و اگر انتقادی بنظرشان رسید تا هنگامی که حیات دارم مرا برخطاهای خود آگاه سازند تا آنها را اصلاح نمایم. و از همه خوانندگان انتظار دارم که مرا بدعای خیر یاد کنند.

مگر صاحب‌بدلی روزی برحمت کند در حق مسکینان دعائی

سلطان‌حسین تابنده گنابادی

عید فطر ۱۳۷۴ (اول خرداد ۱۳۳۴)

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در روز جمعه ششم رجب سال ۱۳۷۳ مطابق ۲۱ اسفند سال

۱۳۳۳ بندگان حضرت آقای صالحعلی شاه روحی فداه مبتلا

بروز کسالت

بکسالت ناگهانی عظیم پروستات شده و ناچار بحرکت تربت-

حیدریه گردیدند و بمنزل آقای حسن زاده وارد شدند و آقای دکتر عبدالمجید مجیدی شیرازی که از دوستان بودند مشغول معالجه شدند و در آن چند روزه مراقبت کامل نمودند و در آنجا معالجات موقتی شد ، از شهدهم برادرم آقای دکتر محبت الله آزاده بهمراهی آقای دکتر نصرت الله نوریانی که متخصص در این قسمت بودند آمده معاینه نمودند و دستوراتی دادند، ولی همه اطبا متفقاً میگفتند که تمام این معالجات موقتی است و علاج قطعی آن عمل است و هرچه زودتر اقدام شود بهتر است، لذا ایشان تصمیم بحرکت طهران گرفته ولی برای اینکه عید نوروز نزدیک و کارهای گناباد هم بی ترتیب بود و از نظر حرکت جمعی از دوستان شهرهای دوربگناباد برای زیارت ایشان ازینرو با گرفتن دستور کامل از اطباء عصر چهارشنبه ۲۶ اسفند از تربت بطرف گناباد حرکت و دو ساعت از شب وارد بیدخت شدند ، و علت آنکه دیر حرکت کردند آن بود که دوستان پیشواز نمایند از اینرو قبلاً هم اطلاعی ندادند و حتی پیش هم دستور داده بودند که کسی استقبال نکند ولی معدنک احساسات محبت آمیز و عواطف شور- انگیز دوستان برقلوب آنان غلبه کرده و جمع زیادی از بیدخت و دولوئی و خیبری و سایر دهات در مسیر راه با چراغهای توری و آوردن قربانیهای زیاد بانظار ورود مقدم حضرتش بودند و بشکرانه زیارت ایشان قربانیها نمودند .

در بیدخت هم بواسطه همان کسالت عارضه دوستان مرتب برای عیادت و زیارت

ایشان آمده و ایشان با حال کسالت پذیرائی مینمودند و جمع بسیاری ازدوستان از طهران و اصفهان و مشهد و نیشابور و کرمان و سایر شهرهای ایران مطابق معمول همه ساله که ایام عید نوروز حضورشان شرفیاب میشدند در آن سال نیز با آنکه چندین تلگراف شد که آقایان امسال حرکت نکنند معذکک بعضی که از تلگراف اطلاع نداشته یا پیش حرکت نموده یا اشتیاق زیارت غلبه داشته حرکت کردند، و از شب جمعه ۳ رجب که عید ولادت حضرت مولی علیه السلام است در بیدخت بودند و روز یکشنبه ۱۰ رجب هم که اول فروردین ۱۳۳۴ بود جمعیت اطراف بیشتر شده و از دهات گناباد هم مانند هر سال برای عرض تبریک خدمتشان رسیدند و هر کدام چند دقیقه عیادت نموده و در اطاق دیگر پذیرائی شدند، ولی فقراء که برای زیارت ایشان در آن چند روزه آمده بودند عموماً بواسطه رنجوری وضعف و نقادت زیاد آنحضرت بمحض زیارت جز گریه از آنها ظاهر نمیشد و برخلاف سالهای سابق که ایام عید در حضورشان باخوشی و خرّمی بسر می بردند در آن سال همه متأثر و اندوهگین و غالباً گریان بودند و آنحضرت هم با حال رنجوری با نهایت انبساط و خنده از همه پذیرائی نموده و بعض دوستان میفرمودند میل دارم مصداق شعر با باطاهر که میگوید «پسندم آنچه را جانان پسندد» بوده باشم. و چون اطباء گفته بودند که هر چه زودتر باید تصمیم حرکت برای معالجه بگیرید ازینرو با گرفتاریهای زیاد پذیرائی واردین در آن چند روزه خود را مهیای حرکت می نمودند .

عصر روز سه شنبه سوم فروردین از بیدخت حرکت کردند و

### حرکت بطهران

جمع زیادی برای بدرقه تا چند فرسخی آمدند جمعی ازدوستان هم که از شهرهای خارج برای زیارت ایشان آمده بودند در

ملازمت حرکت کردند ، در بین راه آقای حاج مشیرالسلطنه امیرسلیمانی که صبح دوشنبه دوم فروردین از طهران بعزم زیارت حرکت کرده بودند ملاقات شدند و چون قصد ایشان زیارت بندگان حضرت آقا بود پس از زیارت در خدمت ایشان مراجعت نمودند و به بیدخت نرفتند ، اول غروب وارد تربت شده و در منزل آقای مقدّسی

رئیس اداره نوغان که قبلاً خودشان خواهش کرده بودند ورود نمودند . در آنجا نیز آقای حاج محمدخان راستین اراکی و جمعی از برادران اراکی و طهرانی و کاشانی که عازم بیدخت بودند حضور مبارك شرفیاب شدند ، صبح ساعت هفت از تربت حرکت و بواسطه بدی راه و خرابی زیادی که بواسطه بارندگیهای متوالی و عدم مراقبت اداره راه در اصلاح و تعمیر پیدا شده بود خیلی معطل شده چندین جایپاده شدیم و چون برای عمل و معالجه تعجیل داشتند لذا بمشهد مشرف نشدند و ساعت یک ونیم بعد ازظهر وارد نیشابور شدیم و بمنزل آقای حاج محمدصادق شریفان ورود فرمودند ، ساعت سه ونیم بعد ازظهر از نیشابور حرکت و ساعت شش و نیم در سبزوار بمنزل جناب آقای حاج شیخ عمادالدین (هدایتعلی) که از مشایخ بزرگ ما میباشند ورود فرمودند و شب را در آنجا توقف فرموده صبح ساعت هشت حرکت کردند و برای نهار در دهنه زیدر توقف فرمودند ، موقع ورود بدهنه زیدر قدری انتظار آمدن آقای حمیدزاده و همراهان دیگر که در اتومبیل ایشان بودند کشیدیم و بطول انجامید درین بین نصرالله تابنده برادر کوچک من که از مسافرین اتومبیل ایشان بود و چند نفر از همراهان دیگر بایکی از تانگهای بنزین رسیده و اظهار داشتند که بواسطه بدی راه و بارندگی شدید رل اتومبیل از اختیار خارج شده و اتومبیل از تپه بالا رفته و از گون گردید و شوفر زیر ماشین رفته و خود آقای حمیدزاده هم مختصر صدمه دیده و ای سایرین بهیچوجه صدمه ای بآنها نرسیده است .

بدینجهت خیلی ناراحت و پریشان شدیم و فوری اتومبیل آقای حاج مشیرالسلطنه برای آوردن آنها حرکت کرده و شوفر را که حالش خیلی خطرناک بود با خود آقای حمیدزاده که کمر ایشان صدمه دیده و ضرب خورده بود حرکت داده و در منزلی که بنا بود حضرت آقا در شاهرود ورود نمایند و منزل نسبتاً بزرگی بود که برادران شاهرودی برای ورود ایشان تهیه دیده بودند استراحت کردند، و ما هم ساعت سه ونیم بعد ازظهر از دهنه زیدر باحال پریشان و نگران حرکت کرده و ساعت پنج وارد شاهرود شدیم و از آقای حمیدزاده ملاقات کردیم معلوم شد که حال ایشان سخت نیست و خطری ندارد

وشوفر ایشان هم که در بیمارستان بستری بود پس از تزریقات حالش بهتر شده و بهوش آمده است و چند روز که در بیمارستان بود حالش قدری بهتر شده بود، ولی متأسفانه بعداً در طهران بما اطلاع دادند که شب ۴ شنبه ۲۰ رجب (مطابق رحلت حضرت کاظم علیه السلام) بدروند زندگانی نمود، همه ما ازین خبر ناگوار متأثر شدیم، فقرای شاهرود هم برای او مجلس ترحیمی منعقد نموده بودند .

صبح جمعه بیستم رجب (۶ فروردین) ساعت هفت و پنجاه دقیقه باخط آهن از شاهرود حرکت کرده و در ایستگاه دامغان جمعی از فقراء که بانظار بودند بزیارت ایشان نائل شدند ، درسمنان هم آقای آقامهدی آقا مجتهد سلیمانی تنکابنی (وفا علی) که از مشایخ طریقت ما میباشد با جمع زیادی از فقرای طهران برای استقبال با فقرای سمنان در ایستگاه انتظار مقدم ایشان را داشتند و ساعت یک و نیم بعد از ظهر که قطار وارد شد بزیارت ایشان نائل گردیدند و قطار پس از نیم ساعت توقف حرکت کرد و در ایستگاههای بین راه هم از فقراء برای استقبال آمده بودند و یک ربع ساعت هشت بعد از ظهر قطار وارد ایستگاه طهران شد .

در ایستگاه طهران هم جمع بسیاری از دوستان برای استقبال آمده بودند و ایشان مستقیماً بمنزل آقای حاج مشیرالسلطنه وارد شدند و شب را در آنجا استراحت فرمودند .

## ورود بطهران

صبح روز بعد طبق مذاکرات قبلی که شده بود ساعت هشت صبح به بیمارستان مهر تشریف بردند و ساعت نه آقای دکتر لقمان الملک (سعید مالک) برای معاینه آمده و در حدود یک ساعت و نیم سئوالات نموده و معاینه کامل کردند و دستور تجزیه خون و ادرار را دادند و فشار خون را گرفتند و دستور مختصر دوائی و غذائی دادند .

در این روزها قدری حال مبارک ایشان بهتر شده بود چون بر اثر معالجات طبی و استحمامهای متوالی از روز حرکت جریان ادرار قدری بهتر شده و بتدریج روز بروز راحت تر میشد بطوریکه در ورود طهران نسبتاً راحت بودند ، ولی در عین حال آقای دکتر لقمان و آقای دکتر اقبال و سایر اطباء متفقاً عمل جراحی و بیرون آوردن غده را

لازم میدانستند و حتی در ده روز بعد از ورود بپهران که ناراحتی تقریباً بکلی مرتفع شده بود ایشان اظهار میفرمودند که مثل اینکه غدّه خیلی کوچک شده و احتیاجی بعمل نیست، ولی اطباء در جواب میگفتند که معذک عمل لازم است چون ممکن است بعداً مجدد عود کند و در آنموقع زحمت آن بیشتر است مخصوصاً اگر در اول پیدایش از پزشک و وسائل دور باشند خیلی ناراحت خواهند شد لذا باید حتماً عمل کنند و عمل آن هم سهل و آسانست .

آقایان رفقاء پس از آنکه مسبوق شدند که عمل جراحی لازم است چون در طهران وسائل کافی موجود نیست اصرار کردند که برای این امر مسافرتی بخارجه فرمایند و ایشان بهیچوجه تمایلی نداشتند ولی دوستان در نظریه خود اصرار میکردند و اطباء و آقایانی هم که دیدن و عیادت مینمودند و باروپا مسافرت کرده بودند متفقاً مسافرت اروپا را ترجیح میدادند .

ولی اشکال مهمی که برای ایشان بود از نظر ذبیحه آنها بود چون ذبیحه آنها برای مسلمین جائز نیست و نمیتوان خورد، هرچند نجاست آنها نزد محققین مورد اشکال است و بزرگان ما از جمله جدّ امجد اعلیٰ مرحوم حاج ملاسلطان محمد (سلطانعلیشاه) گنابادی و جدّ بزرگوارم مرحوم حاج ملاعلی (نورعلیشاه) طاب ثراهما طبق آیات و احادیث بطهارت اهل کتاب قائل و تصریح فرموده اند؛ که اهل کتاب نجس نیستند مگر با خوردن گوشت خوک و مسکر که بالتبع نجس میشوند که آیه شریفه «**و طعام الذّین اوتوا الكتاب حلّ لکم و طعامکم حلّ لهم**» بدان تصریح است و مفهوم مخالف «**انما المشرکون نجس**» که نجاست را اختصاص بمشرکین داده برطهارت غیرمشرکین دلالت میکند .

ولی استعمال ذبیحه آنها برای مسلمین طبق قول مشهور نزد شیعه مجاز نیست . و هرچند این مسئله مورد خلاف، و قول قریب باتفاق نزد اهل سنت جواز است و در میان شیعه نیز بعضی قائل بحلّیت ذبیحه ذسی و بعضی قائل بحلّیت ذبیحه مطلق یهود و نصاری و عدم حلّیت ذبیحه مجوس شده اند ولی قول مشهور قریب باتفاق بین علمای شیعه

عدم حلیت آنست زیرا در ذبیحه و حلیت آن چند شرط است: اول آنکه کشته شده مسلم باشد، دوم آنکه رو قبله باشد، سوم آنکه آلت کشته از آهن باشد مثلاً اگر از شیشه باشد جایز نیست، چهارم آنکه نام خدا برده شود، پنجم آنکه اوداج اربعه که عبارت از مری لوله طعام و حلقوم که لوله تنفس است و دو رگ بزرگی که در دو طرف آن هستند بریده شود، البته این قطع شدن در غیر شتر است زیرا شتر را باید نحر کرد نه ذبح و بنابراین ذبیحه غیر مسلم جایز نیست و در مملکت اسلامی یا محلی که مسلمین در آنجا اکثریت داشته باشند یا آنکه احتمال آن باشد که ذبح کننده مسلم است ولو آنکه قطع نداشته باشیم خوردن آن حلال است، ولی در محلی که بدانیم تحت نظر غیر مسلم است و رعایت دستورات اسلامی نمیشود خوردن آن جایز نیست بلکه گوشت آن حکم میت را دارد، از اینرو جناب ایشان در مسافرت اروپا ناراحت و ناراضی بودند و بر حسب اصرار رفقاء و دوستان راضی شدند ولی قدری شک و تردید از اینجهت راه یافت و فرمودند از رفقاء و دوستان تحقیقاتی شود که معلوم گردد وضع خوراک آنجا چه طور است و آیا ممکن است طبخ آنها را نخورند؟ لذا از آقای دکتر امامی (امام جمعه طهران) که بارها برای گردش و معالجه مدتی در اروپا بوده اند سؤال نموده ایشان اظهار داشتند که ممکن است اصلاً گوشت نخورند، بعد هم با تلفن از آقای دکتر حافظی که در سازمان بهداشت جهانی در ژنو میباشند سؤال نموده و ایشان هم تحقیقاتی کرده اظهار داشتند ممکن است خود ایشان برای خوراک دستور بدهند و اشکالی ازین نظر نیست، از جمع دیگر نیز درین قسمت تحقیقاتی شد.

از هامبورگ هم سؤال شد گفتند در آنجا مسلمین زیاد هستند و خودشان جدا گانه ذبح میکنند و ازین نظر اشکالی نیست و ممکن است توسط آنها طبخ شود که اشکال مرتفع گردد.

پس از این تحقیقات آنجناب برای عمل جراحی و ترك آن و اینکه در کجا انجام شود استخاره فرموده ترك آن و همچنین عمل در طهران خوب نبود ولی عمل در ژنو یا هامبورگ خوب بود و در ژنو بهتر بود ولی آیه صبر بود لذا پس ازین استخاره



تصمیم حرکت باروپا گرفتند و دستور فرمودند وسائل حرکت (اجازه طبیب برای حرکت و صدور تذکره و تهیه ارز) مهیا شود .

رفقاء در مقصد و اینکه عمل در هامبورگ یا ژنو باشد اختلاف نظر داشتند بعضی هامبورگ را بهتر میدانستند و بعضی ژنو را خوب میگفتند ، عقیده نگارنده این بود که چون آقایان دکتر نصرت‌الله نصیری و دکتر محمد حسین حافظی که از برادران ایمانی میباشند در ژنو هستند و آشنائی دارند و مخصوصاً آقای دکتر حافظی که در سازمان بهداشت جهانی میباشند ازین قسمت‌ها اطلاعاتی دارند و هوای ژنوهم خیلی خوب است بهتر آنست که بسوئیس حرکت شود ، چند نفر دیگر هم در تأیید آن اظهار داشتند که محیط ژنو آرامتر و ساکت تر است ، جمع دیگر اظهار کردند که پزشکان آلمانی معروف تر و حاذق ترند و چندتن از رجال ایرانی در آنجا عمل کرده و پسندیده‌اند ، چند نفر دیگر از دوستان از جمله جناب آقای احمد قوام السلطنه نظریه داشتند که متخصص این عمل در لندن است چون سایر اطباء دو عمل درین قسمت انجام میدهند ولی در لندن مستر سیلین پزشکی که متخصص این قسمت است اکتشافی نموده که یک مرتبه بیشتر عمل نمیکند و خیلی سهل و آسانست ، ولی آنحضرت لندن را نپسندیده و بالاخره پس از مشورت‌های زیاد مذاکره شد که ابتداء بژنو حرکت کنند و اگر هامبورک بهتر بود آقای دکتر حافظی که بنا بود تحقیقاتی بکنند هامبورگ را مناسب تر دانستند از آنجا به هامبورگ حرکت کنند . آقای عبدالله انتظام وزیر امور خارجه نیز ژنو را پسندیده و گفتند در ژنو دو نفر متخصص معروف درین قسمت میباشند که هر دو خیلی حاذق هستند یکی دکتر شارل پریرا<sup>۱</sup> و دیگری شارل اشتاینر<sup>۲</sup> ، بعضی گفتند دکتر بیگل بهتر است ، چند نفر دیگر شهر دوسلدورف را در آلمان ترجیح داده میگفتند در آنجا کلینیکی است بنام کلینیک کلی هایم<sup>۳</sup> که در آنجا ده نفر پروفیسور و شش دکتر کار میکنند که هر کدام در یک مرض متخصص هستند و متخصص در مجاری ادرار پروفیسور بوئینگ هاوس<sup>۴</sup> ، میباشد که شهرت کامل درین قسمت دارد .

۱ - Dr. Charles Perrier

۲ - Dr. Charles Steiner

۳ - Clinique Colyheim

۴ - Professeur Boeminghaus

بالاخره پس از تبادل نظر و مشورت‌های زیاد تصمیم گرفته شد که با آقای دکتر حافظی مذاکره شود که ایشان هم از سوئیس وهم از آلمان تحقیقات کامل کنند که کجا از همه حیث بهتر است و از طهران مستقیماً بژنو حرکت کنند و در آنجا برای محل توقف تصمیم بگیرند.

از اینرو دستور فرمودند که هرچه زودتر وسائل حرکت فراهم شود، با آقای دکتر حافظی هم با تلفن مذاکره شد که تحقیقات کامل بنمایند.

در تمام مدت توقف ایشان در طهران فقراء برای زیارت و عیادت ایشان می‌آمدند ولی چون نمیتوانستند مانند سفرهای سابق در مجالس فقرا تشریف فرما شوند عموماً در موقع زیارت متأثر و گریان بودند و شبها نیز در مجالس و اجتماعات فقرا برای شفای عاجل ایشان متوسل و گاه هم بدعا و نماز و خواندن «امن یجیب المضطر» با گریه و زاری اشتغال داشتند.

از آقایان حجج اسلام و رجال و وزراء و نمایندگان مجلسین و رجال دربار مرتباً برای عیادت و زیارت ایشان می‌آمدند و هر کدام نظریات خود را از حیث مسافرت و طبیب اظهار میداشتند.

در مدت بیست روز توقف طهران بواسطه همان کسالت برای بازدید بهیچ جا تشریف نبردند و فقط دو سه مرتبه برای زیارت بحضرت عبدالعظیم (ع) رفتند، روز سیزدهم فروردین هم برحسب اصرار آقایان تا جماران بمنزل آقای حاج مشیرالسلطنه تشریف بردند و وسائل استراحت ایشان در آنجا مهیا شد و بعداً مراجعت فرمودند.

پس از آنکه تذکره گرفته شد برای گرفتن ویزای سوئیس و تهیه ارز اقدام شد و در روز سه‌شنبه نهم شعبان ۱۳۷۳ مطابق ۲۴ فروردین ۱۳۳۳ بلیت هواپیمای اس. آ. اس که مربوط بشرکت

حرکت  
از طهران

هواپیمائی اسکاندیناوی است برای ژنو و از آنجا بهامبورگ و مراجعت به بیروت گرفته شد که اگر در ژنو توقف کردند بلیت را مسترد داشته و بقیه وجه را که برای کرایه

از ژنو بعد داده شده برگردانند و این هواپیما در هفته دویار از طهران حرکت میکند یکی عصر پنجشنبه ساعت شش و نیم و دیگری عصر یکشنبه در همان ساعت و ما برای روز پنجشنبه ۲۶ فروردین بلیت گرفتیم.

و این هواپیما که مربوط بشرکت سوئدی اسکاندیناویست دارای وسایل آسایش و از همه جهت راحت است و گنجایش ۶۰ نفر را دارد و دارای درجه یک و دو میباشد که درجه یک آن قدری از حیث خوراک بهتر و جای آن راحت تر است ولی درجه دو آن نیز خیلی خوب است.

شب پنجشنبه طبق تقاضای نگارنده قرار شد خود حضرت ایشان که پس از کسالت نماز جماعت اقامه ننموده بودند، برای اولین بار اقامه جماعت بفرمایند که همه اخوان ایمانی توفیق زیارت ایشان را پیدا نموده و تودیع کنند و نماز هم بجای منزل آقای حاج روح الامین در منزل آقای حاج مشیرالسلطنه باشد که محتاج بحرکت ایشان نباشد و در آن شب بعد از نماز از همه برادران تودیع نموده و عموم حضار گریان و حال همه منقلب بود.

صبح پنجشنبه هم جمع زیادی برای زیارت ایشان آمده و ما اثنایه سفر را جمع آوری کرده بگمرک بردیم و تشریفات گمرکی را انجام داده سپس بفرودگاه بردیم. عصر پنجشنبه ساعت پنج بعد از ظهر از منزل آقای حاج مشیرالسلطنه بطرف فرودگاه مهرآباد حرکت و گروه بسیاری برای بدرقه آنحضرت در مهرآباد حاضر بودند. هواپیمای اسکاندیناوی که معمولاً ساعت شش و نیم عصر حرکت میکند چون تأخیر در ورود داشت قدری در حرکت هم تأخیر شد و ساعت شش و ۳۸ دقیقه بعد از ظهر بساعت طهران از فرودگاه مهرآباد حرکت کرد.

ملازمین آنحضرت عبارت بودند از نگارنده و برادرم آقای حاج دکتر محب‌الله آزاده و آقایان حاج مهدی آقا ملک صالحی اصفهانی و ابوالحسن مصداقی مدیر شرکت مرنند طهران که عصر سه‌شنبه از بغداد مراجعت نموده و چون از حرکت ایشان اطلاع



(مربوط بصفحة ١٢)



یافتند فوری برای حرکت در ملازمت ایشان اقدامات نموده و وسایل حرکت خود را آماده کردند .

موقعی که هواپیما از زمین بالارفت بابلندگو اطلاع دادند که ۴ ساعت و ۴ دقیقه تا بیروت راه داریم ، پس از گذشتن قریب دو ساعت شهر بغداد با چراغهای خود نمودار شد، اطراف بغداد و بسیاری از اراضی عراق عرب که بر اثر طغیان شدید و وحشت آور دو شط دجله و فرات آب گرفته و دریاچه‌هایی را تشکیل داده بودند بر اثر روشنی ماه نمودار بود و ما را ازین مصیبت بزرگ که برای برادران عراقی پیش آمده خیلی متأسف و اندوهگین کرد، این سیل بنیان کن که طبق نقل روزنامه نگاران از قول خود عراقیها و آنچه خود نگارنده از بعض عراقیها شنیدم بی سابقه بوده تا روزیکه ما از طهران حرکت کردیم قریب دو میلیون نفر را بی خانمان و در حدود پنجاه میلیون لیره انگلیسی خسارت وارد آورده و ثلث مزارع و محصول عراق را زیر گل و لای نموده و ازین برده بود ازینرو خطر قحطی نیز مردم بی خانمان عراق را تهدید میکرد و خطر طغیان نیز تا آن موقع مرتفع نشده بلکه پیش بینی خطرهای دیگر و خسارات زیاد تر هم مینمودند ، چون هنوز موقع آب شدن برفها و طغیان طبیعی این دو شط نبود و ممکن است بعداً نیز طغیان‌هایی بکند، و در آن شب شهر بغداد با چراغهای زیاد خود در میان آب درخشندگی و منظره جالب دیدنی داشت .

ساعت یازده و ۲ دقیقه ساعت طهران مطابق ساعت ۹ و ۰ دقیقه ساعت بیروت وارد فرودگاه بیروت شدیم و در آنجا نماز خوانده قدری استراحت کردیم ساعت نیم بعد از نصف شب ساعت طهران از آنجا حرکت کرده بر فراز مدیترانه پرواز کردیم ابتدای حرکت بلندگوی هواپیما خبر داد که شش ساعت و ربع دیگر وارد رم خواهیم شد .

موقعی که هواپیما بر فراز مدیترانه در پرواز بود هوا بشدت متقلب و طوفانی و باران هم سیارید و هواپیما ارتعاش زیادی داشت و گاهی دفعهً بواسطه چاههای هوایی پائین میآمد، بلندگوی هواپیما اطلاع داد که کمر بندها را ببندید که تکان

نخوردید و بحمد الله یکربع بساعت هفت طهران مطابق ساعت چهارده و ربع محلی بسلامتی وارد فرود گاه رم پایتخت ایتالیا شدیم و نماز صبح را در آنجا خواندیم. ساعت پنج و نیم طبق اطلاع قبلی موتور هواپیما بحرکت آمد و قدری که در روی زمین حرکت کرد ایستاد و بلند گو گفت متأسفانه بواسطه خرابی یک موتور هواپیما مجبوریم مجدداً بفرود گاه برگردیم و بمحل اولی مراجعت کرد و ما پیاده شده و در همانجا صبحانه صرف کردیم و تعمیر موتور قریب یکساعت و نیم طول کشید، ساعت هفت صبح بساعت اروپا هواپیما حرکت کرد، قدری که رفتیم هوا ابر و مه آلود شد و مرتب هواپیما ارتفاع میگرفت که روی ابرها قرار گیرد ولی هرچه بالا میرفت ابرها متراکمتر میشد بطوریکه هوا بکلی تاریک و تیره بود و در آنموقع طبق گفته یکی از کارسندان هواپیما شش هزار متر بالا رفته بود، درین موقع انقلاب و ارتعاش هواپیما خیلی زیاد دستور دادند که کمر بندها را ببندیم و هواپیما خیلی تکان داشت و یکی دومرتبه خیلی پائین آمد که موجب وحشت بعض مسافرین شد، در آن هنگام بر فراز جبال آلپ که مستور از برف بود عبور میکرد و در ساعت نه و ربع بساعت محلی مطابق ساعت یازده و سه ربع بوقت طهران وارد فرود گاه ژنو گردید.

ژنو یکی از شهرهای زیبای سوئیس است و سوئیس مملکتی

سوئیس<sup>۱</sup> است کوهستانی و بیلاقی و از ممالک بسیار زیبا و باطراوت اروپا

میباشد و دارای مناظر زیبا و دلفریب و جالب است و هلوتیا<sup>۲</sup>

نام دیگر آنست.

این مملکت در اروپای مرکزی واقع و بمملکت آلمان و فرانسه و ایتالیا و اطریش

متصل است.

مساحت خاک آن ۱۲۹۸ کیلومتر مربع است و جبال آلپ به بیشتر آن احاطه

دارد و بواسطه رودخانه های بزرگی از قبیل رن<sup>۳</sup>، رن<sup>۴</sup>، تسن<sup>۵</sup>، آر<sup>۶</sup>، رس<sup>۷</sup>، این<sup>۸</sup>

۱- La Suisse

۲- Helvetia

۳- La Rhon

۴- La Rhin

۵- La Tessin

۶- L'Ar

۷- La Reuss

۸- L'Enn

مشروب میشود و دارای دریاچه های زیادی از قبیل دریاچه ژنو، زوریخ، نوشاتل، مورات و دریاچه چهار ایالت میباشد که همه اینها برزبائی این مملکت افزوده است.

مردم این مملکت بچهار زبان تکلم میکنند؛ قسمتی که بفرانسه محدود است فرانسوی و قسمت مجاور آلمان آلمانی و آن قسمت که بایتالیا متصل میباشد ایتالیائی تکلم میکنند، و زبان دیگری هم بنام رومانش<sup>۱</sup> دارند، زبان محلی نیز که آرگو<sup>۲</sup> موسوم است دارند ولی زبان رسمی دولتی یکی از آن سه زبان اولی است.

این مملکت غالباً کوهستانی و تمام اراضی آن خیلی با صفا و باطراوت و سبز و خرم است و در لطافت و خوبی در اروپا معروف و ثروتمندان اروپا برای گذراندن گرمای تابستان بدانجا میآیند و ایام تعطیل خود را نیز در آنجا میگذرانند.

جمعیت آن طبق آمار رسمی سال ۱۹۵۰ میلادی ۴۷۱۵۲۹۲ نفر که فقط ۲۸۳۶۶۷ نفر آن خارجی و بقیه تماماً سوئیسی میباشند و البته جمعیت آن مانند سایر ممالک راقیه دنیا در تزايد است مثلاً در سال ۱۹۳۴ طبق نوشته لاروس چاپ ۱۹۳۴ جمعیت آن ۳۸۸۶۰۰۰ نفر بوده است.

مرکز آن شهر برن است، ولی این مملکت مرکب از ۲۲ حکومت نشین است که هر یک از آنها را کانتن میگویند و در امور داخلی استقلال دارند و حتی در مالیات هم قوانین جداگانه دارند و دارای مجلس شورا و هیئت دولت میباشند و با اضافه از هر کانتن نمایندگان بمرکز مملکت اعزام میشوند ازینرو این مملکت را کنفدراسیون هلوتیک یعنی ایالات متحده هلوتیا میگویند.

کشور سوئیس بیشتر غله مورد احتیاج خود را از خارج تهیه میکند چون اراضی مسطح که برای زراعت غله مساعد باشد بقدر کافی ندارد ولی اخیراً درصدد کاشت غله هم برآمده اند و میوهجات بیلاقی آن فراوانست و کارخانجات هم از قبیل کارخانجات ساعت سازی که در دنیا معروف است مانند لوزینا، اوسگا، زنیت و اونیورسال و امثال آنها و کارخانجات نخریسی و صنایع آهنگری زیاد دارد که صادرات آن مملکت میباشد



ویکی از طرق درآمد آن مملکت جلب سیاحان خارجی است که هم بواسطه خوبی هوا و مناظر زیبای آن و هم از جهت تسهیلاتی که برای ورود بدان مملکت فراهم است همیشه محل ورود سیاحان میباشد .

سوئیس یکی از ممالکی است که ورود و خروج هرارزی در آن آزاد است یعنی هراندازه پول خودش یا هر کشور دیگری که بخواهیم میتوان بدان وارد کرده یا خارج نمود و مقررات ارزی در آن وجود ندارد و آن نیز یکی از تسهیلاتی است که برای جلب واردین در نظر گرفته شده است .

این مملکت در قرون قدیمه و چندی از قرون وسطی ابتداء تحت تسلط رومان و بعد بورگاندها<sup>۱</sup> که از نژاد ژرمن ها بودند و سپس فرانسه واقع بود و قوم هلویت<sup>۲</sup> که شاخه‌ای از نژاد سلت<sup>۳</sup> است و سلت یک شعبه از نژاد هند و اروپائی است در آن مسکن داشتند و موقعی که تحت تسلط سلاطین کارولنژیان<sup>۴</sup> که دومین سلسله سلاطین فرانسه بود و بشارلمانی میرسند واقع بود در سال ۱۲۱۸ میلادی شالوده استقلال خود را ریخت و بعداً بتدریج درین قسمت پیشرفتهائی کردند و کانتن هائی ضمیمه آن گردید تا بوضعیت فعلی خود درآمد ولسی گرفتار حوادث و انقلابات و حملات زیادی هم گردید و در همه آنها باز هم دست از استقلال خود برنداشت و کمر در زیر بار حوادث خم نکرد .

مخارج زندگانی در آن کشور خیلی گرانست ولی قیمت زمین به نسبت سایر چیزها ارزان و شهرداری از گران شدن آن جلوگیری میکند ، نان هم که مورد احتیاج عمومی است از سایر چیزها ارزانتر است و برق آن هم عمومی و مورد استفاده همه کس و خیلی ارزانست زیرا تولید آن بواسطه آبشارهای فراوان و بوسیله توربین است ازینرو از مصرف خود نیز زیادتر دارند که بشهرهای مجاور خود در فرانسه میفروشند .

اخلاق اجتماعی مردم آن خیلی خوب و آزادی و آسایش کامل دارند ، مثلاً از لحاظ تساوی افراد و آزادی آنها بین بزرگترین فرد مملکت با پست‌ترین اشخاص

۱ - Burguandes

۲ - Hëlvetes

۳ - Sëltes

۴ - Carolingien

فرقی نیست و رئیس جمهور مثلاً در مواقع عادی با دیگران راه می‌رود و در ترن می‌نشیند و در خیابان گردش میکند حتی رئیس جمهور فعلی که نام او روباتل<sup>۱</sup> میباشد دختر خود را که تحصیل کرده دانشگاه است برای تعلیم گرفتن کارهای زندگانی و خانه‌داری نزد یکی از خانواده‌های انگلستان فرستاده که در منزل آنها مانند مستخدمه چندی مشغول کار باشد.

دولت هم برای حفظ حقوق افراد مقررات و قوانینی وضع کرده از جمله مثلاً برای مستخدم و مستخدمه در سال ۱۰ روز مرخصی اضافه بر مرخصی ایام یکشنبه و اعیاد با استفاده از حقوق وضع کرده و در روزهای مرخصی برای شام و نهار روزی چهار فرانک تعیین شده و ساعات کار او هم از ساعت هفت صبح تا هشت بعد از ظهر است و شبها حق مراجعه کار باو ندارند، اطاقی هم که باو میدهند باید دارای برق و شوفاژ و روشویه و اشکاف و کلید مخصوص بخود او باشد، اگر مریض شود باید خرج طبیب و دوا برای او بدهند.

عموم مردم هم در رعایت مقررات و قوانین دولت جدیت کامل دارند و دولت هم ب فکر آسایش آنها است از اینرو اختلاف طبقاتی در آنجا خیلی کم و افراد ناراضی وجود ندارد، و بهمین جهت کمونیستی و حزب کمونیست اصلاً در آنجا رخنه نکرده چون همه از وضع خود راضی هستند، و البته در سایر ممالک هم اگر دولتها بخواهند اساساً این فکر را از مردم دور کنند باید از همه حیث وسایل آسایش و کار برای آنها فراهم کنند و روح علاقه بمذهب و خدا در آنها ایجاد نمایند تا بالطبع این افکار مرتفع شود.

علاقه بمذهب هم در میان آنها زیاد و اکثر آنها بآداب دینی و مذهبی علاقه مند میباشد ولی مسلم در آن کشور نیست و اگر هم باشد نامی ندارد یا اینکه اهل آن مملکت نیستند.

امنیت و امانت و درستی هم در آن کشور مشهور و زبانزد عموم است و آنچه خود نگارنده درین سفر مشاهده کردم از جمله آنست که درب منازل آنها غالباً باز و

مقید به بستن نیستند و اطمینان دارند که دستبردی نمیشود، اتومبیلها را در کنار خیابان میگذارند و میروند بدون آنکه درب آنها را ببندند و اگر جامه‌دانی یا چیز دیگری در کنار خیابان بگذارند و بروند غالباً کسی دست‌نمیزند بلکه بدان نگاه هم نمیکنند و ممکن است صاحب آن پس از چند روز بیاید و آنرا بردارد. روزنامه‌ها را در محل معینی دیدیم که میگذارند و جایی هم برای پول آن دارند و خود روزنامه فروش می‌رود هر که روزنامه می‌خواهد برمی‌دارد و پول آنرا در آنجا میگذارد و می‌رود و موقعی که روزنامه فروش برمیگردد پول روزنامه‌های فروش شده موجود است و برمی‌دارد، اگر بخواهند تلگراف کنند همان تلگراف را با تلفن باده‌تلفن باده‌تلفن می‌دهند و در همانجا مینویسند و تلگراف میکنند بعد صورت حساب می‌دهند بدون آنکه امضای او را در تلگراف بخواهند یا آنکه او قبض رسید مطالبه کند و معمولاً تلگرافات را باید حداکثر تا ۱۲ ساعت پس از دریافت بمقصد برسانند.

دوچرخه‌ها را نیز در کنار خیابان میگذارند و میروند و ممکن است چند روزی طول بکشد تا صاحب آن بیاید و مطمئن است که از بین نمی‌رود.

جاده‌هایی که از ژنو خارج میشود هفت است که فقط یک راه بداخله سوئیس و بقیه بفرانسه می‌رود زیرا ژنو از اطراف بمرزهای فرانسه نزدیک است.

در مغازه‌های آنجا موقع معامله و خرید چانه‌زدن معمول نیست و قیمتها تقریباً ثابت است ولی گاهی ممکن است برای خریداری که به بینند مقررات ارزی مملکت او اجازه داشتن ارز زیاد با او نمیدهد یا آنکه بخريد جنسی مانند دارو ناچار باشد و از عهده او خارج باشد و امثال اینها مختصر تخفیفی بدهند، ولی مشتری هم معمول ندارد دروغ و خلاف واقع بگوید اگر کسی هم ندانسته چانه بزند فروشنده اگر صاحب مغازه باشد بانهایت ادب و احترام ممکن است از منافع خودش قدری کسر کند و جنس را بدهد ولی درینصورت چانه‌زدن را بر بی‌اطلاعی خریدار از آداب حمل میکنند، برای دانشجویان هم در معاملات کلتی تخفیف میدهند و حتی معاملات اقساطی هم بدون آنکه بحالات آنها سابقه داشته باشند میکنند و اگر تأخیر در پرداخت نمایند موجب بی‌اعتباری

خریدار نزد فروشنده است و پس از گذشتن یکروز از موعد آن اجرائیه صادر می‌شود ولی در میان خودشان اینطور چیزی اتفاق نمی‌افتد چون همه عادت بدرستی و وفای بعهد و صحت عمل نموده‌اند و تأخیر را که موجب بی‌اعتباریست بهیچوجه روا نمی‌دارند .

از جمله امور مورد توجه ما در آنجا آنست که ورود سگ بمغازه‌های خواروبار - فروشی ممنوع است و اعلانی هم جلوی مغازه‌ها از طرف دولت نصب شده که دستور داده‌اند از بردن سگها بمغازه‌های خواروبار فروشی خودداری کنند و علت آنرا چنین می‌گویند که وجود او و تنفس او در نزدیکی خواروبار که گاهی ممکن است لب بدانها بزند برخلاف بهداشت است و ممکن است غذا را آلوده کند و این یکی از احکامی است که شارع مقدس اسلام در ۱۴ قرن قبل بیان فرموده است .

علاقه مردم باطاعت اوامر دولت نیز زیاد و دولت نیز آنچه را برخلاف مصالح جامعه باشد عمل نمی‌کند و از اینجهت حسن اعتماد مردم بدولت خیلی زیاد است مثلاً مالیات را همه کس در موقع آن بدارائی می‌رود و می‌پردازد بدون آنکه مأموری مطالبه نماید چون خودش طبق قانون بدفاتر خود رسیدگی نموده مالیات خود را تعیین میکند و دولت هم همان را می‌پذیرد ، مشمولین نظام یکسال باید خدمت کنند بعداً هم سالی یکماه باید خدمت کنند و چون وقت آنرا برای هر کسی تعیین میکنند ازینرو خودش میداند و هر ساله در موقع آن می‌رود و خود را معرفی میکند و خدمت خود را انجام میدهد و بین طبقات مختلفه هیچ فرقی نیست و همه یکسانند، بعداً هم اسلحه را از آنها تحویل نمی‌گیرند بلکه خودشان در منازل خود ضبط میکنند که برای موقع خدمت سالهای بعد حاضر باشد .

محاسن اجتماعی دیگری نیز دارند که فرا گرفتن آنها خیلی خوب و غالباً در دستورات بزرگان اسلام وجود دارد و بنحو احسن برای ما دستور فرموده‌اند ، ولی متأسفانه ما مسلمین مقیّد باحکام اسلام نیستیم و بدانها عمل نمی‌کنیم از اینرو گرفتار سذگت و انحطاط می‌باشیم .

ولی از لحاظ معاشرت زن و مرد و آداب عفت رویه آنها با رویه اسلامی خیلی مخالف و طبق دستور اسلام ناپسند است، متأسفانه بعض جوانهای بی قید بجای آنکه محاسن اخلاقی آنها را فراگیرند این مفاسد اجتماعی را برای شهوترانی بهتر یاد میگیرند مثلاً در آنجا معاشرت دختر و پسر خیلی معمول و اگر دختر و پسری با یکدیگر آشنا شوند هر چند مدت آن خیلی کم باشد با یکدیگر معاشرت شبانروزی و مسافرت میکنند و کسی حق جلوگیری از آنها ندارد، زن و مرد با یکدیگر شنا میکنند البته چون آنها عادت کرده اند چندان بیکدیگر توجه ندارند، ولی در دستورات اسلام جائز نیست و باعث فساد اخلاق است و نباید مسلمین این قبیل امور را داشته باشند.

شهر ژنو که ما بدان وارد شدیم از شهرهای زیبای اروپا و دارای مناظر بسیار جالب میباشد، در ساحل دریاچه ای که بنام دریاچه ژنو معروف است قرار گرفته و آنرا دریاچه لمان هم میگویند، و از طرف مشرق هم بسلسله جبال سالو که در خاک فرانسه محدود میباشد و متصل بمرز فرانسه است.

عرض جغرافیائی این شهر طبق استخراج مرحوم سرتیپ عبدالرزاق مهندس بغایری ۴۶ درجه و ۱۱ دقیقه و ۵۹ ثانیه است و طول آن ۶ درجه و ۹ دقیقه و ۸ ثانیه میباشد و انحراف قبله آن از جنوب بمشرق ۹ درجه و ۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه است، ارتفاع آن از سطح دریا ۳۷۵ متر است.

جمعیت این شهر ۱۳۵۰۰۰ نفر است و چون متصل بفرانسه است مردم آن بفرانسه تکلم میکنند و جمعیت کانتن آن طبق آخرین آمار در آوریل ۱۹۵۴ که در روزنامه لاسوئیس<sup>۱</sup> چهارشنبه ۲۶ مه ۱۹۵۴ شماره ۱۴۶ منتشر شده ۲۱۲۹۲۴ نفر است.

۱- Genève

۲- Lac de Genève

۳- Lac Lemman

۴- La Salève

۵- La Suisse



در فرودگاه موقوع ورود به ژنو

(سربوط به صفحه ۲۰)



رود رُن' از وسط این شهر گذشته و بخاک فرانسه می‌رود و در نزدیکی شهر مارسیل بدریای مدیترانه می‌ریزد. رود آرو<sup>۱</sup> نیز که از کوه سالوسرچشمه می‌گیرد از وسط این شهر می‌گذرد و پس از مقداری که در خارج می‌گذرد برود رُن می‌پیوندد. این شهر همانطور که گفتیم در ساحل دریاچه لمان واقع شده و این دریاچه در جنوب غربی سوئیس می‌باشد، ۷۰ کیلومتر طول و قریب ۱۲ کیلومتر عرض و ۱۵۲ کیلومتر اطراف آن و در حدود ۳۳ متر عمق آنست.

این شهر از جنبه بین‌المللی اهمیت شایانی دارد، چنانکه پس از جنگ بین‌الملل اول مقر جامعه ملل شد و عمارتی بنام جامعه ملل<sup>۲</sup> در آنجا ساخته شد که پس از جنگ بین‌الملل دوم محل سازمان بهداشت عمومی جهانی<sup>۳</sup> گردید و در همین روزها نیز که ما وارد شدیم بناست کنفرانس آسیائی چهار دولت بزرگ (امریکا، انگلیس روسیه و فرانسه) در تاریخ ۶ اردیبهشت ۳۳ (۲۶ آوریل ۱۹۵۴) در آنجا برای کار هندوچین و فرانسه منعقد گردد و ملل جهان برای این کنفرانس اهمیت شایانی قائل می‌باشند.

در چند سال اخیر نیز جمعیتی بنام جمعیت تسلیح اخلاقی<sup>۴</sup> که از تمام کشورهای جهان عضو دارد در سوئیس تشکیل شده که محل آن در خارج شهر مونتر و بالای کوه بنام کو می‌باشد و مرام این جمعیت همانطور که از نامش معلوم است، تهذیب اخلاق عمومی و نشر روح صفا و مسلح کردن آنها با اخلاق حمیده است و خود آن یکنوع تصوفی است که جنبه بین‌المللی دارد یعنی نظر بدیانت معین ندارد، اساس آن روی ایمان بخداوند و تکمیل نفس و اصلاح اخلاق است و مردان بزرگی از ممالک مختلفه جهان در آن عضویت دارند.

ما صبح روز جمعه وارد فرودگاه این شهر شدیم، در فرودگاه آقایان دکتر حافظی

۱- Rhône

۲- L'Arève

۳- Palais de nations

۴- L'organisation mondiale de la santé

۵- La réarmement moral



ود کتر نصرت الله نصیری که نماینده فرهنگی ایران و سرپرست محصلین میباشند و در برن سکونت دارند حاضر بودند و در ملازمت حضرت ایشان مستقیماً بمنزل آقای دکتر حافظی که در کوی شامپل<sup>۱</sup> واقع شده رقتیم و نهار در آنجا بودیم.

روز جمعه که ۲۷ فروردین و مطابق ۱۲ شعبان بود بواسطه روز

عید<sup>۲</sup>

مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) تعطیل عمومی بود و از اینجهت

پاك

آنرا جمعه مقدّس<sup>۳</sup> میگفتند و در همه کلیساها مراسم مذهبی

معمول میشد و روز شنبه هم بهمان نظر تعطیل بود، روز یکشنبه هم که بعقیده مسیحیان روز زنده شدن حضرت عیسی (ع) و بیرون آمدن از قبر است<sup>۴</sup> که عید پاك بود و همه جا در آنروز و روز بعد جشن داشتند و مراسم مذهبی انجام میدادند و این عید را عید پاك میگویند و کلمه پاك در زبان فرانسه معمول است و بهمین کلمه تلفظ میکنند و در انگلیسی ایستر گویند که از کلمه ایستر که نام خدای بهار در میان قبایل انگلوسا کسون و نام ماه آوریل که این عید در آن ماه واقع میشود گرفته شده است و در عربی عید فصیح میگویند که از بزرگترین و مقدّس ترین اعیاد مسیحیان است.

این جشن در میان مسیحیان اولیه معمول نبود و همان جشن یهود را که آن نیز فصیح نامیده میشد و روز پانزدهم نisan که روز بیرون آمدن آنها از مصر بود جشن میگرفتند.

پس از چندی بین مسیحیانی که از نسل یهود بودند با سایر مسیحیان درباره تعیین آخرین روز روزه اختلاف شد و مسیحیانی که از نسل یهود بودند بیشتر موضوع

#### ۱- Champel 12 Chemin Thury

۲- یادداشتهای مربوط بعید پاك از انسیکلوپودی (دائرة المعارف) فرانسه و انگلیسی وقاموس کتاب مقدس ولاروس و بعضی کتب دیگر اقتباس شده و قسمتی که از دائرة المعارف است چون دردسترس نگارنده نبود توسط آقای دکتر حافظی تهیه شد و ازین بابت از ایشان تشکر میکنم. موضوع اختلاف تقاویم هم با تطبیق و تانیق و بعض قسمتهائی که از علم هیئت و تاریخ آن استنتاج میشود طبق نظریات و فکر شخصی خود نگارنده است.

مصلوبیت حضرت مسیح (ع) که در ساعت سوم صبح جمعه ۱۰ ماه نپسان که یکشنبه آن در آن سال مطابق ۱۰ ماه قمری نیز بوده است اهمیت میدادند و آخرین روز روزه بحساب آنها مطابق بود با آخرین روز روزه‌ای که یهود قبلاً می‌گرفتند یعنی غروب روز چهاردهمین ماه قمری و عید پاک را روز بعد می‌گرفتند خواه جمعه باشد یا روز دیگری و نظر بروز معین از هفته نداشتند .

ولی مسیحیان غیر نسل یهود چون بسنن و آداب یهود اهمیتی نمیدادند اولین روز هفته را که روز یکشنبه و در ماه اول بهار و نزدیکترین یکشنبه بدر کامل باشد روز قیام و زنده شدن حضرت مسیح (ع) محسوب داشته و روز جمعه ماقبل آنرا روز مصلوب شدن حساب کرده و جمعه مقدّس می‌گفتند خواه نیمه ماه باشد یا نباشد و بدین طریق دسته اول بروز ماه و دسته دوم بروز هفته اهمیت میدادند .

کلیسیاهای مشرق مانند سوریه و یونان که نزدیک مرکز یهود بودند از آنها پیروی نموده عید پاک را روز نیمه ماه قمری می‌گرفتند ولی کلیسیاهای مغرب روز اول هفته را حساب می‌کردند، بر اثر این اختلاف نظر در سال ۳۲۰ میلادی در قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) در زمان کنستانتین اول که بمذهب مسیح گرائیده بود و مسیحیان سوریه جدّاً طرفدار چهاردهمین روز ماه قمری بودند وعده دیگر برخلاف آن نظر داشتند شورائی تشکیل شد بنام شورای نیکائیا<sup>۱</sup> و در آن شورا متفقاً رای داده شد که عید پاک روز یکشنبه باشد و همانروز در تمام دنیا عید گرفته شود و قرار شد که روز حقیقی پاک را رصدخانه اسکندریه استخراج نموده و بدین اعلام دارد .

و چون عید پاک اولین روز یکشنبه بعد از شب بدر کامل و بعد از روز اول بهار که ۲۱ یا ۲۲ مارس است میباشد، بنابراین تاریخ آن در سال اختلاف پیدا میکند یعنی بین ۲۲ مارس و ۲۰ آوریل که چهارم اردیبهشت است واقع میگردد و جمعه<sup>۲</sup>

#### ۱- Nicaea

۲- چنانکه در سال ۱۳۳۴ شمسی و ۱۹۰۵ میلادی جمعه مقدّس مطابق ۱۸ فروردین و ۱۴ شعبان و هشتم آوریل گرفته شد در صورتیکه در آنسال که ما سفر کردیم (۱۳۳۳) ۲۷ فروردین و ۱۲ شعبان و هفتم آوریل بود و عید پاک نیز که یکشنبه بعد از آنست بهمین طریق اختلاف می‌یابد .

مقدّس که جمعه ماقبل آنست بهمین ترتیب اختلاف پیدا میکند.

بنابراین ملاحظه میکنیم که تاریخ مصلوبیت و روز زنده شدن مسیح (ع) بکلی با تاریخ اولی آن مخالف است زیرا تاریخ اولی آن طبق آنچه در قاموس کتاب مقدّس ذکر شده جمعه ۱۵ نisan رومی مطابق هفتم اردیبهشت و ۲۸ آوریل است که ماه دوم بهار است ولی طبق آنچه در دائرةالمعارف انگلیسی و فرانسه ذکر شده روز مصلوبیت هفتم آوریل مطابق ۱۸ فروردین بوده است و شاید این اختلاف که در اینجا پیدا شده و اختلاف دیگری که با آنکه طبق قاموس کتاب مقدّس هفتم اردیبهشت است و طبق حساب کنونی ما بوده معدلک آخرین روز حدّ آنرا پنجم اردیبهشت قرار داده اند از نظر اختلافی است که در تقاویم مختلفه دنیا و محاسبات نجومی و اختلاف در گرفتن کیسه بین تقاویم و منجمین واقع شده زیرا سال حقیقی شمسی عبارت است از ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۹ ثانیه و ۹ عشر ثانیه و کلدانیها و مصریها سال را ۳۶۰ روز تمام میگرفتند و بنابراین بزودی اختلاف فاحشی بین ماه و فصل واقع میشد و بهار در ماههای تابستان اتفاق میافتاد.

بعداً برای رفع آن نقیصه منجمین ایرانی و بعض منجمین دیگر سال را ۳۶۵ روز تمام میگرفتند و این رویّه البته مقدار زیادی از نقص را مرتفع ساخت ولی باز هم مطابقت کامل با سال نجومی نداشت و قریب ربع شبانروز اختلاف پیدا میکرد پس از ۳۶۵ سال روز اول بهار در اول نخستین ماه تابستان واقع میشد و برای رفع نقیصه آن در زمان ساسانیان سال ۱۲۰ را ۱۳۰ ماه میگرفتند و این تعدیل تا زمان یزدگرد سوم معمول بود، پس از انقراض ساسانیان این تعدیل معمول نشد بطوریکه امروز بین ماههای سال و ماههای فرس اختلاف فاحش است، مثلاً روز اول فروردین ۱۳۳۳ مطابق ۲۲ ابان فرس قدیم است.

برای رفع این اشکال در سال ۴۶ قبل از میلاد بمنجمین بدستور ژول سزار امپراطور روم تصمیم گرفتند سال را ۳۶۵ روز و ربع یعنی ۶ ساعت بگیرند و قرار شد سه سال ۳۶۵ روز و سال چهارم را ۳۶۶ روز حساب کرده و آنرا کیسه قرار دهند

و این نیز هرچند اشکال را خیلی کم کرد ولی باز با اصل آن که کمتر از ۶ ساعت است ۱۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه و یک عشر ثانیه اختلاف داشت و بر اثر این اختلاف در سال ۱۵۸۲ میلادی اول حمل که اول بهار است ۹ روز جلو افتاده بود.

در آنسال گرگوآرا سیزدهم که پاپ بود برای رفع آن قرارداد که در ۴۰ سال سه روز را حذف کنند باینطریق که تعدیل سزاری برقرار باشد مگروقتی که عدد تاریخ مات تمام باشد و عدهٔ مات مضرب ۴ نباشد مثلاً سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ که مطابق تقویم سزار کبیسه است در تقویم گرگوآری کبیسه نیست ولی سال ۲۰۰۰ در هر دو تقویم کبیسه است و طبق تقویم گرگوآر فقط در مدت ۳۳۳۳ سال یکروز اختلاف پیدا میکند.

در زمان سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی که از ۶۵۰ تا ۸۵۰ سلطنت کرد حکیم عمر خیّام و خواجه عبدالرحمن خازنی و چند نفر دیگر از دانشمندان در سال ۶۷۰ تعدیلی برای تقویم نمودند که بتعدیل جلالی معروف شده و آن باین ترتیب است که در هر ۱۶۱ سال ۳۹ سال را کبیسه محسوب دارند باینطریق که چهار مرتبه هر ۳۳ سال ۸ سال کبیسه و مرتبه پنجم در ۲۹ سال ۷ کبیسه نمایند.

و این کاملترین تعدیلی است که تا کنون در تقویم بعمل آمده و دلالت بر کمال علم و نبوغ ذاتی دانشمندان ایرانی میکند و از تعدیل گرگواری هم دقیق تر است زیرا بعد از پنجهزار سال یکروز اختلاف پیدا میشود و فقط در تعدیل گرگواری سال کبیسه از روی عدد سال بسهولت پیدا میشود.

این بود مختصری از سیر تقاویم که چون بحث مفیدی بود و مناسبت مختصری باموضوع ما داشت بطور اختصار شرح داده شد و شاید اختلاف دوسه روزی که بین نخستین روز مصلوبیت مسیح (ع) که بعد از ۲۵ آوریل بود با تاریخ کنونی که قبل از

۱- Grégoir X III از ۱۵۷۲ تا ۱۵۸۵ سمت پاپی داشت.

۲- ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام از بزرگترین دانشمندان ایران در سال ۱۱۷۰ هجری وفات

یافته و اقوال دیگری نیز در تاریخ فوت او ذکر شده است.

۲۵ آوریل سی‌گیند روی همین اختلاف تواریخ سال باشد که تقاویم جدید آنها طبق تعدیل گرگوار است و آن با تقاویم سابق چندین روز فرق میکند .

تعدیلی که گرگوار در تقویم ایجاد نمود اشکالات جدیدی در تعیین روز عید پاك تولید کرد زیرا یک‌عهده از ممالک مشرق آنرا قبول نمودند ولذا این عید در آن ممالک گاهی زودتر و گاهی دیرتر و گاهی مصادف با عید پاك ممالک غربی است که کمتر اتفاق می‌افتد، مثلاً در سال ۱۸۶۵ در یکروز اتفاق افتاد .

عید پاك عید اصلی مذهب مسیح (ع) است و حتی طبق قانون کنتستانین میبایستی اول سال نیز باشد و تا سال ۱۵۶۴ در فرانسه همانرا اول سال قرار میدادند ولی در آنسال طبق حکم شارل نهم روز اول ژانویه اول سال قرار داده شد .

چون این اختلاف در تعیین روز عید پاك سبب شده بود که تعطیلات ممالک مسیحی با یکدیگر اختلاف پیدا کند و روزهای مختلفی را جشن می‌گرفتند و افتتاح مدارس و تعطیلات ادارات و غیره بآن بستگی داشت ، عده‌ای طرفدار تثبیت این روز شدند و گفتند همانطور که روز تولد مسیح (ع) در قرن چهارم میلادی ثابت و ۲۵ دسامبر تعیین شد این روزهم خوب است ثابت باشد، و جمعیهائی بدین منظور تشکیل شد و اقداماتی بعمل آمد که ممالک مسیحی برای روز معینی توافق حاصل کنند، و در سال ۱۹۲۳ موضوع به مجمع اتفاق ملل رجوع شد و در نتیجه این اقدامات در انگلستان در ماه اوت ۱۹۲۸ قانونی بتصویب رسید که اگر سایر ملل مسیحی موافقت کنند روز عید پاك را یکشنبه بعد از دومین شنبه که در ماه آوریل واقع میشود قرار دهند و این نزدیکترین روز بروز حقیقی مصلوبیت است که طبق قول مشهور کنونی هفتم آوریل سال ۳ مسیحی بوده است ، ولی این قانون نیز عملی نشد و اکنون هم مانند سابق است و هر سال فرق میکنند .

اتفاقاً درین سال روز قیام مسیح (ع) مصادف با روز چهاردهم و شب پانزدهم شعبان بود که برای ما نیز عید بزرگی بود چون روز تولد حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه بود .

تعطیل  
یکشنبه

در اینجامختصری راجع بتعطیل یکشنبه نزد مسیحیان بمناسبت ذکر میکنم؛ یهود روز شنبه را که بعربی سبت و معرب از عبری است تعطیل میکنند ولی مسیحیان روز یکشنبه را تعطیل دارند

و این تغییر بطوریکه از کتاب قاسوس کتاب مقدس معلوم میشود در زمان خود مسیح (ع) نبوده بلکه بعداً مرسوم شده و بدستور حواریین بوده است چون در آنجا مینویسد، که چون مسیح از اموات قیام فرمود مسیحیان روز خداوند سبت خود قراردادند زیرا قیامت مسیح را بیاد میآورد، و چون طوریکه ذکر کردیم روز جمعه روز مصلوبیت مسیح و یکشنبه پس از آن که روز سوم روز قیام حضرت بود، مسیحیان شنبه را بیکشنبه تبدیل نمودند و چون یکشنبه روزی بود که رسولان عادی شده بودند که در محلی برای پایان بردن عبادت مسیحیت جمع شوند آنروز را روز خداوند نامیدند، و نیز در آن کتاب مینویسد که مسیحیان متقدمین هم سبت یهود و هم سبت مسیحیان را مراعات نموده و سبت یهودی را مثل یوم روزه یا روز تهنیه برای سبت مسیحی میدانستند، و این مطلب چهارصدسال باقی بود و بالاخره مجمع لاودکیه<sup>۱</sup> در سال ۳۶۴ میلادی نسبت بسبت مسیحیان تصمیم قاطعی گرفته و بر اشخاصی که سبت یهود را مراعات نموده دست از کار میکشیدند طعنه زده، امر باستراحت در روز خداوند نمود و مسیحیان هم محض اطاعت امر رسولان روز اول هفته را که یکشنبه است نگاه میداشتند. سپس ذکر کرده که جستینوس شهید گوید که دو روز یکشنبه جمع شویم زیرا آن اولین روزیست که خداوند ظلمت را بنور تبدیل فرمود و دنیا را از عدم بوجود آورد و خداوند ما عیسی مسیح در همین روز از اموات قیام نمود زیرا که دو روز پیش از سبت صلیب گردید و روز بعد از سبت بحواریان و شاگردان خود ظاهر گشت و انتاسیوس گوید که خداوند سبت را بروز خداوند تبدیل فرمود.

۱- لاودکیه طبق نوشته همان کتاب شهریست که در قدیم الایام آنرا دیوسپولس

میگفتند و فعلاً باسکی حصار معروف است و سلوقیس دیوسپولیس را وسعت داده آنرا بنام زوجه خود لاودکیه نامید.

و بطور کلی آنچه از کتب اناجیل مفهوم میشود حضرت مسیح (ع) دستورات واحکام دیانت یهود را نسخ نفرمود و از اینرو احکام زیادی که ناسخ دستورات دیانت حضرت موسی (ع) باشد در انجیل وجود ندارد بهمین جهت راجع بتبدیل شنبه هم دستوری نفرموده و بعداً حواریین یا بزرگانی که پس از حواریین بودند برای احترام روز قیام حضرت مسیح (ع) روز شنبه را بیکشنبه تبدیل نمودند.

بعضی هم مینویسند که رومیان قدیم که بت پرست بودند روز آفتاب را که نزد آنها یکشنبه بود مقدّس میدانستند، قسطنطین (کنستانتین) پادشاه رومان که ابتدا بت پرست بود و بعداً بدیانت مسیح گرائید برای دلجوئی و نزدیک شدن بت پرستان بدیانت مسیح دستوراتی که همان یکشنبه را تعطیل کنند و پیشوایان دین مسیح هم از نظر اینکه یکشنبه روز قیام مسیح (ع) بود و برای اینکه بایهودیان امتیازی پیدا کنند آنرا پذیرفتند.

ولی اکنونهم بقرار مسموع بعضی از مسیحیان در امریکا معتقدند باینکه مسیح فرموده روز شنبه هیچگاه منسوخ نمیشود و باید بجای اطاعت دیگران امر مسیح را اطاعت نمود لذا همان شنبه را تعطیل میکنند و این دسته نمازخانه هائی دارند که روزهای شنبه در آنجا مشغول عبادتند و در کتات قاموس کتاب مقدّس برای اثبات نظریّه تعطیل یکشنبه ادله‌ای اقامه نموده که معلوم میشود منظور او ردّ همین عقیده میباشد.

شب یکشنبه آقای حسینعلی مصداقی برادر بزرگتر آقای ابوالحسن مصداقی نیز که مدت چهار سال است در پاریس میباشند چون خبر ورود حضرت ایشان راشنیده بودند با هواپیما برای زیارت ایشان آمدند و روزها مرتب در خدمت ایشان بودند، و ایشان برای ویزای تذکره از پاریس خیلی بزحمت افتاده و بهیچوجه ویزا نمیدادند بالاخره ایشان با آقای دکتر حافظی چند روز قبل از ورود بسا تلفن نموده خواهش کردند که بایشان تلگرافی کنند که مریض شما را روز ۲۰ آوریل عمل میکنند تا باستاند آن تلگراف بتوانند ویزا بگیرند، ایشان هم همانطور تلگراف کردند و طبق همان







(سربوط به صفحه ۲۹)

تلگراف ویزاداده بودند و از تصادفات عجیبه که دلالت بر فراست ایمانی آقای مصداقی میکند آنکه پس از ورود ما بژنو وقتی که دکتر پریه برای عمل تعیین نمود همان ۲ آوریل بود .

### بیمارستان و عمل جراحی

آقای دکتر حافظی از موقعی که با ایشان راجع به تحقیقات درباره محل عمل و اطباء از طهران مذاکره شد در صدد تحقیق بود، و درین باب جدیدت زیادی بخرج دادند از جمله توسط یکی از رفقای آلمانی خود که کارمند سازمان بهداشت جهانی بود و از وزارت بهداشتی آلمان نیز تحقیقاتی کرده و راجع بخود سوئیس و شهرهای آن مخصوصاً ژنوهم سؤالاتی نموده بودند و از مجموعه تحقیقات اینطور نظر داشتند که ژنوهم دانشمندان متبحری درین باب دارد و از کسانی که متخصص در امراض مجاری ادرار میباشند، این اشخاص را نام بردند: دکتر شارل پریه<sup>۲</sup>، ریشارد واین<sup>۳</sup>، کریستان رنه<sup>۴</sup>، و ژان دولاترا<sup>۵</sup>، و ناژ<sup>۶</sup>، و اولتراما<sup>۷</sup>، که عموماً سوئیس و از استادان دانشگاه ژنومیباشند و از جراحهای عمومی نیز آلبرت شاربونیر<sup>۸</sup> شهرت زیادی دارد، ولی نام پریه بیشتر از سایرین برده میشود .

پس از مذاکرات زیاد بالاخره تصمیم گرفته شد که نزد دکتر پریه معالجه کنند و قرار شد ساعت چهار بعد از ظهر به بیمارستانی که خود دکتر پریه تعیین کرده تشریف ببرند و ساعت چهار و نیم هم دکتر پریه برای معاینه بیاید لذا ساعت چهار به کلینیک لا کلین<sup>۹</sup> که اتفاقاً خیلی نزدیک بمنزل آقای دکتر حافظی بود و در همان کوی شامپل قرار گرفته و قبلاً هم برای رزرو (ذخیره) کردن اطاق با او مذاکراتی نموده بودند و اطاق حاضر بود تشریف بردند .

۱ - Urologues

۲ - Perrier

۳ - Wayenethe

۴ - Christin René

۵ - G. de Latra

۶ - Najs

۷ - Oltramar

۸ - Charbonier

۹ - Clinique la colline

کلمهٔ لاکلین در فرانسه بمعنی تپه و بلندی است و چون این بیمارستان در محل مرتفع شهرواقع شده و مسطوط بر قسمت اعظم شهر است ازینرو باین نام نامیده شده است. ساعت چهار و نیم دکتر پریه آمد و معاینه کامل کرد و سؤالاتی نمود و دستور داد که قلب معاینه شده و خون و ادرار تجزیه شود و خودش باطبای مورد اعتماد خویش برای این قسمتها تذکر داد و شب شنبه در بیمارستان استراحت فرمودند نگارنده هم در همان بیمارستان اطاقی گرفتم.

ولی برای سایر رفقاء چون در بیمارستان محل نداشتند اطاق ندادند، لذا آقای دکتر حافظی قبل از ورود ما با چندین هتل و پانسیون مذاکره نموده بودند که محل داشته باشند، چون در آنموقع که نزدیک رسیدن موقع کنفرانس آسیائی دول بزرگ بود وعده زیادی نمایندگان دول و عکاس و خبرنگار میآمدند و جا خیلی کم بود، لذا قبلاً مذاکره کرده بودند و از میان آنها پانسیون کِلِرْمُنْت<sup>۱</sup> را که نزدیک بیمارستان بود انتخاب کردند.

صبح شنبه ساعت نه و نیم دکتر گروسگرین<sup>۲</sup> متخصص امراض قلبی که آدرس او در ژنو این است<sup>۳</sup>، برای معاینه قلب آمد و بادستگاه برقی مخصوص معاینه قلب ضربان قلب را تعیین نمود و با دقت کامل معاینه کرد و بحمدالله قلب از همه حیث سالم بود، بعداً هم که صورت حساب فرستاد ۷۵ فرانک که در آنموقع بقیمت بازار طهران ۱۶۵ ریال بود حق ویزیت تعیین نمود.

پس از آن در ساعت ده و ربع دکتر شوسل<sup>۴</sup> که آدرس او این است<sup>۵</sup> برای تجزیه خون آمد و نتیجهٔ تجزیه هم خیلی خوب و رضایت بخش بود و ۵ فرانک صورت حساب داد.

بعداً از طرف بیمارستان عکسی از مجاری ادرار برداشتند که معلوم شود غیر از

۱- Pension Clairmont

۲- D. J. Grosgrin

۳- 15, rue de l'Aténée

۴- W. Schussel

۵- 1 quai Bergues Genève

موضوع پروستات کسالت دیگری مانند سنگ مثانه هست یا نه و بحمدالله چیز دیگری نبود .

پس از آنکه نتیجه آزمایشها را باطلاع دکتر پریه رساندند برای روز سه شنبه ۱۶ شعبان مطابق ۳۱ فروردین ۱۳۳۳ و ۲۰ آوریل ۱۹۵۴ ساعت دو نیم بعد از ظهر وقت تعیین کرد که عمل جراحی انجام گیرد ، و صبح روز دوشنبه ۴ عدد حب<sup>۱</sup> که مسهل است دادند . عصر دوشنبه دکتر کونیگ<sup>۲</sup> متخصص بیهوشی<sup>۳</sup> برای معاینه و سؤال از حال ایشان آمد و از سن<sup>۴</sup> و اعتیادات بدخانیات و مشروب و مرفین و حالت قلبی سؤال کرد جواب داده شد که سن<sup>۵</sup> ایشان ۶۵ و اعتیاد بدخانیات اصلاً ندارند مشروبات الکلی هم در شریعت مقدسه اسلام حرام است و ایشان که از بزرگان دیانت مقدسه میباشند اصلاً استعمال نکرده بلکه پیروانشان هم چون ایشان دستور میدهند که همه آنان مقررات اسلامی را جداً باید رعایت کنند و اگر کسی خلاف کند مکدر میشوند ازینرو استعمال نمیکند، تریاک و موادی هم که از آن گرفته میشود از جمله مرفین بهیچوجه اعتیاد ندارند چون استعمال آنها راهم از جهت آنکه مضر بدن و باعث از بین رفتن اخلاق حمیده است حرام میدانند و منظور او از سؤالات مزبور این بود که حالت مزاجی و قلبی ایشان را مسبوق شود تا برای بیهوش نمودن و طرز عمل آن رعایت حالات ایشان را بنماید ، سپس به پرستار بیمارستان آمپولی دستورداد که روز بعد یکساعت بعد از ظهر بایشان تزریق کند و گفت خاصیت این آمپول آنست که حالت سستی و چرت میآورد و گفت خودش دو بعد از ظهر خواهد آمد که بیهوش نماید .

صبح روز سه شنبه دستور دادند که بعد از صبحانه هیچ میل نفرمایند حتی مایعات میل نکنند و یکساعت بعد از ظهر آمپولی که دستور داده شده تزریق نمودند و ایشان قدری سست شده و حالت چرت و سستی برای ایشان پیدا شد ، در ساعت دو بعد از ظهر دکتر بیهوشی آمد و دکتر پریه هم حاضر شد و لباس ایشان را عوض کرده تخت

۱ - Sennoside

۲ - Dr. Koenig

۳ - Anestéjisme

اطاق عمل را آوردند و ایشانرا روی تخت خوابانیده دکتر آمپولی بدست چپ ایشان زده و فوراً نفس عمیقی کشیده خوابیدند و با همان حال در ساعت دو و ربع ایشانرا باطاق عمل بردند و ما نیز تا درب اطاق عمل بدرقه کردیم ، البته معلوم است که حال ما در آنموقع چه بود همه ما مضطرب و منقلب و گریان بودیم ، قدری دم درب اطاق باحال گریه توقف کرده و بعداً باطاق خود آمده و گریان و پریشان بدرگاه حق ملتجی و متوسل بودیم که عمل بآسانی بگذرد و زودتر رفع کسالت ایشان بشود و در اطاق عمل دکتر پریه و معاون او دکتر میشل<sup>۱</sup> چیکالف و دکتر بیهوشی و سه نفر انفرمیۀ بیمارستان و دکتر حافظی حضور داشتند ، در ساعت سه بعد از ظهر یکی از انفرمیۀها با خوشحالی آمد و بما خبر داد که عمل بخوبی تمام شد و شروع به بخیه زدن و بستن زخم نمودند .

ما خوشحال و شکرگزار شده منتظر بودیم که زودتر ایشانرا از اطاق عمل بیرون بیاورند و زیارت کنیم ، یکربع بساعت چهار بود که ایشانرا از اطاق عمل بیرون آوردند ، و تمام مدت بودن در اطاق عمل یکساعت و نیم طول کشید و مدت شکافتن و بیرون آوردن غده بیست و پنج دقیقه و بعد از آن شروع به بخیه زدن نمودند و در تمام این مدت آنچه خون از بدن خارج میشده از طرف دیگر بوسیله دستگاه انتقال خون بدن ایشان خون وارد میکرده‌اند و دکتر بیهوشی مراقب نبض و ضربان قلب بوده که اگر بی‌نظمی در آن واقع شود فوراً داروهای لازم بدهد و آمپولهای هم برای تقویت تزریق نموده بود .

متدی که دکتر پریه عمل کرد متد جدیدی بود که خودش نیز در آن صاحب رأی و نظریه بود زیرا متد عمل پروستات در سابق از زیر مثانه بوده و در دو دفعه واقع میشد که اول پروستات را عمل میکردند و بعداً برای اینکه مجرای طبیعی ادرار که جای زخم است التیام پیدا کند برای ادرار مجرای موقت که با لوله خارج میشد درست میکردند و پس از آنکه التیام پیدا میکرد مجدداً مجرای غیرطبیعی را بسته و مجرای





در اطاق پس از عمل

(مربوط به صفحه ۳۲۸)



پس از عمل

(مربوط بصفحه ۳۲)





و مجرای طبیعی را باز می‌کردند. بعداً معمول شد که از روی مثانه عمل می‌کردند ولی باز دو عمل میشد، اخیراً دکتر میلین<sup>۱</sup> انگلیسی جراح مشهور متدی عمل کرد که فقط یک عمل انجام میداد و آن نیز از بالای مثانه بود، دکتر پریه همان‌ستدرا پیروی نموده و تکمیل کرد و خودش مدعی بود که درین متد مریض بعداً هم درد زیادی احساس نمی‌کند و اتفاقاً در عمل هم همین طور مشاهده کردیم چون حضرت ایشان بعد از چند روز که سؤال کردیم معلوم شد درد شدیدی که فوق‌العاده باشد در روی زخم احساس نموده‌اند، بهر حال طرز عمل دکتر پریه نشان داد که از بهترین جراحان و متخصصین این امر است و آقای دکتر حافظی هم پس از عمل از رویه او تمجید بسیاری کردند و گفتند تمام مدت عمل از موقع شروع بجراحی تا موقع بیرون آوردن پروستات ۲۰ دقیقه طول کشید و ما ناراحت بودیم که مبادا پروستات ریشه داشته باشد و کاملاً بیرون نیاید و باعث زحمت شود ولی بحمدالله از وقتی که شروع به بیرون آوردن پروستات کرد دو دقیقه بیشتر طول نکشید و زود بیرون آمد و پروستات هم خیلی بزرگ و باندازه یک سیب بزرگ بود، خود دکتر پریه هم خیلی خوشحال و راضی بود که براحتی و در مدت کم عمل انجام شده است.

موقعی که ایشانرا از اطاق عمل بیرون آوردند هنوز بهوش نیامده و مانند شخص خوابیده که در خواب نفیر (خُرُش) زیاد داشته باشد بودند بطوریکه نگارنده از حالت ایشان خیلی متوحش و پریشان و مانند شخص دیوانه بودم ولی اطباء اطمینان میدادند که این امر عادی و مقدمه بهوش آمدن است، و دکتر دستور داد که در گوش ایشان با صدای بلند سخن گوئیم که بهوش بیایند و ضمناً تذکر دهیم که نفس عمیق بکشند چون بر اثر آمپول‌هایی که تزریق شده و منجر به بیهوشی گردید یکنوع سسمویتی در بدن است که باید توسط تنفس عمیق و استنشاق هوای آزاد برطرف شود، دکتر متخصص بیهوشی هم مرتب بالای سر ایشان بود و همانطوریکه در موقع عمل مراقب حالات و ضربان نبض بود در اینجا نیز مراقبت کامل داشت.

در اوائل شب بتدریج بهوش آمدند و در ابتداء انقلاب واضطراب عجیبی داشتند بطوریکه مرتب میخواستند از تخت خواب پائین بیایند و با ماها که مانع میشدیم تغییر میفرمودند ولی چون دکتر دستور داده بود که بهیچوجه نگذاریم حرکت کنند یا دست روی آن ببرند که مبادا جای عمل تکان خورد، لذا ما مراقبت میکردیم مخصوصاً آقای ابوالحسن مصداقی در اینموقع خدمت نمودند و مراقبت کامل کردند و تمام شب را با جدیت و فداکاری و از روی عشق و علاقه مراقب بودند و من بنوبه خود از ایشان امتنان کامل دارم و توفیق ایشانرا از خداوند خواهانم .

صبح روز چهارشنبه کاملاً بهوش آمده بودند ولی ضعف زیادی داشتند بطوریکه حال تکلم نداشتند و بر اثر آمپول‌هایی که زده بودند هنوز حال چرت و خواب داشتند و غالباً چرت میزدند و میخوابیدند و اینحال تا روز پنجشنبه ادامه داشت ، در دوسه روز اول بایشان غذا نمیدادند و مواد غذایی بوسیلهٔ سرم تزریق می نمودند از صبح جمعه اجازه میل کردن غذا داده شد و مختصری میل کردند ولی چون معده از عادت افتاده بود پس از خوردن غذا با آنکه چند مشقال بیشتر نبود ناراحت شدند و مجدداً دکتر دستور مسهل داد و پس از خوردن آن وظاهر شدن نتیجه حالشان قدری بهتر شد .

از روز دوم تب شروع شد و چند روز مرتب از نیم درجه تا یکدرجه و نیم تب بود و البته این تب را در این موقع لازم میدانستند و لذا دکتر از آمدن تب ناراحت نبود ، بلکه رضایت داشت .

از شب اول که عمل شد مرتباً از طرف خود دکتر پرستار در اطاق بود و ما نیز بنوبهٔ خود هر کدام در اطاق ایشان مراقبت میکردیم ، پرستار شبانه که دکتر معین کرده بود خانمی بود که ۲۲ سال تحت نظر و دستور دکتر پرستاری مینموده و دکتر رضایت کامل از او داشت، نام او مادام بنیه<sup>۱</sup> بود که قریب ۵۰ سال داشت . این خانم حقیقه<sup>۲</sup> از خدمت و پرستاری بهیچوجه مضایقه نداشت و مانند یک خواهر دلسوزی مراقبت میکرد و تمام شب بیدار بود ، ولی روزها در بیمارستان کار نمیکرد و بکمک

شوهر خود میرفت ، پرستاران و خدمتگزاران داخلی بیمارستان نیز همین حال را داشتند و بانهایت مهربانی خدمت میکردند و تمام آنها تارك دنیا بودند که نه تنها برای حقوق دنیوی بلکه برای خدمت بنوع و از نظر عبادت در بیمارستان خدمت میکردند ازینرو خیلی مهربان بودند ، پرستار روزهم ماسدسوازل مترو<sup>۱</sup> نام داشت که در حدود ۶ سال سن او بود و او نیز مواظبت کامل داشت از خداوند سعادت و هدایت آنها را خواستارم .

کشیش بیمارستان هم که کانولیک و نام او مسیو لومونیه<sup>۲</sup> بود، چند مرتبه برای عیادت و احوالپرسی آمد و گفت ما از خدا میخواهیم و همیشه دعا میکنیم که بزودی شما را شفا بدهد .

خود دکتر پریه روزی دویاسه مرتبه برای عیادت و رسیدگی بحال ایشان میآمد و دستوراتی میداد و روز یکشنبه که روز ششم عمل بود دستور داد که میل را<sup>۳</sup> بردارند و بعداً ایشانرا از روی تخت خواب حرکت داد و برای چند دقیقه روی صندلی نشانید ولی از شدت ضعفی که داشتند قوه استقامت نداشتند .

صبح روز دوشنبه ساعت یازده ونیم آقای ابوالقاسم فروهر وزیر مختار ایران در سوئیس که مقر ایشان در برن است با آقای اسفندیاری رایزن (مستشار) سفارت برای عیادت آمده و گله کردند که چرا تا آن موقع بایشان اطلاع نداده اند، گفتیم از جهت نگرانی و ناراحتی که برای کسالت ایشان داشتیم و اشتغال بپرستاری توجه باین امر نداشتیم ، عصر هم آقای رحمت الله اتابکی کنسول ایران در ژنو با آقای امیر هوشنگ مقدم پسر مرحوم میرشکار از کارمندان کنسولگری آمدند و همان گله را کردند .

روز چهارشنبه هشتم اردیبهشت ( ۲۸ آوریل ۵۴ ) دکتر پریه بواسطه ضعف زیادی که در ایشان وجود داشت و خون هم از محل زخم قطع نمیشد دستور داد که

۱ - Mlle. Métraus

۲ - Mr. le Monier

۳ - Sonde

مجدد خون تزریق کنند (در موقع عمل یک لیتر خون و روز بعد هم یک لیتر تزریق کردند) ولی خودشان چندان تمایلی نداشتند لیکن دکتر گفت لازم است و بیمارستان خون تهیه کرد (از صلیب احمر یک لیتر خون تازه که روز پیش از آن تهیه کرده بودند خرید) و پرستار روز برای تزریق خون آمد و خواست در دست راست رگ را پیدا کند، مدتی طول کشید و با مهارت زیادی که داشت موفقیت کامل حاصل نکرد و رگ کوچکی پیدا کرد که چون گنجایش سوزن و خون نداشت ورم کرد لذا از دست راست برداشت و مدتی در دست چپ مشغول تفحص بود و چند مرتبه سوزن را بدن فرو برد و خیلی اذیت کرد، چون موفق نشد مجدداً نزد دکتر رفت و خوددکتر آمد و دستور داد، بالاخره محلی را پیدا کرد و تزریق نمود ولی مثل اینکه خون وارد نمیشد و با آنکه بواسطه غلظت خون دکتر دستور داده بود سرم هم مخلوط کنند ولی معذک که خون وارد رگ نمیشد، بالاخره حال ایشان بر اثر صدمه و ناراحتی زیاد بهم خورده و با اصطلاح طبّی یکتوع شکک یعنی صدمه و عکس العمل عصبی ایجاد شد و حالت لرز خیلی شدید دست داد، بطوریکه هرچه ایشان را با وسایل برقی و غیر آن گرم میکردیم و بدن را مالش میدادیم لرز قطع نمیشد و از لرز معمولی خیلی شدیدتر بود بطوریکه از جای خود حرکت میکردند و بعد از آن بر اثر خستگی زیاد حالت ضعف و رخوتی دست داد، او میگفت من همه اینها را متوجه بودم و میدانستم عارض خواهد شد لذا نگران نباشید، بعداً عرق خیلی زیادی نمودند و نزدیک غروب عرق تمام شد ولی ضعف خیلی زیادی عارض شده بود و حال تکان خوردن و حرکت و سخن گفتن بهیچوجه نداشتند .

روز بعد دستور داد که هرطور شده دوسه قدم در وسط اطاق راه بروند ، لذا مجبوراً ایشان را حرکت داده و دو نفری بازوی ایشان را گرفتیم و یکی دو قدم حرکت دادیم .

دکتر پریه در ضمن عیادتها از آقای مصدافی راجع بایشان و عقیده ما درباره ایشان سؤالاتی مینمود ، آقای مصدافی جواب داده بودند که ما ایشان را پیشوای روحانی و بزرگ دینی خود

سؤالات

دکتر پریه

میدانیم و بیشتر از آنچه شما در باوه پاپ فقط عقیده دارید ما بایشان عقیده داریم، پرسیده بود چطور میشود؟ جواب داده بودند زیرا شما درباره پاپ فقط مقام ظاهر و پیشوائی ظاهر دیانت قائل هستید ولی مقامات روحی برای او و اینکه مکمل روحی دیگرانست اعتقاد ندارید، و نزد ما پیشوایان شریعت باین ترتیب زیادند، ولی ما برای ایشان مقامات معنوی قائلیم و بستگی بایشان و اطاعت ایشان را موجب تکمیل نفس خود میدانیم و بعبارة آخری میگوئیم حضرت عیسی (ع) نه تنها بزرگی ظاهری نسبت به پیروان داشت بلکه آمده بود که آنها را بسوی خدا بکشاند و بمراتب معنوی برساند و این رشته بعد از آنحضرت هم جاری بوده و به پیغمبر ما رسید، و بعد از او دوازده نفر پیشوای عالیقدر اسلام جانشینان او بوده‌اند که همه دارای مراتب روحی بوده‌اند، و نمایندگان آن بزرگواران نیز در میان خلق همین سمت را دارند و بعقیده ما دوازدهمین جانشین پیغمبر اسلام که صاحب ولایت کلیه میباشد و حضرت حجة بن الحسن (ع) است غیبت کرده و علماء، نمایندگان آن حضرت برای تبلیغ احکام ظاهر اسلام میباشند، و نمایندگان هم در زمان غیبت بوده‌اند که از طرف آن حضرت برای ارشاد و هدایت خلق بسوی خدا و تلقین ذکر و فکر و تربیت روحی افراد مجاز بوده‌اند و اکنون ما برای ایشان این مقام نمایندگان را از امام زمان علیه السلام قائل هستیم، و معتقدیم که نمایندگان آن حضرت دارای مراتب معنوی بوده و هر کدام بقدر استعداد از این امر بهره برده‌اند لذا ما برای ایشان مراتب دیگری غیر از آنچه شما برای بزرگان قائلید معتقد میباشیم، پرسیده بود آیا شما ما را نجس میدانید؟ گفته بودند نه! ما شما را نجس نمیدانیم و مطابق کتاب مقدس قرآن که میفرماید «و طعام الذین اتوا الكتاب حل لکم و طعامکم حل لهم» شما را پاک میدانیم مگر این که به بینیم گوشت خوک یا مسکر که آنها را نجس میدانیم استعمال کنید در آن موقع بالعرض قائل بنجاست هستیم، تا موقعیکه ببینیم دست و دهن خود را شسته‌اید، گفته بود ما بسیاری از مسلمین را شنیده‌ایم که ما را نجس میدانند جواب داده بودند که یکعهده از مسلمین این اعتقاد را دارند ولی عمومیت ندارد و نظریه بزرگان ما طهارت شماست و ما شما را جهت اعتقاد بخداوند و پیغمبر حق که

عیسی (ع) است برادر و خواهر میدانیم .

ازین مذاکرات دکتر پریه علاقه و محبت پیدا کرده و نسبت بایشان خیلی اظهار ادب و احترام و کمال سهربانی مینمود و همان دوسه روز اول خواهش کرد که یک قطعه عکس بعنوان یادگار از خودشان با و مرحمت کنند و پشت آنرا هم بنویسند . این موضوع را چند مرتبه تکرار کرد و هر روز که میآمد تذکر میداد تا آنکه بالاخره بما اظهار کرد که گمان میکنم شما دادن عکس ایشانرا بدیگران روا نمیدانید و نزد شما ممنوع است ، آقای مصداقی جواب دادند اتفاقاً اینطور نیست و این قیود در میان ما نیست ولی چون شما مایل بودید که پشت آنهم چیزی بنویسند باید حال ضعف ایشان بهتر شود تا بتوانند بنویسند ازینجهت تأخیر شده است ، بالاخره یک قطعه عکس در پشت آن این عبارات را بفارسی مرقوم فرمودند که با و اهدا شود: «این کمترین بندگان خدا خادم رهروان طریق نجات مفتخر به پیروی محمد بن عبدالله ﷺ و عیسی بن مریم ﷺ فقیر محمد حسن بیچاره گنابادی صالح علی شاه عکس خود را با ابراز تشکر از آقای دکتر شارل پریه پزشک معالج خود بعنوان یادگار بایشان اهداء نمودم ، شعبان ۱۳۷۳ ، آوریل ۱۹۵۴ ژنواقل محمد حسن .

و ترجمه آن بفرانسه که بایشان داده شده و برای خودش هم ترجمه شده است

این است :

«Moi fakcir Mohammed Hassan Bitcharet Gonabadi Salehe Ali chahe humble adorateur le Dieu, serviteur des chercheurs de la voie la verité salvatrice honoré d'être suiveur des glorieuse prophète Mohammed et Jesus, offre photographie en souvenir de vue et profonde reconnaissance au Docteur Charles Perrier dont ma guérison.

Chaban 1373. Avril 1954, Genève.»

دکتر پریه پس از ملاحظه آن نوشته از اینکه نام حضرت عیسی (ع) نیز برده شده تعجب کرد و پرسید نام حضرت عیسی (ع) برای چه برده شده و چطور شما از پیروان او هستید؟ ایشان در جواب فرمودند برای اینکه ما عیسی (ع) را از پیغمبران بزرگ

دانسته و اوامر او را قبل از اسلام واجب الاطاعه و دیانت او را حقه میدانیم و پیغمبر ما که دیانت اسلام را آورد و دیانت مسیح (ع) را نسخ نمود در زمان خود جانشین مسیح (ع) بود و ما پیروی مسیح (ع) را در دوره اسلام منحصر به پیروی بزرگان اسلام میدانیم .

گردش  
در ژنو

در مدتی که ایشان در بیمارستان تشریف داشتند مایشتر روزها در خود بیمارستان بوده و بیرون نمیرفتیم و گاهی در چند روز یکمرتبه برای رفع خستگی مختصری گردش میکردیم، در روز اول قبل از عمل در خدمت خود ایشان با اتومبیل هر روز در حدود نیم ساعت گردش کردیم .

خیابانهای این شهر غالباً زیبا و جالب و دارای مناظر خیلی عالی است مخصوصاً خیابانهای ساحل دریاچه که دارای عمارت‌های مجلل و باغهای عمومی زیبا و گل - کاریهای خیلی مفرح است، از جمله خیابانی است که بطرف کاخ جامعه ملل میرود و چون یکی از مؤسسين پس از جنگ بین الملل اول ویلسن<sup>۱</sup> رئیس جمهور امریکا است از اینرو این خیابان را بنام او نامیده‌اند<sup>۱</sup> و قسمت دیگر آن که متصل بدان میباشد بنام کوه منت بلان خیابان منت بلان<sup>۲</sup> گفته‌اند ، و یک خیابان دیگر آن بنام خیابان گوستا و آدور<sup>۳</sup> نامیده میشود .

باغها و گردشگاههای عمومی نیز زیاد دارد از جمله باغی است در ساحل دریاچه که بواسطه آنکه مورد توجه و علاقه انگلیسیهاست باغ انگلیسیها<sup>۴</sup> میگویند و باغ دیگر است بنام باغ آبهای زنده که بواسطه جوشش و زیادی آب بدان نام نامیده شده و میدان جلوی آنرا هم بهمین نام گفته‌اند، میدانهای عمومی هم خیلی زیاد دارد از جمله میدان<sup>۵</sup> بندر که در کنار دریاچه واقع شده و میدان<sup>۶</sup> آلپ و میدان<sup>۷</sup> نو در

۱ - Quai Wilson

۲ - Quai du Mont Blanc

۳ - Quai Gustave Ador

۴ - Gardin Anglais

۵ - Place des eaux vives

۶ - Place du port

۷ - Place des Alpes

۸ - Place Neuve



جلوی عمارت سازمان بهداشت جهانی<sup>۱</sup> میدان وسیعی است که بهمان نام نامیده میشود میدانهای دیگر هم زیاد دارد، پلهای زیادی هم روی رود رُن ورود آر کشیده شده و دوطرف آنرا بیکدیگر ارتباط میدهد و روی این پلهای وسائط نقلیه از تراموا و اتوبوس برقی و اتوبوس معمولی و غیره عبور میکنند، و در ابتدای رودخانه که از دریاچه جدا میشود فواره‌ای ساخته شده که با برق کار میکند و منظور از آن فقط منظره زیبا و تفریح اهالی است و آب از این فواره با ارتفاع ۱۱۰ متر جستن میکند و آنرا ژدو<sup>۲</sup> که بمعنی جهش آبست مینامند، و چون بعضی قسمتهای شهر بلندتر و خیابانها و بطرف تپه و بلندی میروند ازینرو بعضی طبقات شهر مرتفعتر است و بهمین جهت روی بعضی خیابانها پلهائی کشیده شده که از اینطرف خیابان بطرف دیگر عبور میکنند و وسائط نقلیه هم از روی آن عبور میکنند.

در دوسه روز اول عمل ایشان اصلاً از بیمارستان بیرون نرفتیم، صبح روز پنجشنبه که روز سوم عمل بود بواسطه درد دندان شدیدی که عارض نگارنده شده بود مجبوراً برای مراجعه بپزشک دندان بیرون رفتیم و چون در آنجا غالباً گرفتار و کار دارند از پزشکان نیز باید قبلاً تقاضای وقت نمود، لذا شب پیش آقای دکتر حافظی چند جا تلفن کرده و بالاخره نزد یکی از دندان پزشکان که نام او لائزه<sup>۳</sup> بود برای ساعت نه صبح پنجشنبه وقت تعیین شد و در آنساعت نزد او رفته و عکسی از دندان برداشت و شروع باصلاح کرد ولی چون در مراجعت درد آن شدت داشت روز بعد هم ساعت دو ونیم بعد از ظهر که وقت تعیین کرده بود رفته و چون چندین دفعه اصلاح کرده بودم و خیلی ناقص شده بود گفتم بکشند لذا او آمپولی زده و آنرا کشید در آن چندروز بر اثر کشیدن دندان خیلی ناراحت بودم و چون دندان دیگری هم کرم خوردگی داشت مجبور بمراجعه بودم و درین دفعه نزد دکتر فرنه<sup>۴</sup> که از دندانسازان معروف

۱- Plac des Nations

۲- Jet d'eau

۳- Langer

۴- Dr. Etienne Frenex

ژنومیباشد توسط آقای عبدالرضا شجعی نوه مرحوم شجاع الملک تربتی که برای تحصیل طب در ژنو بودند و با دکتر نامبرده آشنائی داشتند در ساعت دو و نیم بعد از ظهر چهارشنبه ۸/۲/۳۳ رفتیم و دکتر نامبرده با خوشروئی تمام دقت کرد و اظهار کرد که درد فعلی بر اثر کشیدن دندانست نه بر اثر کرم خوردگی چون هنوز زیاد نشده و فعلاً چند روزی باید بگذرد تا آن صدمه تمام شود و بعداً هر جا بودید شروع باصلاح این دندان بکنید ، مطب دکتر نامبرده در میدان بندر بود که قبلاً نام بردیم .

در آن چند روزگاهی در دوسه روز یکمرتبه در حدود یکساعت برای گردش بیرون میرفتیم .

موضوع مهمی که در آنروزها پیش آمد قضیه کنفرانس آسیائی دول بزرگ بود که طبق تصمیم قبلی وزرای خارجه چهار دولت بزرگ امریکا، روسیه ، انگلیس و فرانسه در ژنو اجتماع نموده که قضایای جنگ کره و هندوچین را حل کنند و از چین- کمونیست و هندوچین و بعض ممالک دیگر آسیائی نیز نمایند. آمده بود و این کنفرانس از مهمترین کنفرانسهای جهانی بود که روزششم اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۲۲ شعبان ۱۳۷۴ و ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ در کاخ سازمان ملل در ژنو تشکیل شد و از هر یک از دول عده زیادی که هر کدام در یکی از امور تخصص و اطلاعات داشتند اعزام شده بودند از جمله همراهان مولوتف وزیر خارجه شوروی در حدود یکصد و پنجاه نفر و هیئت نمایندگی چین قریب دویست نفر بودند و سایر ممالک مربوطه هم بهمین نسبت نماینده داشتند و در حدود یکهزار نفر عکاس و خبرنگار در آنموقع بژنو آمده بود .

دوسه روز قبل از شروع کنفرانس از طرف دولت شوروی یادداشتی بسه دولت دیگر داده شده بود که نماینده چین هم باید رسماً در کنفرانس کرسی داشته باشد ولی چون دولت امریکا چین را برسمیت نشناخته قبول نکرد و شب قبل از کنفرانس دعوتی از طرف وزیر امور خارجه فرانسه از سه وزیر خارجه امریکا و شوروی و انگلیس شده بود ولی وزیر خارجه شوروی برای آنکه از وزیر خارجه چین دعوت نشده بود در جلسه حاضر نشد .

بالاخره روز دوشنبه کنفرانس شروع شد و جریان مشروح آن در جرائد آن تاریخ درج است.

روز سه شنبه ۲/۱۴ مطابق ۴ مه هم کنفرانس سالیانه بهداشت جهانی که در آن مسائل کلی مربوط به بهداشت جهان مورد مذاکره قرار میگیرد در ژنو تشکیل شد و نمایندگان هم از طرف دولت ایران تعیین شده بود، بطور کلی در ظرف سال چندین کنفرانس مهم جهانی در ژنو تشکیل میشود و این شهر اهمیت بین المللی زیادی دارد.

### طبّ کیمیای حیات

درین چند مرتبه که برای گردش بیرون میرفتیم طبق دستور و تأکید حضرت والد درصدد بودیم که داروخانه ای را که ادویه طبّ کیمیای حیات دارد پیدا کنیم و ضمناً از مرکز تهیه آنها و اطبائی که درین طب وارد هستند سؤال کنیم، ازینرو بچندین داروخانه با آقای دکتر حافظی رفتیم تا بالاخره آدرس آنرا یکی از داروخانه ها بماداد و طبق گفته او بداروخانه مارتین<sup>۱</sup> که مرکز ادویه هموراپاتی (طبّ کیمیای حیات) در قسمت فرانسوی سوئیس است مراجعه نمودیم، این طب که در فارسی بنام طب کیمیای حیات معروف شده در سال ۱۸۷۳ میلادی توسط دکتر شوسلر<sup>۲</sup> آلمانی (۱۸۲۱-۱۸۹۸) کشف شده و بنای آن برین است که املاح شیمیائی ترکیبی بدن انسان باعث پیدایش نسجهها و اعضای بدن میباشند و بدون آنها اعضاء وجود نمی یابند و قوام بدن بدانها است و اگر آنها نمیبودند آب و سواد آلی از قبیل قند و چربی و غیر آنها تأثیری در رشد بدن نمیداشتند، مثلاً وجود استخوان بدون ماده آهکی یا خون بدون آهن ممکن نیست و تندرستی انسان هنگامی است که هر یک از املاح شیمیائی موجوده در بدن انسان بحد اعتدال وجود داشته باشد و پیدایش مرض بر اثر فساد سلول است و آن نیز بواسطه اختلال و یا نقصان یکی از مواد است که کارگران طبیعی بدن میباشند

۱- Pharmacie-Martin Quai des Bergue

۲- Dr. Wilhelm Heinriche Schusler

وعلاج هم بجبران آن ماده میباشد و آن نیز بتقویت آن ملح توسط همان ملح ازخارج میباشد بطوریکه ذرات عضو بتوانند آنها را جزو خود نموده جذب کنند یعنی با همان نسبتی که درخون واعضاء وهمچنین غذاها وجوددارند که درواقع علاج بمثل میباشد و سلول بدن نمیتواند کمبود بدن را بوسیله دواهای بیوشیمی جذب کند مگرآنکه مقدار خیلی کم آنهاهم بشکل ذراتی داخل بدن شود که نظریه بعض پزشکان و دانشمندان سابق بود نه آنکه چیزهائی بدهند که در حقیقت مضر هستند ، هرچند ظاهراً و موقتاً رفع مرض میکنند ، چون در سابق هم اطباء دودسته بودند، بعضی طرفدار علاج بمثل و گروهی معتقد بعلاج بضد بودند ، بعضی هم در بعض امراض علاج بمثل ودر بعضی علاج بضد میکردند وطب کیمیای حیات طرفدار علاج بمثل است، ازجمله درتأیید این نظریه گوید که خون مرکب از مواد آلی و غیر آلی است ؛ مواد آلی از قبیل قند وچربی و آلبومین و مواد غیر آلی عبارتند از آب واملاح شیمیائی ، واملاح شیمیائی دوازده است ازینقرار :

- ۱- ماده آهن فسفات دوفر<sup>۱</sup> ( فرم فسفوریوم ) که آنرا بطور اختصار فرم فس نیز میگویند .
- ۲- فسفات دومنیزی<sup>۲</sup> ( مگنسیوم فسفوریوم ) که آنرا اختصاراً مگنیسافس هم میگویند .
- ۳- املاح آهنکی فسفات دو کالسیوم<sup>۳</sup> ( کالسیوم فسفوریوم ) که آنرا از نظر اختصار کالکارتافس هم مینامند .
- ۴- فسفات دوپتاس<sup>۴</sup> ( کالیوم فسفوریوم ) که نام اختصار آن کالی فس است .
- ۵- کلرید دوپتاسیوم<sup>۵</sup> ( کالیوم کلراتوم ) که آنرا کالی مور نیز گویند .

۱- Phosphat de fere

۲- Phosphate de Magnesie

۳- P. de Calciume

۴- Phosqhaté potassique

۵- Chloride de potassium

۶- کلروردوسدیم<sup>۱</sup> (نمک طعام) که نام طبی آن ناتریوم کلراتوم و نام اختصاری آن نترم سور است .

۷- فسفات دوسود<sup>۲</sup> (ناتریوم فسفوریوم) که آنرا نترم فس هم گویند .

۸- کالسیوم فلوارید<sup>۳</sup> ( کالسیوم فلواراتوم ) که آنرا کالکارژنافلور نیز نام میبرند .

۹- سیلیسیا<sup>۴</sup> .

۱۰- سولفات دوسود<sup>۵</sup> ( ناتریوم سولفوریوم ) که اختصاراً نترم سلف نیز می گویند .

۱۱- سولفات دوپتاس<sup>۶</sup> ( کالسیوم سولفوریوم) که آنرا کالی سلف هم گویند .

۱۲- سولفات دو کالسیوم<sup>۷</sup> ( کالسیوم سولفوریوم) که آنرا کالکارژناسولف هم نامند .

وهریک از این املاح که کم شد باید همان ماده را در خارج تهیه کرد و باو داد تا بحد اعتدال برگردد، و طب کیمیای حیات موافق قواعد مذکوره مواد و املاح نامبرده را بطریق ذراتی و اتمی تهیه نموده و بمریض میدهد و جبران نواقص طبیعت را میکند و در واقع علاج مریض را بطریق مستقیم مینماید ، در صورتیکه سایر طرق علاجی و سائلی را بکار میبرند که همچنس مواد اصلی بدن نیستند و معالجات آنها اگر هم صحیح باشد غیر مستقیم است ، پس اساس معالجات در این طب علاج بمثل است ، ازینرو آنرا هومئوپاتی<sup>۸</sup> گویند که بمعنی علاج بمثل است .

پس از دکتر شوسلر، دکتر گراس گاست<sup>۹</sup> نظریه او را پیروی نموده و تشریح کرد و برین دوازه دوا که مطابق دوازه ملح طبیعی بدن است سیزده دوا ی ترکیبی

۱- Chlorure de sodium

۲- P. de soude

۳- Calcium Fluaride

۴- Silicea

۵- Sulfate de Soude

۶- S. de potasse

۷- S. de Calcium

۸- Homéopathie

۹- Dr. Grace Gasste

دیگر هم افزود که مکمل آنها میباشد و جمعاً ۲۵ دوا میشود و این سیزده دوا این است: آرسنیت دوپتاسیوم<sup>۱</sup>، برسور دوپتاسیوم<sup>۲</sup>، کلرور دولیتیوم<sup>۳</sup>، سولفات دومانگانز<sup>۴</sup> سولفات دوکالسیوم<sup>۵</sup>، آرسنیت دوکوئینور<sup>۶</sup>، کلرور دوزنگک<sup>۷</sup>، کربنات دوکالسیوم<sup>۸</sup> بی کربنات دوسدیم<sup>۹</sup>، یدوردار رسنیک<sup>۱۰</sup>، کلرور درادوسودیم<sup>۱۱</sup>.

بعقیده پیروان این طب تمام امراض که عارض بدن میشود باین دواها معالجه میشود احتیاج بدواهای دیگر نیست، و این طب در آلمان و فرانسه و سوئیس و آمریکا طرفدارانی دارد ولی بطور کلی طرفداران آن خیلی کم و غالب پزشکان حتی در همان ممالک نامبرده آنرا رد میکنند.

ما در ژنو برای تهیه دواهای نامبرده بداروخانه مارتین که در یکی از خیابانهای ساحلی دریاچه ورود<sup>۱۲</sup> قرار دارد و مرکز ادویه هومئوپاتی<sup>۱۳</sup> در قسمت فرانسوی سوئیس که بنام رومانند<sup>۱۳</sup> مشهور میباشد رفتیم و مقداری خریداری کردیم، کتابهای مفصلی هم درین طب در آن دواخانه موجود است و ادویه آن نیز بصورت قرص و هم گرد (پودر) و هم خمیر موجود میباشد.

روز جمعه دهم اردیبهشت (۳ آوریل) بنا بدعوت آقای دکتر

لوزان

صادق میرعمادی فرزند مرحوم میرسیدحسن میرعمادی مشهدی

و مونتر

تصمیم رفتن به لوزان گرفتیم و بنا بخواهش آقای شجیعی با

اتومبیل ایشان برای لوزان حرکت کردیم.

فاصله بین ژنو و لوزان ۶۰ کیلومتر است و تمام راه از جنگلها و آبادیها و کنار

۱ - Arénite de potassium

۲ - Bromure de Potassium

۳ - Chlorurr de Lithium

۴ - Sulfate de Manganèse

۵ - Sulfate de Calcium

۶ - Arsénite de cuivre

۷ - Chlorure de Zinc

۸ - Carbonate de Calcium

۹ - Bicarbonate de Sodium

۱۰ - Yodur d'arsenic

۱۱ - Chlorure d'or et de sodium

۱۲ - Quai de Bergues

۱۳ - Central Homéopatique Roman de Genève

دریاچه میگذرد و بسیار زیبا و خوش منظره است، بلکه تمام مملکت سوئیس زیبا و زمین خالی در آن مملکت در واقع نیست و همه جا از اراضی استفاده میکنند، بین ژنو و لوزان نیز تماماً قراء و قصبات است و چند شهر هم وجود دارد و در حقیقت همه بهم اتصال دارند و خانه‌های روستائی در وسط زراعتها و جنگلها خیلی خوش منظره است، و تمام منازل در هر جای کشور باشد از برق ولوله کشی و آب گرم و شوفاژ بهره‌مند میباشند و از هر حیث وسایل آسایش برای آنها فراهم است، تلفن و تلگراف همه جا هست و در دسترس عموم میباشد.

بین ژنو و لوزان و سایر شهرهای سوئیس خط آهن برقی سریع السیر حرکت میکند که سرعت آن در حدود صد کیلومتر و حداقل نود کیلومتر در ساعت میباشد، راه اتومبیل نیز در تمام قراء و قصبات موجود و همه جا اسفالت شده است و بمحض آنکه مختصر خرابی در آن پیدا شود فوراً اصلاح میکنند، از جمله شهرهای بین راه شهر نیون<sup>۱</sup> است که در نیمه راه ژنو و لوزان قرار گرفته و شهر زیبائی است پس از آن شهر رُل<sup>۲</sup> است که اعلی حضرت محمد رضا شاه پهلوی تحصیلات متوسطه خود را در آنجا مشغول بوده اند بعداً شهر مرژ<sup>۳</sup> میباشد که آن نیز مانند سایر شهرهای سوئیس خیلی زیبا است، و بطور کلی بین دهات و شهرهای سوئیس از حیث بنا و اسفالت خیابان و سایر قسمتها هیچ فرق نیست فرق آنها فقط از حیث بزرگی و وسعت شهر و زیادی و کمی جمعیت است. پس از شهر مرژ شهر لوزان<sup>۴</sup> است که از شهرهای بسیار زیبا و خوش منظره است و بعضی معتقدند که از ژنوهم زیباتر است و مرکز کانتنی است که بهمین نام میباشد. این شهر در ساحل غربی دریاچه لمان و در دامنه کوه واقع شده و تا نزدیک قلّه امتداد دارد و سطح خیابانهای آن خیلی مختلف میباشد بطوریکه خیابانهای که رو بکوه میروند مانند جاده‌های کوهستانی و گردنه‌های خیلی طولانی میباشد و بعضی عمارتها که بدو خیابان محاذی کوه اتصال دارد در قسمت خیابان پائین چندین طبقه

۱ - Nion

۲ - Rolle

۳ - Morge

۴ - Lausanne

بیشتر از قسمت بالا است بدون آنکه سطح طبقه بالا تفاوت داشته باشد فقط اختلاف طبقه بواسطه تفاوت سطح دو خیابان است که یکی خیلی مرتفعتر از دیگریست مثلاً یکی از عمارات لوزان از طرف خیابان پایین بیست طبقه در صورتیکه در قسمت خیابان بالا چندین طبقه کمتر است، عمارات هم غالباً در وسط باغها و سبزهزارها قرار گرفته و کوه هم پر از سبزه و اشجار است، از طرف پایین هم متصل بدریاچه میباشد و منظره بسیار زیبایی را ایجاد نموده است.

شهر لوزان دارای دانشگاه مهمی است که مشتمل بر چندین دانشکده میباشد و محصلین خارجی نیز از جمله محصلین ایرانی در اینجا بتحصیل اشتغال دارند، جمعیت لوزان در سال ۱۹۵۰ = ۹۷۴۶۱۰ نفر و جمعیت کانتون آن ۳۰۴۰۳ نفر احصا شده است. ما از موقع حرکت از ژنو تا ورود بمنزل آقای دکتر میر عمادی یکساعت و نیم بین راه بودیم و در راه هم قدری توقف کردیم ولی خط آهن سه ربع ساعت در بین راه است، در منزل آقای دکتر میر عمادی قریب یکساعت توقف نموده و استراحت کردیم، جوانی اهل کابل بنام عبدالعظیم خان در پانسیون ایشان بود که او هم تحصیل طب میکرد و خیلی مؤدب و مهربان بود.

بعداً برای گردش در شهر و خارج حرکت کرده و بطرف شهر مونتر و رفتیم، بین لوزان و مونتر و دوراه است؛ یکی کوهستانی و دیگری کناره دریاچه و اولی دورتر ولی باصفا تر است، هر چند هر دوراه خیلی زیبا و باصفا است، ما در رفتن از راه کوهستانی رفتیم، این جاده از وسط درختها و جنگلها و دره‌های سبز و خرّم میگذرد و بسیار باصفا است چون تمام اطراف آن سبز و از طرفی مشرف بر دریاچه نیز میباشد، یک قسمت جاده از وسط باغات تا کستان میگذرد و وضع غرس آنها نیز خیلی جالب توجه است و فاصله بین هر کدام یک متر است و تمام در ردیف یکدیگر و پایه هائی از چوب یا سیله آهنی پهلوئی آنها گذاشته شده و بطوری منظم است که از هر طرف نگاه شود تمام آنها در یک خط واقع شده است.



از جاده کوهستانی که وارد خط ساحلی شدید شهر ووی<sup>۱</sup> که ۲۰ کیلومتر تا لوزان فاصله دارد واقع شده و از آنجا در حدود ۱۰ کیلومتر تا مونترو می‌باشد، ولی همانطور که گفتیم تمام اینها تقریباً بهم متصل می‌باشند و همه‌جا آبادی و ساختمان است، حتی بالای کوه نیز ساختمان دارد.

مونترو<sup>۲</sup> شهر کوچک بسیار زیبا و مفرحی است بلکه بعقیده بعض مسافرین بهتر از ژنو و لوزان است، جمعیت آن ۱۶ هزار نفر است و در دامنه کوهی واقع شده که تمام آن سبز و مشجر است و برخلاف کوه لوزان که در بعض قسمت‌های آن سنگ‌های کوه نمایان و خالی از سبزه است، کوه مونترو تمام آن مستور از سبزه و اشجار است و عمارات در دامنه کوه تا وسط می‌رود و در نزدیک قله کوه هم مهمانخانه خیلی مجلل و باصفائی است که علاوه بر آنکه جاده اتومبیل دارد، دارای آسانسوری نیز می‌باشد که با برق ۶۰۰ متر ارتفاع را طی می‌کند و مخصوص همان مهمانخانه است، درین شهر مهمانخانه‌های مجلل دیگر نیز خیلی زیاد است، بطوریکه معروف است که تمام این شهر مهمانخانه است زیرا بواسطه خوبی آب و هوا و مناظر زیبا و موقعیت طبیعی آن در تابستان از مسالک اطراف برای تفریح و استفاده از ییلاق بدانجا می‌آیند و حتی از چند ماه قبل محللهائی برای تابستان در آنجا تهیه می‌کنند و رجال و متمولین بزرگ از همه‌جا بدانجا رو می‌آورند، ازینرو هتل‌های خیلی زیبا و مجلل با بهترین وسائل زندگی دارد، پارکها و باغات زیبای دیدنی نیز دارد و خیابانهای آنهم خیلی جالب است مخصوصاً خیابان ساحلی و گلکاریهای آن که بسیار مفرح و چشم از دیدار آنها سیر نمیشود.

در تمام خطسیر و راه و شهر که ما از مناظر استفاده نموده ولذت می‌بردیم بیاد شیخ بزرگوار سعدی شیرازی بوده و بروح او درود می‌فرستادیم که گفته است:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار هرورقش دفترست معرفت کردگار»

مشاهده این مناظر و زیباییهای طبیعت برای کسانی که در راه سلوک باشد بهترین

باعث تذکر و توجه است و سالک راه خدا و کسیکه دل را باو سپرده میتواند هم ظاهراً استفاده نموده و لذت برد و هم بیاد آفریننده آنها باشد و او را در همه جا بجوید تا بمقام شهود برسد .

ما پس از گردش در شهر و استفاده از مناظر زیبای آن در ساعت هفت بعد از ظهر حرکت کرده و از جاده ساحلی که آنهم بسیار زیبا است و خط آهن برقی نیز از نزدیک آن سیگذرد عبور نموده و ساعت هفت و سه ربع در لوزان طبق وعده قبلی بمنزل آقای دکتر میرعمادی رفتیم و پس از خواندن نماز در آنجا صرف شام نمودیم .

درینجا بی مناسبت نیست که آمار نفوس بعض دیگر از شهرهای سوئیس را نیز که در سال ۱۹۰۰ تعیین شده ذکر کنیم : جمعیت برن پایتخت مملکت سوئیس ۱۳۹۳۷۲ نفر و جمعیت کانتن آن ۷۸۰۶۳۹ نفر و جمعیت شهر زوریخ ۳۰۸۵۰۰ نفر و کانتن آن ۷۲۰۷۳۰ نفر و لوسرن ۵۶۸۷۰ نفر و کانتن آن ۲۱۶۶۶۲ نفر و سن کال ۶۱۰۰۷ نفر و کانتن آن ۲۸۹۳۰۴ نفر و شهر بال ۶۸۳۴۷ نفر و کانتن نوشاتل ۱۲۱۴۱۱ نفر و کانتن فریبورگ ۱۰۴۶۱۲ نفر است .

این نکته را مجدداً درینجا متذکر میشوم که در مدت توقف

**لزوم تقیّد**

سوئیس ما گوشت نمیخوردیم زیرا مملکت اسلامی نبود و ذبیح

**بمبانی دینی**

آنها طبق قانون اسلام واقع نمیشد، ازینرو در آنجا هم که برای

خوردن گوشت از ما سؤال کردند و چون معلوم شد باید از همان گوشت فروشیهای معمولی بیخرند نپذیرفتیم و حتی در بیمارستان هم همان اول ورود مذاکره شده بود که برای ما گوشت نیاورند و برای پدر بزرگوارم نیز با آنکه مریض بودند اجازه گوشت آوردن نفرموده و اصلاً گوشت آنجا را میل نکردند و بخوردن سوپهای ساده که گوشت در آن طبخ نشده بود و سبزیجات پخته و تخم مرغ اکتفاء مینمودند ، فقط گاهی در منزل آقای دکتر حافظی خودشان جوجه تهیه و طبخ نموده میآوردند و مختصری از آن میل میفرمودند .

درین باب نگارنده با آقای دکتر نصیری مذاکره میکردم که هر چند مملکت سوئیس از خودش مسلمان ندارد ولی مسلمین از سالک اسلامی دنیا در آنجا زیادند

که از جمله از ایران عده زیادی هستند که کارمند سفارت یا دانشجو یا بازرگان میباشند چرا آنان علاقه بمقررات اسلامی خود نداشته و تقاضای اقدام برای یک گوشت فروشی که ذبح آن مطابق دستور اسلام باشد ولو آنکه تحت نظر خود دولت و در همان سلاخ خانه دولتی انجام شود نمایند؟ چنانکه شنیده‌ام که در پاریس یهودیان گوشت فروشی جداگانه دارند ولی مسلمین در اینجا متأسفانه باحکام دیانت اسلام علاقه و بستگی ندارند، در صورتیکه اگر چنین تقاضائی میکردند هم اهمیت و محبوبیت آنها نزد دولت زیادتر میشد و هم مورد قبول واقع میگردد زیرا آنها هم میدانند که کسانی که بمعقادات دینی خودشان پایبند هستند بیشتر مورد اطمینان میباشند و کمتر برخلاف اخلاق رفتار میکنند، ولی ما مسلمین در همه جا خودمان را بی قید و بی اعتناء بمقررات دینی و اخلاقی معرفی نموده و بهمین جهت حس احترام دول مسیحی نسبت بما از بین رفته و بما بانظر حقارت مینگرند. ما گمان میکنیم تمدن و ترقی در لامذهبی و بی اعتنائی باحکام است در صورتیکه خود مسیحیان و ممالک متمدنه و متروقیه دنیا برعکس خیلی بیشتر از ما با آداب و رسوم مذهبی خود علاقه مند میباشند، اساس ترقی نیز ابتدا ایمان و مقید بودن بمعقادات دینی است، مصیبت بزرگ ما مسلمین که باعث بدبختی و ذلت و انحطاط ما شده همین بی قیدیست که اصول اخلاقی ما را متزلزل کرده و همه فسادها را برای ما آورده است، جوانان ایرانی که در خارجه میباشند یا در داخله نام و تمدن ممالک اروپا را میشنوند و مشغول تحصیل میباشند که در آینده برای کشور و جامعه خدمت کنند غالباً برای آزادی از قیود شرع و دیانت پا روی اصول اخلاقی نیز گذاشته و بنام آنکه امروز این قیودات مخالف تمدن است بدان بی اعتنا میشوند، در صورتیکه کسانی که تقید باصول اخلاقی و مبانی دینی نداشته باشند اصلاً مورد اعتماد نیستند، مثلاً اگر کسی اخلاقاً خود را موظف بحفظ اعراض و اموال و نفوس بشری نداند بچه وسیله میتواند مورد اطمینان در حفظ امانت باشد؟! یا کسیکه وجداناً خود را بحفظ حقوق مردم موظف نداند چگونه در قضاوت و احقاق حق آنها محل اعتماد خواهد بود؟! یا کسیکه روی وجدان دینی و اخلاقی رفتار نکند افراد جامعه در طابابت و سپردن خویش





روز دوازدهم پس از بلند شدن از بستر و قبل از عارضه فلجیت

(مربوط به صفحه ۵۱)

بدو چه اطمینان داشته باشند؟! یا اگر پای بند راستی و درستی نباشد چگونه بگفتار و رفتار او اطمینان پیدا کنند؟! و غیر اینها، پس اساس ترقی افراد جامعه ایمان است و لازمه آن تقیّد در حفظ آنچه بدان بستگی دارد میباشد، انگلستان با تمدن عالی و سلطه کاملی که در دنیا دارد از اصول و عادات قدیمه خود دست برنداشته و بانهایت شدت بدانها علاقه مند است و مورد تمسخر و استهزاء هیچ جامعه‌ای هم واقع نمیشود، خوبست ماجدیّت کنیم و اخلاق و اعمال خوب آنها را فراگیریم نه آنکه صرفاً امور را که ظاهراً برای آزادی از قیود مورد استفاده ماست بگیریم و آنرا تمدن نام گذاریم. اگر بخواهیم مشروحاً درین باب بنویسیم سخن بدرازا کشد و متأسفانه گوش شنوا نیز کم است، لذا این مطلب را که بر اثر احساسات و عواطف بهمین اندازه نوشتم در همین جا خاتمه میدهم.

پس از صرف شام در ساعت هشت و نیم از لوزان حرکت کرده ساعت ده وارد بیمارستان در ژنو شدیم، صبح روز بعد هم برای ملاقات و بازدید آقای اتابکی کنسول ایران بعمارت کنسولگری رفتیم.

صبح روز یکشنبه دکتر پریه که برای عیادت آمد و دید حال ایشان بهتر است فوری به پرستاران دستور داد که وسایل بیاورند که آب هیدروسل<sup>۱</sup> را بگیرند و هیدروسل ورم پرده بیضه است

حادثه  
دیگر

که بر اثر ترشح مایع داخلی پیدا میشود.

نگارنده گفتم چون هنوز ضعف زیاد دارند فعلاً چند روزی صبر کنید که حالت عمومی بدن بهتر شود، آقای دکتر آزاده هم همین اظهار را کردند، دکتر پریه گفت چون از دفعه اول که آب گرفته اند (شب اول که برای معالجه به تربت وارد شدند آب هیدروسل گرفته شد) در حدود دو ماه بیگذرد بهتر اینست که تا موقع عمل قطعی آن پیش از آنکه دو ماه بگذرد هر دفعه آب آن گرفته شود که در زحمت نباشند، بعداً برای آنکه با آقای دکتر حافظی درین باب مشورت کنیم گفتیم پس دو روز دیگر صبر

کنید و برای پس فردا این عمل را انجام دهید او قبول کرد و گفت پس من برای پس فردا میگذارم، عصر آقای دکتر حافظی آمدند و با ایشان مشغول مذاکره بودیم درین بین دکتر پریه آمد و بدون مذاکره فوری دستور داد که اسباب آنرا بیاورند و اظهار کرد که این امر زحمتی ندارد و برای آنکه آسانتر باشد آمپولی برای خدر کردن عضو میزنم و با آنکه آقای دکتر مجیدی در ترتیب بانهایت سهولت بدون آمپول تخدیر کشید ولی درین دفعه با آنکه تخدیر هم شده بود معدلک ناراحت شده بودند و بعداً احساس سرما کردند ولی حالت لرز پیدانشد، پس از چند ساعتی احساس درد در محل زخم نموده و شب هم در پای راست درد زیادی عارض شده و تا صبح رودر اشتداد بود بطوریکه اصلاً نگذاشت ایشان بخوابند، ما ابتدا گمان کردیم شاید عرق داشته اند و بعد سرد شده است، پرستار شب که از عمل عصر مسبوق نبود گفت عصر ایشانرا زیادتر راه برده اند و خسته شده اند، من گفتم راه زیادتر از روز پیش برده نشده، صبح اظهار داشتند که در پا احساس سنگینی میکنم، موقعی که نگاه کردیم دیدیم پاخیلی ورم کرده بطوریکه تمام پارا از بالای ران تا انگشتان پا فرا گرفته است، حدس زدیم که شاید سوزن آمپول کاملاً جوشانده نشده و میکرب داشته فوراً با آقای دکتر حافظی اطلاع دادیم و ایشان آمدند و بعداً بدکتر پریه تلفن شد و او هم زودتر از روزهای دیگر آمد و معاینه کرد، معلوم شد مبتلا به فلبیت<sup>۱</sup> که ورم غشاء داخلی ورید است شده اند، دکتر پریه قدری ناراحت شد و گفت این ورم بر اثر خونی است که از خارج تزریق شده و هنوز کاملاً با خون بدن ممزوج نشده و از طرفی تاکنون از مجرای ادرار خون میآمده و مانع جمع شدن خون در عضو مخصوصی میشده اکنون که دو روز است از مجرای ادرار خون نمیآید، خون در پا مجتمع و لخته لخته شده و باعث ورم پا گردیده و در سابق که این عارضه پیدا میشد باید اقل<sup>۲</sup> شش ماه بخوابند تا بتدریج بر اثر معالجات دوائی مرتفع شود ولی خوشبختانه اخیراً (چند سال است) آمپولی اختراع شده که تزریق میکنند و بر اثر آن خون بدن رقیق شده و باز میشود و چند روزی بیشتر طول نمیکشد و

باعث خوشوقتی است که این عارضه در هفته اول پیدانشد چون در آنموقع اگر آن آمپول تزریق میشد باعث خونریزی زیاد از مجرای ادرار میگردید و بنیه ایشان خیلی ضعیف است و مجبور بودم در آنموقع بمعالجات دوائی اکتفا کنم ، وفوراً دستور داد که پا را بادوهای لازم کمپرس کنند و ببندند و پاها را هم بلندتر قرار دهند که خون بطرف بدن متمایل شود و بهیچوجه پارا حرکت ندهند و برعکس پای دیگر را گاهی حرکت دهند که ورم بدو سرایت نکند و دوواهایی هم برای خوردن دستور داد، آمپولی هم دستور داد که برای باز کردن خون تزریق کنند و آن آمپول را در روز اول و دوم بدیشان تزریق کردند و بر اثر آن مجدد خون در ادرار پیداشد و بطوری زیاد شد که از روزهای اول هم بیشتر خون داشت و این آمپول درد خیلی زیادی داشت که یکنوع شکک در ایشان ایجاد میشد، بطوریکه یک روز باز ما ناراحت شدیم روز سوم گفت متأسفانه هنوز جای زخم خوب التیام نیافته ازینرو بر اثر این تزریق مجدد خون جریان پیدا کرده لذا نمیتوانم آن آمپول را تزریق کنم مگر آنکه اطمینان بالتیام پیدا شود که مجدد خون باز نشود ازینرو از تزریق آن آمپول خودداری کرد فقط بداروهای خوردنی و کمپرس اکتفانمود ولی ورم پادرا آن چند روز هیچ کم نشد و د کتر پریه اظهار کرد که ناراحتی من از جهت اینست که شاید زیاد تر شود یا پبای دیگر سرایت کند و خوشبختانه از آن جلوگیری شد ولی ایشان از جهت اینکه چند روز بود که اصلاً حرکت نکرده و بییک ترتیب خوابیده بودند خیلی در زحمت بودند و تب هم مرتب بود میل بغذا هم نداشتند ، لاغری زیاد هم باعث خستگی اعضا شده بود ، و بطور کلی وضع مزاجی ایشان خوب نبود و مشاهده وضع ایشان با آنکه ظاهر آخیلی بشاش بودند ما را خیلی ناراحت و پریشان و متأثر و اندوهگین داشت و شب و روز آرام نداشتیم ، دعا میکردیم که زودتر این کسالت از وجود مبارکشان مرتفع شود و بر اثر این ناراحتی روز پنجشنبه سوم رمضان آقایان مصداقی و حاج سلک صالحی باموافقت نگارنده بطهران هم خصوصی که خود حضرت ایشان مسبوق نشوند باقای حاج روح- الامین تلفن کردند که بدون آنکه معلوم شود از طرف ما تلفنی شده و باعث ناراحتی و



و نگرانی آقایان برادران شود خود ایشان از حضور جناب آقای مهدی آقا مجتهد سلیمانی (وفاعلی) که از مشایخ ما میباشند تقاضا کنند که از آقایان برادران خواهش کنند که چون شب جمعه است همه با هم بنشینند یا بحضرت عبدالعظیم رفته دعا کنند و از خداوند بخواهند که زودتر این مرض از وجود مبارک ایشان مرتفع شود، چند روز بود که آقایان بحقیق اصرار داشتند که این تلفن را بطهران بنمایند ولی من میگویم که محتاج بند کر نیست و خود برادران در همه جا مشغول و ملتمسند و این تلفن موجب زیادی پریشانی آنان میشود ولی در آنروز چون حال ایشان سخت تر میشد همه را نگران کرده بود، ازینرو حقیر هم راضی شده و مذاکره آن تلفن را نمودم و آقایان اول ظهر تلفن کردند، خود آقایان نامبرده هم حال توسّل والتجای زیادی داشته و شب جمعه را نخواهیدند و متوسّل بودند.

روز بعد مادمازل مترو که پرستار روز بود اظهار داشت که دیشب خواب دیدم جمع زیادی از دوستان شما از زن و مرد و بچه از جلوی تخت خواب ایشان عبور نموده و همه برای سلامتی ایشان دعا میکنند، در صورتیکه او اصلاً از موضوع تلفن بطهران اطلاعی نداشت.

روز جمعه مختصری حالت روحی و وضع عمومی بدن بهتر شده بود ولی دکتر پریه اظهار داشت که چون نمیتوانم آمپول تزریق کنم قرصهائی هست که بشدت آمپول نیست همانها را میدهم و البته باز هم باین زودی مرتفع نمیشود ولی جریان و سیران سریعتر میشود، و زودتر مرتفع میگردد ولی بهیچوجه جای نگرانی از حال ایشان نیست و مطمئن باشید که بخواست خدا انشاءالله مرتفع میشود، و گفت من خودم خجل و متأثرم که چرا این پیش آمد رخ داد که باعث طولانی تر شدن توقف ایشان در بیمارستان گردید ولی از طرف من بهیچوجه کوتاهی نشده است.

در آن چند روز چندین مرتبه کشیش بیمارستان هم برای عیادت و احوالپرسی آمد و گفت من و دوستان من هر روزه برای سلامتی و شفای شما دعا میکنیم و در نمازخانه خودمان هم برای بازیافت تندرستی شما بخداوند ملتجی هستیم و امیدواریم

بزودی شفاعةیت شود، مانیز چون وارد در طب نبوده در ابتدا از مرض فلبیت اطلاعی نداشتیم ماداموازل مترو و خود د کتر بما دلداری میدادند و میگفتند بزودی مرتفع میشود وحتی مترو میگفت تا یک هفته دیگر مرتفع میشود ومانیز آنرا ورم معمولی گمان کرده و خوشحال و امیدوار میشدیم که طولی نمیکشد وهرچند روز که میگذشت باز وعده چند روز دیگر میدادند، تا بعد از مدتی که مسبوق شدیم این مرض چقدر طولانی است ولی اگر از اول مطلع میشدیم بیشتر از آن اندازه که متأثر بودیم ناراحت میشدیم و عمل آنها و توجه ندادن بما طبق اصول روانشناسی نیز صحیح است، زیرا توجه دفعی و ناگهانی باسری که خیلی تأثر آور باشد برای قوای بدنی خیلی مضر و بلکه گاهی لطمات شدیدی بمغز و اعصاب وارد میآورد، مخصوصاً برای خود مریض خیلی ضرر دارد و ازینرو روانشناسان معتقدند که باید این قبیل امور را تدریجاً القا نمود تا عکس العمل شدید در روحیه طرف ایجاد ننماید، معذک شدت تأثر ما بقدری بود که غالباً خواب را از ما سلب کرده بود و حال راه رفتن برای ورزش بدنی نیز نبود و بعض روزها هیچ بیرون نمیرفتیم ولی خود حضرت ایشان بهیچوجه اظهار ناراحتی روحی نمیفرمودند فقط از حیث درد آن اظهار ناراحتی میفرمودند و گرنه حال تسلیم و رضای آنحضرت بطوری بود که مرتباً بشاش و خوشرو بوده بلکه مارا دلجوئی و دلداری میدادند و هر روز بما میفرمودند که قدری بیرون بروید و گردش کنید ازینرو حسب الامر بعضی روزها حدود نیم ساعت یا قدری کمتر یا بیشتر پیاده روی میکردیم یا گردش مینمودیم.

### تصوّف در اروپا

عصر روز جمعه ۲/۱۷ مطابق ۷ مه ساعت چهار بعد از ظهر با اجازه سابق پدر بزرگوار و طبق قرار قبلی که شده بود با آقای ابوالحسن مصداقی برای ملاقات پیشوای متصوفه در عمارت شخص ایشان باین آدرس رقتیم<sup>۱</sup> نام ایشان محمد علیخان اهل هندوستان و در ژوئیه سال ۱۸۸۱ میلادی متولد شده است.

موقعی که وارد شدیم آقای مصداقی نگارنده را معرفی نموده و ایشان بانهایت خوشروئی و محبت خوش آمد گفتند و چون غیر از زبان اردو و انگلیسی زبان دیگری نمیدانستند آقای مصداقی مذاکرات را ترجمه میکردند ، نگارنده ابتدا اظهار مسرت از ملاقات ایشان کرده و گفتم چون ما افتخار تصوف را داریم و پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلی شاه که اکنون در بیمارستان بستری میباشند پیشوای فقرای نعمه‌اللّهی میباشند و شما هم بنام تصوف مشهور میباشید ازینرو بملاقات شما اشتیاق پیدا کردم، ایشان نیز از ملاقات ما اظهار مسرت نمودند، سپس اجازه گرفتم که بعضی سؤالات برای اطلاع خودم از ایشان بنمایم .

نگارنده پرسیدم شما اصلاً اهل کجا هستید و چه دیانت دارید؟ ایشان گفتند من اهل هندوستان و دارای دیانت اسلام میباشم و قریب ۷۰ سال است از هندوستان بیرون آمده‌ام .

پرسیدم از مذاهب اربعه اهل سنت و مذهب تشیع کدام مذهب را دارید گفتند تصوف و طریقت در همه سلاسل بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرسد و ما هم افتخار پیروی آنحضرت را داریم و اساس تصوف سلوک در راه خدا و رسیدن بمقام فنای فی الله است ولی در احکام سنّی هستیم .

پرسیدم در طریقت چه رشته‌ای را دارید و چگونه از هندوستان بااروپا مسافرت کرده‌اید ، جواب دادند طریقه ما طریقه چشتیه است و یکی از بزرگان این طریقه بنام محمد ابو هاشم مدنی که اهل مدینه بود بهندوستان آمد و جمعی بایشان ارادت ورزیدند از جمله مرشد من حضرت عنایت خان دست ارادت بایشان داد و در ۷۰ سال قبل از طرف مرشد خود مأمور شد که نام تصوف را در ماوراء دریاها (مقصود امریکا است) و اروپا بلند کند ، ازینرو برحسب امر مرشد خود عازم امریکا گردید و من هم همراه او بودم ، پس از چندی بروسیه و از آنجا بانگلستان و فرانسه مسافرت نمود و بعد از جنگ بین الملل اول که در پاریس مقیم بود روزی اظهار نمود که بمن الهام شده که ژنورا مرکز تصوف در اروپا قرار دهم لذا بطرف ژنورا حرکت نمود و من هم بهمراهی

ایشان بژنوآدم و مرشد عنایت خان در پنجم فوریه سال ۱۹۲۷ فوت نمود و برادرش محبوب خان جانشین او گردید و محبوب خان نیز در سوم ژوئیه سال ۱۹۴۸ وفات کرد و من جانشین ایشان هستم و امروز در تمام اروپا و آمریکا بمن رجوع میشود و جانشین من مشرف خان برادر دیگر عنایت خان است که اکنون از طرف من در هلند میباشد.

سپس ایشان از طریقه ما پرسیده و از حالات حضرت والد سؤال نمودند؛ جواب دادم که طریقه ما طریقه نعمة اللہیہ است که امّ السلاسل محسوب و مهمترین طریقه تصوف در ایران میباشد و افتخار ما به تشیع و پیروی ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، پدر بزرگوارم که مسند فقر بوجود ایشان مزین است بواسطه کسالت پرورسات برای معالجه بژنو تشریف آورده و اکنون بواسطه عمل جراحی در بیمارستان لا کلین بستری میباشد، ایشان از کسالت حضرت والد اظهار تأثر کرده و گفتند امیدواریم خداوند متعال بزودی شفای کامل عنایت کند سلام مرا بایشان برسانید و چون چشم ایشان درست نمیدید و نمیتوانستند از منزل بیرون بیایند از نیامدن خودشان برای عیادت اظهار خجالت و تأثر نمودند و گفتند امید است بتوانم برای عیادت و زیارت ایشان بیایم، مانیز اظهار تشکر کردیم.

پرسیدم در اینجا بچه ترتیب راهنمایی میکنید؟ و آیا غیر مسلم را هم می پذیرد یا اختصاص بمسلمین دارد؟ جواب دادند موقعی که ما بدینجا آمدیم بهیچوجه نام اسلام و پیغمبر بزرگوار خود محمد ﷺ را نمیتوانستیم ببریم چون همه دشمن و عداوت خاصی با آنحضرت داشتند حتی اطفال هم اظهار عداوت میکردند و مرشد عنایت خان زحمات زیادی متحمل شد و خون دلهایی خورد تا توانست نام اسلام و محمد ﷺ را در اینجا بلند کند و بگوش مردم برساند (درینموقع بی اختیار اشگ از چشمان ایشان جاری شد) ازینرو ما از ابتدا مردم را بپرستش خداوند یکتا وسلوک در راه او و کوشش در جلب رضایت او و عشق و محبت نسبت بمقام خداوندی و کمک و خدمت بهم نوع و دستگیری درماندگان دعوت نموده، و بیان میکردیم که مقصود اصلی خلقت همانا سلوک طریق معرفت و آشنائی با خداوند و فانی شدن در حق است و حقیقت تصوف

همین است باید روح صلح و محبت بین افراد جامعه برقرار باشد، پس از آنکه این مطلب را معتقد میشدند اظهار میکردیم که یکی از بزرگان و راهنمایان این راه حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و از فرمایشات او که در کتب مقدسه ذکر شده استدلال میکردیم باردیگر مثلاً حضرت موسی علیه السلام و دفعه دیگر حضرت عیسی علیه السلام را نام برده و فرمایشات و دستورات آنان استشهد میکردیم، دفعه دیگر که ذهن آنان بمطالب سابقه آشنا شده و روح محبت در آنها بیدار گردیده میگفتیم یکی دیگر از بزرگان هم که درین باب زحمتهای کشیده و در دعوت خلق باین امر کوششها نموده محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر اسلام است که در کتاب خود قرآن دستورات مفصلی درین باب بیان فرموده و از آیات قرآنی برای آنها شرح میدادیم، و اظهار میکردیم که این مردان بزرگ همه بیک چیز دعوت کرده و مقصد و مقصود همه یکی بوده و هر لاحق دعوت سابقی را تأیید میکرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز همان دستورات عیسی علیه السلام را بزبان دیگر بیان فرمود، ما باید بهمه بانظر تحسین و تکریم بنگریم و حتی می گفتیم که زردشت پیغمبر ایرانیان و بودا رهبر هندوان نیز همین حقیقت را گفته و باید آنها را محترم بدانیم و این اختلافات مذاهب مخالفت با وحدت حقیقت ندارد و همه چراغهایی هستند که از نور حقیقت و خدای یکتا فیض گرفته و روشن شده‌اند باید اصل را به بینیم و نظر اصلی بفروع نداشته باشیم و ازینراه بتدریج آنها را بانام اسلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا نموده و باین ترتیب طبعاً اقرار به پیغمبری آنحضرت میکردند، و روی این اصل جویندگان از مذاهب مختلفه یهود و نصاری و زردشتی و بودائی و مسلم پیدا شدند و آنها را پذیرفتیم، و بهمین نظر در خانقاه ماهمه کتب مقدسه موجود و در موقع دعا از همه آنها خوانده میشود که هر کدام دارای هر دیانتی باشند از دستورات خودشان استفاده کنند و آنها از نظر روش صوری و احکام باهم اختلاف دارند ولی از جهت حقیقت و مقصود باهم متحدند و بهمین جهت باختلاف دیانتی نهایت اتحاد و صمیمیت بایکدیگر دارند و هرچه بیشتر در این راه قدم زدند بهتر آنها را با اسلام آشنا میکنیم، و از طرفی وقتی ما ابراهیمانی خود قبول داشتند چون ما افتخار اسلام داریم مجبورند پیغمبر اسلام را معتقد باشند.

پرسیدم نماز و دعا که دستور میدهید بچه ترتیب است؟ آیا مطابق نماز اسلامی یا طور دیگری است؟ جواب دادند حقیقت نماز عبارت است از توجه بحق و فانی شدن در او و از حیث ظاهر بهرطور انجام دهند مانعی ندارد ولی نماز اجتماعی آنان دعاهائی است که خوانده میشود و ممکن است اگر مایل باشید در موقع نماز و اجتماع آنها بخانقاه بروید و ببینید، گفتم بانهایت میل حاضرم و اگر مانعی نداشته باشد مانیز علاقه مندیم چون هر محلی که نام خداوند برده شود و یاد او شود محترم و مقدّس است و مانیز در آن موقع بدعا مشغول میشویم، گفتند ورود بخانقاه در موقع نماز آزاد است و با کمال میل از شما پذیرائی میکینیم.

پرسیدم روز و ساعت نماز شما چه موقع است؟ جواب دادند ساعت یازده صبح روزهای یکشنبه در خانقاه جمع میشوند که محل آن سعین است.

گفتم چرا شماروز جمعه را قرار نداده اید یا آنکه جمع بین یکشنبه و جمعه نکردید؟! گفتند علت همان است که قبلاً تذکر دادم که نام اسلام در آن زمان در اینجا بهیچوجه ممکن نبود برده شود و ما میخواستیم جلب توجه آنها را کنیم و بتدریج آنها را بزرگی مذهب مقدس اسلام آشنا کنیم، ازینجهت مجبور بودیم ابتدا به پیروی از مسیحیان همان یکشنبه را قرار دهیم ولی در هرچند وقت یکمرتبه شبهای جمعه هم اجتماعی برای دعا و توسّل داریم.

پرسیدم آیا ممکن است شرائط ورود در طریقه و طرز پذیرفتن را برای اطلاع ما شرح دهید؟

جواب دادند شرائط و طرز مخصوصی ندارد بلکه ما بکسانی که طالب ورود باشند، مقصود از تصوّف و اساس آنرا که برچه پایه است میگوئیم، و اگر بعداً هم رغبت داشت و اظهار علاقه نمود و حاضر بود دستورات تصوّف را انجام دهد او را می پذیریم و اساس تصوّف و مهمتر آنها آنست که در همه جا و همه حال خدا را حاضر و ناظر دیده و روی نیاز بدرگاه او داشته باشد و او را پرستش کند و موجودات را نیز آثار او بداند و با همه بهربانی و محبت رفتار کند، و هرچه بیشتر استعداد و لیاقت او ظاهر

شد دستورات کاملتری با او داده میشود .

پرسیدم آیا ذکر قلبی هم دستور میدهید یا همان ذکر زبانی است؟ جواب دادند که مراتب ذکر نسبت باشخاص وحالات مختلف میشود و هرکسی را مطابق استعداد او دستور میدهیم ، مجدد پرسیدم مقصود آنست که آیا ذکر ی که دستور میدهید بزبان گفته شود یا مخصوص دل است که باید زبان ساکت باشد و دل اشتغال داشته باشد، گفتند بزرگترین اذکار ذکر لاله‌الاله‌الله است که دستور میدهیم و مراتب ذکر هم بهمان ترتیبی است که همه سلاسل تصوف دارند و در کتب آنها نوشته شده است .

طرز جواب ایشان برای سؤال ما کافی نبود ولی چون دو سه مرتبه سؤال شد و جواب مکفی داده نشد لذا از سؤال مجدد خودداری نمودم و حدس زدم که شاید نمیخواهند بطور صراحت جواب بگویند ، پرسیدم عده پیروان شما چقدر است؟ جواب دادند آمار صحیحی برای این قسمت نداریم ولی در تمام اروپا و امریکا در حدود هفت الی هشت هزار خواهد شد .

پرسیدم آیا پیشوائی طریقه چشتیه در همه جا منتهی بشما میشود یا دیگری هم هست؟ گفتند من از موقعی که با من مرشد خود از هندوستان آمده‌ام از آنجا اطلاعی ندارم و ممکن است در آنجا هم از مشایخ سلسله چشتیه وجود داشته باشند ولی در اروپا و امریکا منحصر بمن میباشد .

سپس پرسیدند والد بزرگوار شما برای معالجه چه کسالت بژنو تشریف آورد اند؟ گفتم ایشان مبتلا به پروستات شده و در بیمارستان لا کلین عمل پروستات نموده‌اند و منظور معالجه آن قسمت بوده است .

سپس باحال تأثر و گریه گفتند امیدواریم هرچه زودتر خداوند متعال شفای کامل عنایت کند که در هدایت خلق بکوشند .

آنگاه ما از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی نموده و از اینکه مزاحم ایشان شدیم عذرخواهی نمودیم ایشان هم از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت نموده و گفتند اینجا

منزل خودتان است و میل دارم که بازهم برای ملاقات بیائید و من از صحبت شما بهره‌میبرم و خوشوقت میشوم و خواهش میکنم سلام و دعای مرا خدمت حضرت والد عرض کنید، آنگاه ما حرکت کردیم ایشان دونفر خانم از پیروان خود را که یکی از آنها پیره‌زنی بود هلندی بنام حلیمه النساء و دیگری خانم پیر فرانسوی بنام دلپهار که از کارمندان سفارت فرانسه در آلمان بودند و برای ملاقات آقای محمدعلیخان آمده بودند خواسته، و با خوشحالی اظهار کردند که آقایان هم از صوفیه ایران میباشند، آنها از شنیدن این نام خیلی خوشوقت شده و با خوشحالی خوش آمد گفتند و ما هم توفیق آنها را در پرستش حق تعالی و خدمت به بندگان خدا خواستار شدیم و این دو نام که بروی آنها بود نامهای اصلی آنها نبود بلکه نامی بود که مرشدشان آقای محمدعلیخان بآنها داده بود، آنگاه با ایشان تودیع نموده بیرون آمدیم.

صبح روز یکشنبه ساعت یازده برای حضور در نماز صوفیان

**خانقاه**

بخانقاه آنان که در شهر قدیم ژنو که مرکز ادارات دولتی است

**صوفیه**

و بهتل دوویل معروفست و نزدیک عمارت داد گستری واقع شده

و آدرس آن این است: ۱ و بنام کلیسای صوفیه مشهور میباشد رفتیم، خود آقای محمد علیخان بواسطه پیری و کسالت چشم حاضر نمیشدند، ولی نام ما را در روز ملاقات یادداشت کرده و بخانقاه داده بودند و موقع ورود ما بدانجا نماینده ایشان که کارهای خانقاه را رسیدگی میکند آقای وان‌نوتن<sup>۲</sup> (پی بایعنی مملکت گود و پست و مراد هلند است که از سطح دریا گود تراست) قونسول هلند که گویا انتظار ما را داشت در دم درب ورودی استقبال ما نموده و پس از آنکه خود را معرفی کردیم ما را بسالن نماز هدایت کرد و در ردیف جلو که قبلا صندلی مخصوصی گذاشته بودند جای داد، چون چند دقیقه بساعت یازده مانده بود کسانی که نشسته بودند همه سکوت داشتند ساعت یازده

۱ - Rue Verdin près de palais de justice Mouvement de Soufi Branche

Genève

۲ - J. C. Van Notton Consul général pays Bas



دونفر خانم که هر کدام در حدود پنجاه سال داشتند بالباس مشگی خیلی بلند که تمام بدن را گرفته بود بانهایت ادب از درب مخصوص وارد شده و یک نفر هم در آنجا ایستاده در را باز کرد، سپس خود آقای قونسول بالباس رسمی نماز یعنی لباس بلند مشگی شبیه بعبا که آستین هم داشت وارد سالن شد .

در جلوی سالن مقابل چشم ناظرین میز هلالی شکلی متصل بدیوار گذاشته شده بود و شمع خیلی بزرگی در وسط پهلوی دیوار روشن بود در جلوی آن یک شمع بزرگ ولی کوچکتر از اولی و در هر طرف سه شمع کوچک که جمعاً هفت شمع بود گذاشته بودند، در وسط پارچه‌ای هم که روی میز انداخته بودند در جلوی چشم بینندگان شکل قلب بود که در آن شکل ماه و ستاره‌ای چند پَر در وسط آن روی پارچه رسم بود . خانم‌هایی که وارد شدند در طرف راست میز روی صندلی نشستند و خود آقای قونسول در طرف چپ نشستند و موقع ورود آنها همه حاضرین با احترام آنان قیام کردند . سپس یکی از آن دو خانم باشاره قونسول حرکت کرد و میله بلندی را که در دست داشت نزدیک شمعی که روشن بود برد و سر آنرا روشن کرد و سپس اولین شمع طرف راست را روشن نمود و موقع روشن کردن روی بشمع بزرگ که روشن بود نمود و عبارتی بدین مضمون بفرانسه گفت که: ای خداوند یکتای بی همتا خدای عشق و محبت و روشن کننده همه عالم ، بنور تو اولین روشنی مذهب را بنام مذهب برهما روشن میکنم .

از عبارت او معلوم شد که شمع اول که از همه بزرگتر و از اول روشن بود اشاره بحضرت احدیت است و سایر شمعها که بعداً بترتیب روشن میشدند هر کدام اشاره یکی از مذاهب حیّه کنونی که در اصل اعتقاد بخداوند توأم بوده میباشند و در روشن کردن بنام هر مذهب رعایت تقدّم آنها را نیز مینمود .

لذا شمع دوم را بنام مذهب بودا با همان عبارت بالا روشن کرد و شمع سوم را بنام دیانت زردشت و چهارم را بنام دیانت موسی (ع) و پنجم را بنام دیانت حضرت عیسی (ع) و ششم را بنام دیانت مقدّسه اسلام و حضرت محمد ﷺ و هفتم را بنام روح القدس<sup>۱</sup> که

در همه ظهور داشت روشن کرد و در همه همان عبارت بالا را تکرار میکرد.

آنگاه او نشست و پس از سکوت مختصری آن خانم دیگر با شماره قونسل حرکت کرد و یکی از کتابها را از روی میز برداشت و روی بجمعیت کرده گفت اکنون از کلمات زند اوستا برای شما بخوانم و چند جمله خواند که مضمون آن این بود که :  
 بهمه کس نیکی و مهربانی کنید و نسبت بهمه خدمت کنید که اجر آنرا خداوند در آغالم خواهد داد، آنگاه روی خود را بشمع بزرگ نموده بدین مضمون گفت: ای خدای یکتا که همه عشق و محبت از طرف تو است این کتاب را بسوی تو برمیگردانم که برگشت همه بتو است، سپس کتاب دیگری را برداشته گفت اکنون از کتاب بودا برای شما بخوانم و کلماتی گفت که اشاره به محبت بهم نوع و بد بودن دنیا و لزوم فرار از آن وفانی شدن از خویش بود آنگاه بهمان ترتیب روی بشمع بزرگ نموده همان عبارات را ادا کرد و کتاب را گذاشت، بعد کتاب دیگری برداشت و گفت اکنون از کلمات موسی (ع) برای شما بخوانم؛ و سپس چند جمله بهمان مضمونها خواند و کتاب را بهمان ترتیب برگرداند، بعد کتاب دیگری برداشته و عباراتی از حضرت عیسی (ع) خواند که : شما گمان میکنید بعد محصول عمل خود را بر خواهید داشت شما در اشتباه هستید هم اکنون نظر کنید به بینید محصول خود را برداشته اید زیرا محصول شما مطابق عمل شما است و از عمل خود نمیتوانید نتیجه آنرا بفهمید، بکوشید عمل خود را تصحیح کنید تا محصول نیک بردارید، آنگاه آنرا بهمان ترتیب بجای خود برگردانید، سپس کتاب دیگری را برداشته گفت این کتاب مقدس اسلام قرآن است که چند آیه از آن برای شما میخوانم و بعداً بزبان فرانسه عباراتی خواند باین مضمون که : همه آفریده خداوند میباشد و هستی و قدرت از اوست، اگر در میان شما افراد نادار بینوائی هستند بانها کمک کنید که خداوند اعمال شما را ببیند و برگشت همه بسوی اوست، بشما جزا خواهد داد و اگر هم کمک نکنید باز هم خداوند می بیند و بر هر چیزی توانا است.

آنگاه او نشست و اسر بسکوت داد و سه دقیقه همه ساکت بودند مثل اینکه

حال مراقبه داشتند ، سپس باشاره آقای قونسول یکی از آن دو خانم حرکت کرد و اشاره کرد که دعا کنیم و نماز بخوانیم ، سپس همه رو بهمان طرف ایستاده و آنخانم شروع کرد بدعا کردن که مختصراً باین مضمون بود: ای خدای یکتای سهربان ما را بهمدیگر رؤف نما و بخودت نزدیک گردان و توفیق اطاعت بهمگی عنایت کن ، پس از آنکه دعا تمام شد دست بطرف حاضرین دراز کرده و آنها را تقدیس نمود ، آنگاه او درجای خود نشست و دیگری برخاست و کتاب کوچکی برداشت و رو بحاضرین کرد و گفت از کلمات حضرت عنایت خان برای تذکّر شما میخوانم و چند جمله که اشاره بعشق و محبت نسبت بخداوند و مهربانی نسبت بخلق بود خواند و نشست و چند دقیقه دیگر سکوت حکمفرما بود .

آنگاه خود آقای قونسول ازجای خود حرکت کرد و کتاب بزرگتری را برداشت و گفت از دستورات حضرت عنایت خان است که برای شما میخوانم ؛ و شروع بخواندن نمود و چند صفحه خواند و دستورات اخلاقی و رفتار با جامعه را شرح میداد و متذکر شد که باید همیشه نظرتان بحق باشد و غیر او را نپرستید ، نسبت بافراد بشر هم نیکی و مهربانی کنید و اگر کسی بشما بدی کرد شما درمقابل نیکی کنید و نسبت بهیچکس بدی روا مدارید و دشمنی نکنید که افراد بشر حکم اعضای یک بدن را دارند و بدی کردن بیکدیگر از افراد باعث لطمه زدن بجامعه است و همچنین دستورات اخلاقی دیگری برای آنها بیان کرد .

پس از آن نشسته و قدری سکوت کردند ، آنگاه حرکت کرده و یکی از خانمها گفت دعا کنیم و نماز بخوانیم و همه حرکت کرده او شروع بدعا کرد ، از جمله باین مضمون که : ای خدائی که آفریننده زمین و آسمانی و یکتا و بی همتائی و روشن کننده همه عالم هستی عشق و محبت خود را بما عطا کن و درب خانه دل را برای ما باز کن و بنور خود روشن گردان و آنرا خانه خود قرار داده و ما را بخود آشنا گردان و از غیر خود بیگانه فرما همه افراد را بسوی خوشبختی و محبت و مهربانی سوق ده و افراد جامعه را با یکدیگر شفیق و مهربان گردان ، و امثال اینها ، مدتی مشغول دعا بودند و چون دعا

واعمال آنها از روی حال و توجه بود و حاضرین هم حال توجهی داشتند ، ازینرو درما نیز مؤثر واقع شده بود و مخصوصاً از شنیدن دعا های آنها بهره مند شدیم .

پس از آنکه دعا خاتمه یافت اعمال تمام شد و آقای قونسول و دونفر خانم باطاق اول برگشتند و دیگران هم متفرق شدند و آقای قونسول پس از گذاشتن عبا برای پذیرائی ما آمد و ما از ملاقات ایشان و مشاهده دعای آنروز اظهار خوشوقتی کرده و سپس ایشان از حال ما پرسیده و گفتند مخصوصاً آقای مرشد محمد علیخان نسبت بشما سفارش کرده اند که پذیرائی کنیم ما اظهار تشکر کرده و علت آمدن بژنو را که در خدمت حضرت والد آمده و ایشان بر اثر عمل جراحی در بیمارستان استراحت کرده اند شرح دادیم ، ایشان اظهار علاقه بملاقات کرده گفتیم خدمتشان عرض و وقت تعیین میکنیم ، سپس ایشان اظهار تمایل کردند که ساعتی برای ملاقات بیشتر بمنزل ایشان برویم ما نیز قبول کرده و برای روز سه شنبه ساعت سه بعد از ظهر وقت تعیین کردیم .

درین بین خانم فرانسوی دلپهار که روز ملاقات با آقای محمد علیخان دیده بودیم از طرف ایشان آمده سلام رساندند و گفت من مخصوص آمده ام که از طرف ایشان سفارش کنم که از شما پذیرائی کنند و اظهار داشتند که من این دو روز همیشه برای سلامتی حضرت والد شما و بهبودی ایشان دعا میکنم و امیدوارم بزودی شفا عنایت شود و بعداً گفتند که ایشان اشتیاق کامل بملاقات مجدد شما دارند ، ما اظهار تشکر کرده و گفتیم بعداً برای ملاقات ایشان با تلفن وقت تعیین خواهیم کرد ، آنگاه از آقای قونسول و سایر حاضرین خدا حافظی نموده بیرون آمدیم .

روز بعد از دفتر بیمارستان یک دسته گل و پاکتی آورده گفتند که یک نفر خانم برای شما آورده پاکت را که گشودیم ، معلوم شد از طرف مجمع تصوف بعنوان احوال پرسی گلی فرستاده اند و دعا برای

نامه و دستنه

گل ارسالی

سلامتی ایشان کرده اند .

اینک عین نامه و ترجمه آن که چون بعضی بیانات عرفانی دارد نگاشته میشود:

«Excellence,

Veillez accepeter ces quelques fleurs de la fraternite Soufi de Genève.  
Elles sont l'expression de la beauté et de nos vœux les meilleurs pour  
votre retablissement.

Amiran Schulé de Hazrat Enayat Khan».

یعنی : عالیجناب ، لطفاً این دسته گل را از طرف مجمع برادران صوفی ژنوو  
بپذیرید . این گلها نمایندهٔ زیبایی و عبارت از بهترین آرزوهای ما برای تندرستی شما  
است ، امیران شوله از طرف حضرت عنایت خان ، در پشت نامه هم این جملات چاپ  
شده بود :

«La vrai religion est l'océan de verité et toutes les differentes Croyances  
sont les vagues.

Qand l'âme est un dispason de Dieu, toute action devient unique.

Les trésors du monde entier n'ont assez de valeur pour paryer une  
parol qui éveille l'âme.

La Création est non seulement la nature de Dieu mais aussi son art».

یعنی؛ مذهب درست حقیقی عبارت است از اقیانوس حقیقت که همه عقاید مختلفه  
مذهبی امواجی از آن میباشند، هنگامی روح با میزان خدائی سنجیده شد همه کارهای  
او یکنواخت و موزون میشود ، تمام گنجهای دنیا با اندازه یک کلام که روح را بیدار  
کند قیمت ندارد ، خلقت نه فقط همان ظاهر طبیعت است بلکه صنعت و هنرمندی عالم  
خلقت نیز مخلوق حق است .

شوله هم نام خانمی است که در خانقاه آنها خدمت میکرد و کتاب میخواند و  
سمت مهمی نزد آنها دارد و بواسطه مقامی که پیدا کرده باو نام دیگری داده اند که  
امیران باشد چون در میان آنها معمول است کسانی که بمقامی رسیده اند و بر اثر حُسن  
خدمت و صدق و خلوص نیّت ترقی کرده اند بآنها نامی داده میشود و دسته گل را هم  
خودش به بیمارستان آورده بود .

نگارنده هم دو سه روز بعد جواب آنرا اینطور نوشتم باین آدرس که خودش تعیین کرده بود :

Chemin Miremant. Le 13 Mai 1954 .

Madam Amiran Schulé.

Nous avons bien reçu la lettre et les fleurs expresses ainsi que les vœux du groupe Soufi à Genève pour le retablissement de son excellence, mon père.

J'ai l'honneur d'être chargé de la part de son emminence de vous remercier vivement.

il a été touché et nous-même avons été très satisfaits.

Certainement la vérité est partout la même mais on la cherche.

bien sûr elle est comme l'océan, plein de différentes vagues; (fort et faibles).

Quoique toutes ces vagues retournent à l'océan. celles qui sont plus fortes arrivent plus vite et ramènent avec elles tout ce qu'elles contiennent et le fond disparaître en océan.

Souhaitant que le Dieu seul le Dieu de l'amour nous conduise vers lui-même et prenne en nos cœurs sa place et qu'il vous favorise de la plus grande réussite».

Hossein Tabandeh.

ترجمه آن بفارسی این است : « ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۱۳ مه ۱۹۵۴ خانم امیران شوله ، نامه ودسته گلی که حاکی از آرزوهای جمعیت صوفیه ژنو برای سلامتی پدر بزرگوارم بود دریافت شد من از طرف حضرت ایشان مأموریت دارم که مراتب مسرت خاطر ایشانرا بشما اطلاع دهم ضمناً تشکرات قلبیه خود را نیز تقدیم میدارم .

البته حقیقت همه جا یکی است وهمه جویای آنند و مانند اقیانوس است که امواج مختلفی (شدید و ضعیف) از خود نشان میدهد اگرچه همه این امواج باقیانوس

برگشت مینماید ولی آنهاییکه شدیدتر هستند زودتر برگشت نموده و آنچه بانها متصل شود با خود باقیانوس برده و محو دریا میسازد .

از خداوند یکتا خدای عشق و محبت درخواست دارم که ما را بسوی خود راهنمایی فرموده دل‌های ما را جایگاه خود قرار دهد و همچنین بشما توفیق عنایت کند، سلطان‌حسین تابنده» .

## کنسول

## هلند

عصر روز سه‌شنبه ۲۱/۲/۳۳ (۱۱ مه ۱۹۵۴) ساعت سه بعد از ظهر طبق وقتی که قبلاً تعیین شده بود برای ملاقات آقای وان نوتن قونسول هلند که از رؤسای صوفیه میباشند رفتیم ، تولد نامبرده در ۱۸۷۲ میلادی واقع شده ولی بنیه جسمانی ایشان خیلی خوبست ، نام طریقتی که آقای عنایت خان بایشان داده « شیخ آفتاب » است ، پس از تعارف معموله ایشان از حالات پدر بزرگوارم سؤال نمودند گفتم بحمدالله قدری بهترند و فعلاً در بیمارستان استراحت کرده‌اند پرسید سمت ایشان و شغل ایشان چیست و آیا وارد دز سیاست هستند و کار سیاسی دارند یا نه ؟ گفتم ایشان راهنما و پیشوای فرقه صوفیه نعمة‌اللهیه که ام‌السلاسل محسوب میشود میباشند ، گفت وجه تسمیه باین نام چیست ؟ گفتم چون رشته اجازه ایشان بحضرت‌شاه سید نعمة‌الله‌ولّی که از بزرگان عرفا و اقطاب میباشند میرسد چون آن بزرگوار مرجع بیشتر سلاسل شده و بعداً در سلسله معروفه نیز خلافت یافته بود ازینرو آنجناب مهمترین و معروفترین اقطاب میباشند و سلسله بعداً بنام ایشان معروف گردید و پدر بزرگوارم در آن سلسله پیشوا میباشند ، کار ایشان هم زراعت و مشغول امور فلاحتی هستند و در امور سیاسی بهیچوجه دخالت نمیکنند .

پرسید مولوی رومی و شمس‌الدین تبریزی چه کسانی بودند ؟ گفتم آند و بزرگوار از عرفای بزرگ و از مشایخ طریق و از افتخارات تصوف میباشند ولی درجه قطبیت نداشته‌اند .

سپس نگارنده از سمت ایشان سؤال نمودم گفتند من از طرف حضرت عنایت‌خان

مأمور راهنمایی و تعلیم دستورات تصوف میباشم و بعداً هم از طرف جانشینان ایشان همان مأموریت را داشته‌ام و اکنون هم که آقای محمدعلیخان پسرخاله ایشان جانشین شده‌اند از طرف ایشان مأمور راهنمایی هستم و قبل از من آقای دوساک<sup>۱</sup> همین مأموریت مرا داشت و از طرف عنایت خان مأمور اینجا بود، سپس از مساعی آقای عنایت خان در این باب شرحی ذکر نموده گفتند عنایت خان کوشش زیادی برای ترویج تصوف در اروپا نمود و در انگلستان و هلند خانقاهائی تشکیل داد و مرام ایشان این بود که ابتدا یکنوع اتحادیه از مذاهب مختلفه که معتقد به خداوند هستند ایجاد کند و حس بدینی که بین صاحبان ادیان ایجاد شده مرتفع سازد و بعد از ایشان نیز زحمت زیادی درین باب کشیده شد و من نیز که ۸۲ سال از عمرم میگذرد بیش از ۳ سال وقت خود را در ترویج این امر صرف کرده‌ام، درینجا مردم مادی هستند و بروحانیت علاقه زیادی ندارند و کارهای مادی و گرفتاریهای دنیوی بقدریست که مجال گفتگو درین باب برای مردم نمیگذارد، ازینرو متوجه کردن و سوق دادن آنها بسوی تصوف و روحانیت خیلی مشکل است و مخصوصاً در اوائل که مردم بروحیات اصلاً علاقه نداشتند بلکه اظهار مخالفت میکردند و عنایت خان در مشقت بود، ولی برای والد بزرگوار شما در ایران که محیط آن مذهبی است این اشکالات نیست و میتوانند در امور دینی و روحانیت بدون زحمت انجام دهند.

نگارنده گفتم البته گفته شما از بعض جهات مورد قبول است و آنجا آزادتر است ولی در دیانت مقدسه اسلام رهبانیت و ترك دنیا دستور داده نشده بلکه جمع بین دنیا و آخرت شده و امر کرده‌اند که فعالیت دنیوی و کسب و کار داشته و در عین حال بوظائف مذهبی هم بپردازیم و بیاد خدا باشیم، یعنی دل را با خدا داشته و بکار دنیا هم مشغول باشیم که در میان ما مثل معروفی است « دست بکار و دل بایار » و حضرت عیسی (ع) بشخص سؤال کننده که راجع بدادن درهم و دینار پادشاه سؤال کرد فرمود؛ سکه‌ها که نام شاه روی آنست پادشاه دهد و دل را که برای خداست بخدادهد،



یعنی مخالفتی بین کار دنیا و امر مذهب نیست بلکه همان کار دنیا را هم اگر بیا د خدا بکنند عبادت محسوب میشود بلکه جمع بین دنیا و آخرت افضل است زیرا خود یک نوع مشقت و ریاضتی برای نفس میباشد، ازینرو شما هم درینجا میتوانید با داشتن کار دنیا و فعالیت‌های اجتماعی با مور مذهبی نیز بپردازید و اجر آن بیشتر است و پدر بزرگوارم نیز در آنجا بکار دنیوی اشتغال دارند و بزراعت مشغول میباشند و پیروان راهم بکار کردن دستور میدهند .

از حیث مخالفت هم که اشاره کردید در ایران هم گاهی مخالفت‌های زیادی میشود و کسانی روی اغراض شخصی و مادی مخالفت و عداوت با تصوف نموده و دیگران را نیز اغواء میکنند و بزرگان ما غالباً گرفتار صدمات و زحمات دشمنان بوده‌اند بلکه بسیاری از آنها درین راه از جان خود گذشته و کشته شده‌اند، مانند سید معصوم علی شاه و نورعلیشاه اول و مظفرعلیشاه و مشتاقعلیشاه و غیره ، و در همین اواخر هم جد امجد حضرت والد مرحوم سلطانعلیشاه و پدر بزرگوار ایشان مرحوم نورعلیشاه ثانی که از بزرگان عرفا و اقطاب بوده‌اند جان خود را درین راه از دست دادند، ولی بزرگان درعین حال از جان خود درین راه دریغ نداشته و دست از فعالیت و کوشش در راه منظور خود برنداشته‌اند .

سپس پرسیدم که شما در طریقه خود از چه دیانت و مذهب می‌پذیرید ؟ گفتند ما هر کسی را که طالب و جویای راه حق باشد و برای پذیرفتن دستورات ما شائق باشد و منظورش خدا باشد می‌پذیریم از هر مذهب و دیانتی که باشد مانعی ندارد خواه مسیحی یا مسلم یا زردشتی و غیر آنها ، پرسیدم مذهب خودتان چیست ؟ گفتند من مسیحی و پروتستانی هستم ، پرسیدم در میان پیروان شما کاتولیکی هم هست ؟ گفتند بلی ، سپس راجع بمذهب پرستان اظهار داشتند که مذهب پرستان هم درابتدا دچار مخالفت‌های شدید کاتولیکها و دربار پاپ شد ولی بالاخره موفقیت حاصل کرد و امروز بسیاری از مسیحیان و دول مسیحی پرستانی میباشند از جمله دولت انگلستان ولی درعین حال همیشه بین این دو مذهب رقابت شدید حکمفرماست ، در ژنوهم همین رقابت هست ، مثلاً

بیمارستانی که شما در آنجا هستید و پدر بزرگوار شما استراحت کرده‌اند بیمارستان کاتولیکی است در نزدیکی آن پروتستان هم بیمارستانی دارد، ژنوهم زمانی مرکز فعالیت و رقابت شدید بین این دو مذهب بوده و کالونیسم که یکی از مذاهب پرتستان است مرکز فعالیت آن ژنوه بوده و کالون<sup>۱</sup> در ژنوه فعالیت داشته و بر اثر آن مذهب پرتستان در ژنوه زیاد شد و همیشه با یکدیگر رقابت دارند و هر دسته از دیگری بد گوئی میکنند، مثلاً پسر کوچک من در مدرسه کاتولیکی بود چون در آنجا نسبت به پرتستان بد گوئی میکردند آنجا را ترک کرد، بعداً بمدرسه پرتستانی رفت در آنجا نیز دید که از کاتولیکها بد میگویند آنجا را نیز ترک نمود و من باو گفتم تو نظر بد گوئی این دو دسته مکن و درس خود را تعقیب نما.

پرسیدم شما نسبت به پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله چه عقیده دارید؟ گفت من آنحضرت را پیغمبر و راهنمای بزرگی میدانم، گفتم پس لازمه اعتقاد به نبوت آنحضرت آنست که احکام او را که پس از عیسی (ع) بوده مجری دارید و باضافه لازمه اعتقاد به عنایت خان که مسلم و پیرو اسلام بوده آنست که عمل و رفتار شما نیز طبق رفتار راهنمای شما باشد زیرا اگر بر طبق رفتار او نباشد پیروی صدق نمیکند، گفت اگر با دقت و کاملاً بخواهید عقیده مرا بفهمید من بحضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر اسلام و همچنین بزرگان بعد از او تا عنایت خان عقیده مند هستم لیکن در احکام ظاهر عنایت خان پیروان خود را آزاد گذاشته و گفته است اساس دین است و تصوف همان اعتقاد بخدا و ارتباط قلب با او میباشد، ازینرو من همان دین را که داشته‌ام ترک نکرده‌ام، ولی عقیده من بحضرت محمد صلی الله علیه و آله ثابت است.

پرسیدم آیا ممکن است شرائط ورود و دستوراتی که موقع ورود برشته شما داده میشود بیان کنید؟ گفتند شرط ورود آنست که از روی حقیقت و صدق راغب باشد و تصمیم داشته باشد که دستورات ما را عمل کند، پس از آنکه رغبت او را فهمیدیم

۱ - Calvin از بزرگان مذهب پرتستان در فرانسه و سوبیس بوده و در شهر نیون در سال

۱۵۰۹ متولد شده و در شهر ژنوه در سال ۱۵۶۴ وفات یافته است.

حلقه ایست که بدست او میدهیم و او را قسم میدهیم که متوجه حق باشد و بیاد خدا اشتغال داشته باشد و امانت و سایر اخلاق حمیده را از دست ندهد و از کذب و حسد و خیانت و امثال آن از اخلاق نکوهیده دوری کند.

گفتم آیا قبل از پذیرفتن او دستور غسل هم که در زمان قبل از عیسی (ع) هم معمول بوده و با آب عمودا تعمیم میدادند میدهید یا نه؟ گفتند دستور غسلی نمیدهیم. پرسیدم آیا پذیرفتن و دستوردادن باو باید محرمانه و در خلوت باشد یا ممکن است دیگران هم حضور داشته باشند؟ گفتند در خلوت است و دیگری در آنموقع حضور ندارد. پرسیدم آیا ذکر که دستور میدهید زبانی است یا قلبی؟ گفتند بر حسب مراتب و درجات مختلف میشود، ابتدا ذکر یافتن را دستور میدهیم که بزبان مداومت نمایند، ولی این کلمه را بطوری ادا کرد که بلهجه عربی و لغت عرب شباهتی نداشت، درینموقع آقای مصداقی پرسیدند میدانید این کلمه از چه لغت است؟ گفت لغت هندیست، ایشان گفتند چنین نیست بلکه لغت عربی است و در دیانت اسلام و قرآن مجید یکی از اسامی خدا میباشد چون برای خداوند هزار و یک اسم است و در قرآن مجید میفرماید «وهو الفتح العظیم» و این نکته که آقای مصداقی بیان کردند مورد تعجب و تحسین آقای کنسول گردید.

نگارنده گفتم بلکه اگر بنظر معرفت بنگریم همه موجودات اسامی الهی هستند زیرا اسم عبارت از چیزی است که دلالت بر مسمی نماید و همه عالم نزد هوشیار نشانه عظمت خالق و آفریننده است، ازینرو عرفا همه موجودات را اسماء الهی گفته اند و بهمین نظر بزرگان دین ما فرموده اند «نحن اسماء الحسنی» یعنی مائیم نامهای بهتر خدائی، مراد از نام فتح هم که بشما داده اند آنست که متوجه باشیم که گشاینده همه درها اوست و از خداوند بخواهیم که درب دل را که خانه اوست باز کند و راه را برای ما بگشاید و آقای مصداقی هم این را با بیان مفصل تری شرح دادند، ایشان از فهمیدن اینکه یافتن عربی است و دستور اسلامی است مجدداً اظهار تعجب آمیخته بتحسین و خوشحالی نموده و گفتند ولی نمیتوانیم بکسانیکه دستور میدهیم بگوئیم

این لغت عربی است چون همان اول ناراحت میشوند .

سپس گفتند در همان موقع دستور میدهیم شکل ستاره‌ای در دل خود در نظر بگیرند ومدتی مراقب باشند تا تمرکز افکار ایجاد شود وبعداً ستاره یک پرآنگاه‌دوپر تا به شش پربرسد ، و پس از آنکه مدتی مراقبت نمودند ذکر قلبی که مخصوص خودشان است و دیگری نباید آگاه شود داده میشود و آن نیز برحسب تفاوت حالات فرق میکند .

پرسیدم درجه شما چیست؟ گفتند مرا در اصطلاح شیخ میگویند (ونمیدانستند که این کلمه نیز عربی و از الفاظ مصطلح صوفیه اسلام است) ولی ایشان بالهجه لاتینی شیک' تلفظ مینمودند ومحمد علیخان را پیر ومرشد میگویند، ودونفر خانم که در خانقاه (کلیسیا) خدمت میکردند شیخ آغا میگویند که یکدرجه پایین تر هستند و خدمت آندونفر و آنشخص دیگر که دم در ایستاده و پرده را بالا زد نیز درجه ایست که کمتر از درجه شیخ است و در میان صوفیه ژنو همان سه نفر لیاقت آنمقام را پیدا کرده‌اند و دیگری آن درجه را ندارد .

سپس پرسیدم عده پیروان شما چقدر است؟ گفتند عده کامل آنرا نمیدانم ولی در خود ژنو در حدود یکصد نفر میباشد ولی در هلند عده بیشتر از سایر جاهاست .  
سپس ایشان پرسیدند که آیا ممکن است برای عیادت وملاقات پدر بزرگوار شما در بیمارستان بیایم؟ طبق استجازه قبلی که از حضور مبارک شده بود گفتم مانعی ندارد، و برای ساعت یازده صبح روز پنجشنبه قرار شد که حضور ایشان برسند .

آنگاه ما از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی ومسرت نموده واز تصدیع عذر خواستیم، ایشان هم اظهار مسرت از ملاقات ما نموده وگفتند خانم من میل داشت که امروز خودش از شما پذیرائی کند ولی متأسفانه امروز مریض شده است ، ما اظهار امتنان کرده و بیرون آمدیم ، خانم ایشان در کلیسیا هم حضور داشت وملاقات کرده بودیم .

روز بعد هم از طرف جمعیت صوفیه از نگارنده آقای مصداقی دعوت کردند که عصر پنجشنبه در خانقاه آنها برای جلسه دعائی که دارند حاضر شویم، ولی نگارنده نتوانستم بروم و آقای مصداقی و حاج ملک صالحی رفتند و بطوریکه آقای مصداقی اظهار میداشتند آن جلسه برای توسل درباره مریضی بود و غالب ذکر آنها یا شافی یا کافی بود که خودشان گمان می‌کردند لغت هندی است و از اینکه عربی است اطلاعی نداشتند و بطرز مخصوصی می‌گفتند .

سلسله

چشتیه

درینجا بی‌مناسبت نیست که مختصری راجع بسلسله چشتیه ذکر کنیم؛ وجه تسمیه باین نام این است که چند نفر از بزرگان این سلسله اهل چشت بوده‌اند و چشت بر وزن خشت دهی از توابع هرات است، این سلسله بشیخ بزرگوار ابراهیم بن ادهم بلخی منسوب است و هر چند که چند سلسله دیگر هم به ابراهیم ادهم انتساب دارد ولی مشهورترین سلسله ادهمی چشتیه است، و ابراهیم از عرفای مشهور و از بزرگان مرحله تجرید است که دست از سلطنت و تعیشات و لذات فانیه دنیوی کشیده و در طریق تجرید و تفرید وارد شد و بخدمت حضرت باقر علیه السلام رسیده و از حضور آنحضرت بفیوضات باطنیه نائل گردید و حالات عجیبه از او نقل شده که دلالت بر عظمت قدر و مقام او میکند، در سال ۱۳۰ یا ۱۶۱ یا ۱۶۲ باختلاف اقوال از دنیا رفت، رشته طریقت او بعداً بشیخ حدیفه سرعشی و از وی بشیخ همیره بصری و از او بشیخ علوان دینوری و از او بشیخ ابواسحق شامی رسیده و جانشین شیخ ابواسحق خواجه ابوحامد ابدال چشتی بود که در سال ۲۶۰ متولد شد و پدرش امیر چشت و دارای قدرت و نفوذ زیادی بود ولی او چون خواجه ابواسحق را دید فریفته شده و دست از لذات و تنعمات دنیویه برداشت و باوارادت ورزید و هر چه پدرش منع کرد نپذیرفت و در سال ۳۵۵ وفات یافت، پسرش خواجه ابومحمد پس از او جانشین پدر گردید و در سال ۴۱۱ وفات یافت بعد از او خواهرزاده اش خواجه ابویوسف بن محمد بن سمعان جانشین او شد و در سال ۴۵۹ در ۸۴ سالگی بدرود زندگی گفت و فرزندش خواجه قطب الدین

مودود چشتی که ۲۶ ساله بود جانشین او گردید و خواجه مودود خدمت شیخ الاسلام احمد نامقی جامی نیز رسیده مورد نظر او واقع گردیده بود، خواجه مودود در سال ۲۷ هـ از دنیا رفت و پسرش خواجه احمد که در آن هنگام ۲۰ ساله بود خلافت پدریافت و او با چند نفر از یاران خود بطور گمنام بزیارت حرمین شریفین بر طبق خوابی که دیده بود مشرف شده و ۶ ماه مجاور حرم مطهر نبوی بود و در مراجعت در بغداد بخانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی وارد شده و مورد اعزاز شیخ واقع گردید و در سال ۵۷۷ هـ وفات یافت، روش او و بیشتر مشایخ این سلسله ملامتی بوده یعنی در ظاهر از خلق بی باک بوده و بلکه بعض رفتارهایی مینمودند که مورد ملامت خلق واقع شوند ولی در معنی پاک و باداب شریعت متأدب و در احکام شرع بهیچوجه سستی نمیکردند، ولی از نظر اینکه قبول و تعظیم مردم را خود باعث غرور و عجب و حظّ نفس میدیدند ازینجهت بظاهر طوری رفتار میکردند که مردم خیلی بانها نظر خوب نداشته باشند ازینرو بنام ملامتیّه موسوم شده اند.

و هر چند در بعض کتب یکی از فرق صوفیه را بنام ملامتیّه نوشته اند و حتی بعضی ذکر کرده اند که نخستین پیشوای آنان شیخ حمدون قصّار و بعداً شیخ ابو حفص حدّاد بوده و حتی جنید بغدادی و سهل بن عبدالله نیز آنرا ستوده اند، ولی در حقیقت فرقه مخصوصی نیستند بلکه حالت مخصوصی است که در بعض سلاک پیدا میشود و ممکن است در هر یک از سلاسل چنین اشخاص وجود داشته باشند ولی نه آنکه رشته مخصوصی باشد که پیروان آن مجبور باتخاذ این رویّه باشند، باضافه رسم ملامتی حقیقی که بعضی از صوفیّه داشتند، چنانکه بعضی گمان برده اند یا روی غرض گفته اند این نیست که در میان جمعیت مرتکب منهیات شوند و تظاهر بفسق و فجور نمایند تا مردم آنها را ملامت کنند چه آن برخلاف عقل و شرع است بلکه منظور آنست که تظاهر بزهد و تقوی نداشته و زیاده از آنچه باید شرعاً بدان عمل کرد اظهار نمینمودند و امثال زهد و تقوی و تهجد مستحب را از دیگران

پنهان می‌داشتند که جنبه ریا و تظاهری در آن پیدا نشود و برخلاف بعضی که ظاهر آراسته و باطن ناپسندیده دارند مقید بودند که اول باطن را پاک نمایند و بعداً بظاهر پردازند، گاه هم میشد که بعضی از آنها برای فرار از اقبال عوام تظاهر با سری میکردند که مردم ظاهراً آنها برخلاف دانسته از او روگردان میشدند در صورتیکه اگر از کنه آن اطلاع مییافتند حقیقت امر را غیر از آن میدیدند.

یکی از کسانی که بداشتن حالات ملامتی موصوف می‌باشد خواجه بزرگوارحافظ شیرازیست که حتی بعضی گمان برده‌اند که او صوفی نبوده و ملامتی بوده است و باشعاریکه درباره ملامتی بودن خود و ذمّ صوفیه گفته اشاره نموده‌اند، در صورتیکه چنین نیست و همانطور که گفتیم ملامتی بودن حالات مشخص و فردیست که در میان هر یک از سلاسل پیدا میشود و طریقه و روش مشخص و مجزی نیست و این هم که حافظ از صوفی مذمت نموده عده یا طایفه مخصوصی بوده‌اند که مورد ایراد او واقع شده بودند، چنانکه اشعار زیادی هم برخلاف آن در مدح تصوف و صوفیه دارد، و ورود در شرح این قسمت و تحقیق آن از موضوع ما خارج است.

بسیاری از بزرگان چشتیه هم همین حالات را داشتند، از جمله شیخ احمد بن مودود که خواجه عبدالله انصاری درباره او گفته که «من هیچکس را در طریق ملامت قویتر و تمامتر از احمد چشتی ندیده‌ام» پس از او خواجه شریف‌زندی پیشوای سلسله چشتیه شد و زند نام دهی است از توابع بخارا، پس از او خواجه عثمان هرونی و بقولی هروی پیشوایی این سلسله را داشت و هرون قصبه‌ای در نواحی نیشابور بوده‌است، بعد از خواجه عثمان خواجه معین‌الدین محمد بن حسن سجزی جانشین او گردید و سجز بطوریکه در طرائق الحقایق مذکور است بکسیر سین و سکون جیم و اخرا ن زاء است و این کلمه منسوب بسجستان است و خواجه متولد سجستان بوده و انتساب بچشت برای سلسله است و بعضی هم او را اهل چشت گفته و سنجری که منسوب بسنجر است (بسین مفتوحه و نون و جیم و راء مهمله) ذکر کرده‌اند، خواجه در سال ۳۳۳ هجری وفات یافت، بعد از خواجه معین‌الدین خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی جانشین شد و کلمه کاک

بمعنی نان خشک است که معرب آن کعک است و وجه تسمیه او بدین نام آن بوده که در ایام ریاضت هر روز نان خشکی خداوند برای او میفرستاده است و بان قناعت میکرده ، ازینرو بدین نام معروف شده است و در سال ۳۵۰ هجری وفات یافت، بعد از او شیخ فریدالدین شکرگنج دهلوی سمت خلافت او یافت و در سال ۴۹۰ هجری از دنیا رفت و جانشین او شیخ نظام الدین محمد بن احمد بن علی معروف بشاه نظام الدین اولیاء اهل دهلوی بود که از مشاهیر مشایخ هند بوده و در آنجا معروفیت زیادی داشته است و در سال ۷۲۰ هجری وفات یافته است و جانشین او شیخ نجم الدین حسن بن علاء دهلوی از بزرگان سلسله چشتیه و بفضل و کمال معروف بوده است ، بعد از او امیر یمین الدین خسرو بن امیر محمود دهلوی که از شعراء و فضیلتی بزرگ زمان خود بوده خلافت یافت و او خدمت شاه نظام الدین اولیاء رسیده بود و در بیان مطالب عرفانی داد سخن میداده و در باره او گفته اند پادشاه عاشقان است از اینرو خسرو نام داشت ولی بعضی تاریخ وفات او را در همان سال وفات شاه نظام الدین که ۷۲۰ بود نوشته اند و بنابراین سمت خلافت شیخ حسن را نداشته چون قبل از او وفات یافته است ولی از بستگان شاه نظام الدین بوده است .

رشته سلسله چشتیه تا اینجا در تواریخ و کرسی نامه ها ضبط است و از آن بعد گویا رشته اجازه منقطع شده و یا آنکه بطور گمنام میزیسته اند که نامی از آنها در تواریخ ما نیست ، از آقای محمد علیخان هم که سؤال کردم اطلاعی از این امور بهیچوجه نداشتند و فقط گفتند مرشد و راهنمای عنایت خان از مدینه بهند آمد و جمعی حلقه ارادت او را بگوش نمودند از جمله عنایت خان باو ارادت ورزید و بعد مأمور سفر امریکا و اروپا گردید .

بطوریکه در کتاب سیر الاقطاب تألیف الهدیه بن شیخ عبدالرحیم بن حکیم شیخ بینا چشتی عثمانی که بین سالهای ۱۰۳۶ تا ۱۰۵۶ هجری در ذکر بزرگان سلسله چشتیه تألیف شده در ذکر حالات شیخ عبدالسلام شاه اعلی مذکور است ؛ پس از خواجه نظام الدین اولیاء خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی و پس از او خواجه محمد



ساوی و بعد از او خواجه اختیارالدین عمر پیشوائی سلسله چشتیه را داشتند بعد از او خواجه حسن سرمست و بعد از او فرزندش خواجه اسماعیل و پس از او خواجه خانو علاءالتاج ناگوری و بعد از او شاه نظام نارنولی و بعد از او شیخ عبدالسلام شاه‌اعلی متوفی در ۱۳۰۳ خلافت در سلسله چشتیه داشتند و شیخ عبدالسلام فرزندزاده خود شیخ محمد بن شیخ منصور را جانشین خود نمود .

و نیز در آن کتاب شرح حالات بزرگان سلسله را که مینویسد معلوم میشود که رشته دیگری نیز از شیخ فریدالدین شکرگنج جدا شده است ، باین طریق که شیخ فریدالدین خواجه علاءالدین علی احمد صابر را خرقه پوشانید ولی خواجه علاءالدین قبل از او در ۶۶۰ وفات یافت و خواجه علاءالدین خواجه شمس‌الدین ترک را معروف بمشگل گشا خرقه پوشانید و او در سال ۷۳۶ وفات یافت، پس از او شیخ جلال‌الدین محمد کبیر الاولیاء متوفی ۷۸۵ و بعد از او شیخ احمد عبدالحق متوفی در ۸۳۷ و بعداً شیخ بهرام و بعد از او شیخ نظام سناسی و پس از او خواجه شبلی بن کبیر الاولیاء و پس از او فرزندش خواجه عبدالقدوس و بعد از او فرزندش شیخ عبدالکبیر اولیاء و بعد از او پسرش شیخ عثمان زنده پیر و پس از او پسرش شیخ نظام‌الدین خلافت یافتند و بعد از او فرزندش شیخ عبدالسلام شاه‌اعلی جانشین شد و این دو رشته در شاه‌اعلی یکی میشوند .

ما بواسطه کسالت حضرت ایشان کمتر از بیمارستان بیرون

میرفتیم و گاهی دو سه روز اصلاً خارج نمیشدیم و خود ایشان

امر میفرمودند که بیرون برویم و قدری گردش کنیم و حتی غالباً

گردش هم که میرفتیم آن بود که با اتوبوس برقی که جلوی بیمارستان ابتدای خط آن

بود سوار شده و در نزدیکی دریاچه در ایستگاه بلیرا که بمعنی خوش هواست پیاده شده

و چند دقیقه پیاده روی کرده و مجدداً مراجعت میکردیم و چون خط سیر ما غالباً همین جا

بود بلیت فروش و راننده اتوبوس درین اواخر با ما آشنائی پیدا کرده و هر موقع که

دنباله توقف

در ژنو

میگفتیم بِلِر پیاده میشویم با تعجب و خنده میگفت همیشه بِلِر! سپس از موطن و علت آمدن ما بژنو و توقف طولانی ما در آن محل پرسید، وما شرح حال را گفته و کسالت ایشانرا شرح دادیم و می گفتیم که ماقط مدت کمی برای گردش بیرون آمده و بقیه اوقات مشغول پرستاری ایشان هستیم، آنها نیز اظهار تأثر و دلسوزی میکردند و برای بهبود ایشان و ناراحتی ما دعا میکردند و ازینرو باغالب آنها نیز مأنوس شده بودیم.

ولی فلبیت که عارض شده بود خیلی باعث کدورت بود مخصوصاً از جهت اینکه ایشان چندین روز است که روی تخت خواب خوابیده و هیچ تکانی نمیخورند و پاها خیلی خسته و دردناک است خیلی ناراحت و متأثر بودیم و میل بیرون رفتن نداشتیم و امر ایشان مارا وادار میکرد که گاهی بیرون برویم.

صبح یکشنبه ساعت شش در بیمارستان معمولاً تمام کارکنان آن بکلیسایی که مخصوص خود بیمارستان و در طبقه پایین آنست برای عبادت و نماز میروند ما هم برای شرکت در عبادت رفتیم و از حال خوش و نیازمندی آنها بهره مند شدیم، چون اساس دیانت عبادت خداوند است و آن مورد احترام همه بزرگان دین بوده از اینرو در دیانت اسلام نیز برای معابد یهود و نصاری احتراماتی منظور گردیده و حتی برای مسلم هم مستحب است که هر موقع بدانجا میروند دور رکعت نماز بخوانند و ما نیز بمنظور شرکت در امر عبادت بدانجا رفتیم و بتوجه و تذکر اشتغال داشتیم:

هرجا که روم صاحب آن خانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه این بیمارستان همانطور که گفتیم بیمارستان کاتولیکی و مذهبی است و تمام کارمندان آن کاتولیک و غالباً تارک دنیا هستند و مدیره بیمارستان زن سالخورده ایست و از نظر مذهبی هم خدمتهائی کرده ازینرو اورا مادر<sup>۱</sup> میگویند و کارمندان بیمارستان که یکعده از آنها مسن تر و دوره خدمت آنها بیشتر است و بهتر در خدمت بیماران که خود یکنوع عبادت و خدمت اجتماعی است کوشیده آنها را خواهر<sup>۲</sup> و خواهری هم در مذهب آنها خود اهمیت دارد و مقام مذهبی است و جمع دیگر هم بودند که هنوز بمقام خواهری نرسیده بودند،

خواهران عموماً روز یکشنبه در موقع عبادت بالباس مشگی بکلیسیا می‌آمدند .  
 عصر یکشنبه ۲/۱۹ (۶ رمضان) بنا بخواهش آقای دکتر حافظی و دستور  
 حضرت والد برای گردش بخارج شهر رفتیم و دریک فرسخی ژنو ازخاک سوئیس خارج  
 شده وارد خاک فرانسه شدیم ، اولین شهر مرزی فرانسه در آنجا بنام آنماس<sup>۱</sup> است  
 که شهر کوچکی است ، ما از آنجا عبور کردیم ولی آنچه ما در آنجا دقت کردیم و  
 متوجه شدیم کشور سوئیس تمیزتر و جاده‌ها و خیابانهای آنهم منظم‌تر و مرتب‌تر  
 است و بمحض آنکه از خاک سوئیس خارج شدیم قدری فرق مشاهده کردیم مثلاً  
 قصبات و دهات کوچک اطراف ژنو نظیف‌تر و تمیزتر از شهر آنماس که گذشتیم میباشد  
 ولی نه آنکه فرق آن زیاد محسوس باشد بلکه بادقت در مشاهده فرقی بنظر میرسد ، از  
 شهر آنماس که گذشتیم از جاده کوهستانی عبور نموده و بدامنه کوه سالو<sup>۲</sup> که درخاک  
 فرانسه واقع ویکهزار ودویست متر ارتفاع آن از سطح دریا میباشد رسیدیم، این کوه هم  
 بیشتر قسمت‌های آن پوشیده از درختهای جنگلی است، مگر بعضی قسمت‌ها که سنگ‌سخت  
 و مانند دیوار تقریباً مستقیم بالا میرود ، در قله این کوه زمین نسبتاً هموار است و  
 جنگل هم دارد و درختهایی در قله آن میباشد و چون خیلی باصفا و دارای مناظر زیبائی  
 میباشد که مشرف بردریاچه و تمام شهر ژنو و اطراف آنست، ازینرو هتلی هم در همانجا  
 ساخته اند و برای رفتن بان هتل جاده اتومبیل اسفالت شده میباشد که در اطراف میپیچد  
 و پیچ و خم زیادی دارد تا بیالا میرسد .

وسيله دیگری هم برای رفتن بدانجا درست کرده اند که عبارت از آسانسور است  
 بنام تلیفَریک<sup>۳</sup> که عبارت از یک اطاقی است واز بالا توسط مقره بسیم خیلی قطور و  
 ضخیمی اتصال دارد و این سیم از پایین بیالا امتداد دارد و از بالا در قسمت بالای  
 ساختمان چرخهای خیلی بزرگی نصب است که این سیم توسط آنها حرکت میکند و  
 در آنجا داخل شده از طرف دیگر ببین برمیگردد و دو آسانسور که یکی در بالا و دیگری

۱ - Annemasse

۲ - Salève

۳ - Téléphrique

در پایین است باین سیم وصل میباشند و حکم دوزنه را دارد که هر وقت حرکت کنند باید باهم حرکت کنند یعنی آسانسور بالا که در یکطرف سیم و روپایین است با آسانسور پایین که در طرف دیگر و رو بالا میباشد برای حفظ تعادل باهم حرکت میکنند **کوسه که مخصوص است** چرخها و سیم هم بایرقت اتصال دارد که هر وقت دکمه برق را فشار دهند حرکت سیم و سیم میکنند و در بالا و پایین برای تعیین و تطبیق ساعت حرکت تلفن نصب است و در خود اطاق تلفن یک هم تلفن برای موقع احتیاج نصب شده است ، امتداد این سیم از پایین بالا هم ۱۲۰۰ متر یعنی بقدر ارتفاع خود کوه میباشد .

ما برای تماشای بالای کوه با تلفنیک حرکت کردیم و هر نفر ۳۰۰ فرانک فرانسوی کرایه دادیم، نشستن در وهله اول برای بسیاری از اشخاص خیلی وحشت آور است چون پایین را نگاه میکنند عمق زیادی را مشاهده کرده و از بالا هم فقط همان اتصال بسیم را می بینند، مدت حرکت از پایین به بالا یا برعکس هفت دقیقه طول کشید ساعت هفت بعد از ظهر پس از گردش به بیمارستان مراجعت کردیم .

شب و روز دوشنبه درد دندان که چند روز بود عارض حضرت ایشان شده بود شدت یافت بطوریکه شب نگذاشت ایشان بخوابند و آن نیز مزید برناراحتیهای ایشان شده بود، قبل از ظهر از بیمارستان تلفن کردند دکتر ژوئی را دندانساز که در کلینیک دندانسازی دانشگاه نیز کار میکرد آمد و تشخیص داد که دندان را باید بکشند ، ابتدا بواسطه ضعف زیادی که داشتند و ممکن بود خونریزی کند ما ناراحت بودیم ولی خودشان دستور دادند که کشیده شود ، لذا همانوقت دندان را با زدن آمپول کشید و خون زیادی هم نیامد ولی آثار درد آن تا چند روز باقی بود و بتدریج مرتفع گردید .

روز سه شنبه مسیو گله<sup>۲</sup> که از صوفیه ژنو و آنتیک فروشی داشت و در خانقاه آنها با ما آشنائی پیدا کرد تلفن نموده خواهش کرد بعد از ظهر چهارشنبه بیاید مارا برای گردش در شهر با اتومبیل خود ببرد و بعدا هم چائی در منزل او صرف شود ما هم

برطبق اجازه حضرت والد قبول کردیم و عصر روز چهارشنبه ساعت دو ونیم آمد و گفت مرشد محمد علیخان اظهار تمایل بملاقات واحوالپرسی کرده اند و اگر مانعی ندارد که ایشانرا بیاورم، وپس از اجازه حضرت والد رفت و آقای محمد علیخان را آورد و در موقع ملاقات با حضرت والد واحوالپرسی از ملاقات ایشان خیلی اظهار خوشوقتی نمود و دعا کرد که بزودی کسالتشان مرتفع شود و اظهار کرد که من از ملاقات شما انبساطی در قلبم پیدا شده و خوشحال میباشم، ایشان نیز اظهار خوشوقتی نموده فرمودند البته ملاقاتها اگر از جنبه محبت محض باشد در دل اثر میکنند، سپس آقای محمد علیخان از وضع کسالت ایشان سؤال نموده و بعداً دعائی خواندند و مذاکرات شخصی معمولی دیگر نیز شد و ساعت چهار بعد از ظهر خدا حافظی نموده حرکت کردند و من و آقایان د کتر آزاده و مصداقی نیز طبق قرار قبلی با ایشان برای گردش رفتیم و قریب یکساعت در شهر با اتوبیبل گردش کردیم سپس بمنزل آقای گله برای صرف چای رفتیم و تا ساعت شش در آنجا بودیم و مذاکرات رسمانه معمولی بعمل آمد و ضمناً باز راجع بسلسله نعمه اللّٰهیه و معتقدات ما سؤالاتی نمودند و صاحب خانه نهایت محبت و مهربانی نمود و پذیرائی مفصلی کرد و ساعت شش بمنزل مراجعت کردیم .

روز پنجشنبه ساعت یازده آقای وان نوتن کنسول هلند خدمت ایشان رسید ، پس از معرفی و تعارفات معموله و احوالپرسی با آقای مصداقی اظهار کرد که قیافه ایشان مرا جذب کرد و از ایشان خیلی خوشم آمد ، آقای مصداقی عبارت را ترجمه نموده ، ایشان فرمودند اگر این قبیل ملاقاتها از روی محبت و حقیقت و صدق باشد در همان وهله اول اثر نیک آن معلوم میشود و این هم دلالت بر صفای نیت شما میکند، سپس پرسید که سن ایشان چقدر است؟ آقای مصداقی اظهار داشتند که ۶۵ سال دارند، بعداً آقای وان نوتن گفت که من خیلی سؤالات دارم که میل دارم از ایشان بنمایم ولی میتروسم بواسطه کسالت خسته شوند، ایشان فرمودند انشاء الله حال من که بهتر شد هر سؤالی بخواهید مشروحاً بنمائید که جواب مشروح گفته شود و حال هم خواسته باشید باختصار میتوان جواب گفت ، ایشان گفتند حال چون کسالت دارند از سخن

گفتن زیاد صرف نظر میکنم ولی مجهولات زیادی دارم و کسی نیستم و چیزی نفهمیده‌ام می‌خواهم از ایشان کسب علم و معرفت نمایم ، حضرت ایشان فرمودند البته اولین مرحله دانائی توجه بجهل خود است که تا انسان متوجه جهل خود نشود در پی علمی برنمی‌آید و کسی که خود را دانا بداند هیچگاه درصدد این برنمی‌آید که بفکر فهمیدن بیفتد ، چنانکه اولین مرحله سلوك راه خدا پی بردن بفقر و ناداری خود میباشد زیرا همه موجودات فقیر و نادار میباشند و دارای مطلق حق است و تا شخص توجه بفقر خود نداشته باشد روبروی دارای حقیقی نمی‌رود و دست سؤال بطرف او دراز نمی‌کند ازینروما خود را فقراء مینامیم که از قرآن مجید استنباط و اقتباس شده که «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله الغنی» یعنی ای مردم شما همه نیازمندان بخدای بی نیازید ، و نخستین کسی که این لفظ را بر خود اطلاق نمود طبق آیه شریفه قرآن حضرت موسی (ع) بود که گفت «ربّ انّی لما انزلت الّی من خیرٍ فقیر» یعنی خداوند من بآنچه بمن میدهی و برای من نازل کرده‌ای نیازمند میباشم، و سالک هرچه بیشتر قدم زند و طی طریق نماید بهتر به پستی و ناداری خود واقف میشود تا بجائی برسد که از خود پست‌تری در درگاه احدیت نبیند، چنانکه بموسی (ع) خطاب شد که بدرگاه من پست‌ترین خلق رایاور، او ابتدا خواست سگ گرگین مریضی را ببرد، بعداً بخود آمده و نبرد، ندا رسید که چرا پست‌ترین خلق مرا نیاوردی؟ عرض کرد من در درگاه تو از خود پست‌تری را ندیدم، ندا رسید؛ که بعزت خودم قسم اگر آن سگ را می‌آوردی ترا از درجه نبوت خلع میکردم ، بزرگان اسلام نیز عموماً در مقام نیازمندی و دعا بفقر و احتیاج و قصور خود نزد خدا اقرار میکردند .

بعداً ایشان برای اینکه زیاد باعث خستگی ایشان نشده باشند اجازه حرکت گرفته و خواهش کردند اجازه بفرمایند پس از آنکه حالشان خوب شد مفصل خدمتشان برسند، و اجازه فرمودند ، سپس خدا حافظی کردند و خارج شدند .

روز جمعه ۲۴/۲/۳۳ (۱۴ مه/۵۴) چون درد دندان نگارنده که بر اثر کرم-خوردگی عارض شده بود موجود بود با آقای شجعی مذاکره شد که از دکتر فرنه

که قبلاً رفتیم تعیین وقت شود که برای اصلاح دندان برویم ، ایشان اظهار کرده بودند که طبق دعوتی که از کنگره دندانپزشکان بلژیک شده باید بدانجا مسافرت نماید و بمراجعت موکول نمود، ونگارنده برای اینکه معطلی پیدا نشود خواهش کردم که از دیگری تقاضای تعیین وقت شود لذا باد کتر پول آلبرشت<sup>۱</sup> دندانساز برای ساعت سه بعد ازظهر آنروز قرار گذاشته شد و در آنساعت بمطب او که در میدان روند پوآن<sup>۲</sup> بود رفتیم و دندانها را تراشید و روز بعدهم ساعت یازده رفتیم روز دوشنبه هم رفتیم ودرین دوسه جلسه دودندان را پر کرد .

صبح روزپنجشنبه ۳۳/۲/۳ آقای دکترجهانشاه صالح وزیربهداری که برای شرکت درکنفرانس بهداشت جهانی بژنو آمده بودند ساعت نه ونیم برای عیادت با آقای دکتر دیبا عضو هیئت نمایندگی ایران آمدند وقبلاً مذاکره شده بود که دکتر پریه هم در آنموقع حاضر باشد ، در آنموقع دکتر پریه معرفی شد و آقای دکتر صالح جزئیات طرز معالجه و دستوراتی که داده بودند پرسیدند ومذاکرات مفصل نمودند وطرز معالجات او را کاملاً پسندیده وگفتند معالجه فلبیت بهمین ترتیب است واساس آن استراحت است که پارا تکان ندهند تا بتدریج مرتفع گردد .

صبح جمعه ۲/۳۱ با آقای ابوالحسن مصداقی برای دیدن موزه اتنوگرافی<sup>۳</sup> که بمعنی نژادشناسی میباشد رفتیم ، ورود باین موزه مجانی است .

سالن ورودی، سالن نشان دادن فیلمهای تاریخی و مربوط بموزه بود، در طرف دست چپ دالان درازی بود که درب چندین اطاق بدان باز میشد و در تمام آنها لوازم و اشیاء زندگانی و آلات جنگی و صنعتی که از افریقا بدست آمده واسلحه های مختلفی که در میان قبائل مختلف افریقا معمول وسایر قسمت های مربوط بدان دیده میشود و هر قسمتی از آن مربوط بیکمی از سمالک افریقا میباشد و همچنین مجسمه های مختلف از خدایان ورؤسای قبایل دیده میشود ، در طرف چپ دالان و چند اطاق همین قبیل اشیاء مربوط بقبائل

۱- Dr. Pauls Albrecht

۲- 6. Rond point plainpalais

۳- Musée d'Ethnographie

امریکا وجود دارد که قسمتهای اولیه آن نزدیک باشیاء مربوط بافریقا و بعداً روباتکامل  
میرود .

در طبقه بالا یک قسمت آن آلات مختلفه موسیقی و ادوار تکامل آنها از مالک و ملل  
مختلفه دنیا است و در قسمت دیگر آلات و ادوات جنگی مالک آسیائی از جمله اشیائی  
از ایران از قبیل شمشیر و زره و خود و سپر و تبرزین و امثال آنها، که آن قسمت و همچنین  
اسلحه چینی و ژاپونی نهایت جلب توجه میکرد و یکی از قسمتهای دیدنی موزه بود و  
در یکی از اطاقها مهنرنامه قدیمی با کاغذ مرغوب و طلاکاری در قابی بود که مربوط  
یکی از اعیان و در تاریخ ۱۱۸۳ قمری نوشته شده بود .

مصنوعات مربوط بچین و ژاپن بسیار جالب توجه بود مخصوصاً نقاشیهای چینی  
و مجسمه های مختلفه از عاج و چوب و سنگ و فلز دیدنی بود و با آنکه با دقت تمام  
مشغول دیدن آنها بودیم معذکک حاضر نبودیم بزودی از دیدن آنها صرف نظر کنیم .  
از سایر مالک آسیائی از قبیل هند و جاوه هم اشیائی وجود داشت که آنها نیز نسبتاً  
دیدنی بود .

شب شنبه ساعت نه و ربع آقای دکتر آزاده برای حرکت پاریس با طیاره  
بفرود گاه رفتند و یکساعت و ربع بعد از نصف شب از فرود گاه حرکت و در ساعت دو و  
پنجاه دقیقه بعد از نصف شب وارد فرود گاه پاریس شده بودند .

صبح روز یکشنبه ۲/۳/۳ مطابق ۲ رمضان (۲۱ مه ۱۹۵۴)

برای دیدن وضعیت جمعیت تسلیحات اخلاقی حرکت کردیم،

ابتدا بلیط ترن برای مونتر و (رفتن و برگشتن) که قیمت ۱۰/۸۰

### جمعیت

### تسلیحات اخلاقی

فرانک بود گرفتیم، ساعت نه و ده دقیقه از ژنو حرکت کردیم، موقع نشستن در ترن  
که با هم بزبان فارسی سخن میگفتیم ناگهان نفری که پهلوی ما نشسته بود سلام  
کرده گفت من هم ایرانی و نام من سید فخرالدین اردهالی است و تجارت فرش دارم  
و چون فهمیدم که شما هم ایرانی هستید خوشوقت شدم، مانیز از ملاقات ایشان اظهار



خوشوقتی کرده و خود را معرفی نمودیم و علت آمدن بژنورا پرسیدیم، گفتند مدت پنج سال است که خانم من مسلول و در کوهستان بالای مونترو بستریست و من دررفت و آمده‌ستم و حال هم برای احوالپرسی اومیروم و تجارتخانه‌ای در طهران و شعبه‌ای هم در پاریس و زوریخ و آلمان دارم، و ایشان از علت آمدن ما سؤال کردند؟ و ما علت آمدن را شرح دادیم، سپس نگارنده از وضعیت اسلامی مسلمین در ممالک خارجی و اروپا انتقاد نموده گفتیم مسلمین مقید باداب و احکام خود نیستند و بهمین جهت باعث ضعف خودشان شده‌اند، ایشان نیز ایرادات مرا تصدیق نموده گفتند من هم همین ایراد را همیشه دارم و من تا دیروز که در پاریس بودم مرتب روزه گرفتم امروز بواسطه مسافرت ترک روزه کرده‌ام و در مجلسی هم که مشروب باشد نمیروم و از آن بدگویی میکنم، و شروع کردند با ایراد گرفتن بر ایرانیان و مسلمین که مقید باداب مذهبی خود نیستند و عمل باحکام قرآن ننموده و گمان میکنند قرآن فقط برای بوسیدن و در مجالس ترحیم خواندن است، نگارنده نیز تصدیق نموده و درین باب شرح مفصلی دادم و مذاکرات تا لوزان طول کشید.

ساعت ده وارد لوزان شده و در آنجا در ترن دیگری سوار شدیم و پس از یکساعت از آنجا حرکت کرده و ساعت ده و چهل دقیقه وارد مونترو که شرح آنرا قبلاً ذکر کرده‌ایم شدیم و در آنجا با آقای اردهالی خداحافظی کرده جدا شدیم، از آنجا بلیت تراموای برقی کوهستانی (کرایه رفتن و برگشتن آن هرنفری ۰/۶ فرانک) گرفته و ساعت ده و پنجاه دقیقه با آن تراموا بطرف کُو حرکت کردیم، طول این خط آهن کوهستانی از ابتدای حرکت تا کُو ۰۰۹ کیلومتر است، تمام جاده‌ها از کوه عبور نموده و چند تونل هم دارد که دو تونل آن خیلی طولانی و چراغ در آن روشن است بقیه از وسط جنگلهای انبوه میگذرد و یک قسمت آنهم بدریاچه مشرف است ازینرو منظره بسیار زیبا و جالبی دارد که کمتر نظیر آن دیده میشود و در بین راه هم ساختمانهای خیلی خوب در وسط انبوه درختها و سبزه‌ها و بالای کوه و دره دیده میشود، یک

آبادی در بین راه بنام گلیون<sup>۱</sup> است، ارتفاع گلیون از سطح دریا ۷۲۰ متر (۲۳۷۸ فوت) میباشد در صورتیکه ارتفاع مونتر و ۳۷۷ (۱۲۳۶ فوت) است یعنی گلیون از مونتر و ۳۴۸ متر مرتفع تر است، در آنجا تراموا قدری توقف کرد، سپس مجدد راه خود را بطرف قلعه پیش گرفت و در ساعت یازده و ربع وارد کوشدیم، و فاصله بین مونتر و کو ۲۰ دقیقه طول کشید، ارتفاع کو از سطح دریا ۱۰۶۴ متر (۳۴۷۶ فوت) و بلندی آن نسبت به مونتر و ۶۸۷ متر میباشد، این تراموا از آنجا هم بطرف قلعه کوه بمحلی که نئی<sup>۲</sup> نام دارد میرود، ارتفاع نئی ۲۰۴۰ متر (۶۷۰۷ فوت) میباشد.

موقعی که وارد شدیم برستوران آنجا رفته و دستور نهار دادیم و طبق معمولی که در سوئیس داشتیم نهاری که دارای گوشت نبود دستور دادیم تا برخلاف دستور اسلامی نباشد، از آنجا بمحل جمعیت تسلیحات اخلاقی که در همان نزدیک واقع شده بود تلفن نمودیم و وقت ملاقات خواستیم، جواب دادند که برای نهار انتظار داریم، علت آن این بود که عصر روز قبل آقای دکتر حافظی بانجا تلفن نموده و وقت را تعیین نموده بودند، لذا در آنموقع این جواب را دادند ولی ما عذر خواستیم و گفتیم چون دستور نهار داده ایم بعد از نهار خواهیم آمد.

سه ربع ساعت بعد از ظهر بمحل جمعیت رفتیم، این محل عبارت از هتل بزرگ و مسجلی است بنام مونتن هاوس<sup>۳</sup> که ابتدا برای هتل و از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ میلادی ساخته شده و هشت طبقه دارد که چهار طبقه پایین خیلی بزرگ و طبقات بالا اطاقهای آن کمتر است.

موقع ورود ما یک نفر برای راهنمایی ما بیرون آمده بود موقعی که ما از ایشان محل جمعیت را سؤال کردیم فوری شناخت و راهنمایی کرد و در درون آن سه نفر دیگر استقبال نموده و چهار نفر آنها ما را باطاق پذیرائی راهنمایی کردند، ما پس از نشستن از اظهار محبت آنها تشکر کرده و خود را معرفی نمودیم و اظهار کردیم که ما در خدمت

۱- Glion

۲- Naye

۳- Montain Haus

حضرت والد مدتی است بژنو آمده و بواسطه کسالت ایشان تاکنون با اشتیاقی که باشنائی این جمعیت داشته‌ایم نتوانستیم زودتر بیائیم، آنان نیز از ملاقات ما اظهار مسرت نمودند و ما از نام آنان و موطنشان پرسیدیم، و خود را معرفی کردند، یکی از آنها ژاک دوکرا<sup>۱</sup> و اهل سوئیس و دیگری بنام ریشارد اشتایری<sup>۲</sup> و اهل کانادا و دونفر دیگر انگلیسی بودند باین نام، داوید هیند<sup>۳</sup> و آرچی ونبان<sup>۴</sup>، نگارنده گفتم آقای گولدینگ<sup>۵</sup> نماینده این جمعیت و همراهان ایشان در طهران از پدر بزرگوارم ملاقات نموده و مذاکراتی کردند و علاقه خود را باشنائی باین جمعیت بانان اظهار کردم، آنها گفتند اتفاقاً گولدینگ تا دوسه روز دیگر وارد میشود، چون بناست روز جمعه چهارم ژوئن (۲شوال) مطابق ۱۴ خرداد کنفرانس جمعیت درین محل شروع شود و خیلی بموقع است که شما هم درموقع کنفرانس حاضر شوید، مانین از اظهار علاقه کرده گفتیم امیدواریم بتوانیم مجدد بیائیم، سپس سؤالاتی درباره جمعیت از آنان نمودم ازینقرار:

۱- منظور از تشکیل جمعیت و سرام آنان چیست؟

گفتند سرام جمعیت در چهار چیز خلاصه میشود:

۱- پاک‌ی مطلق<sup>۶</sup>،

۲- بیغرضی و ترک علاقه انفرادی و گذشت در مقابل مصالح جامعه<sup>۷</sup>،

۳- عشق و محبت<sup>۸</sup>،

۴- امانت و درستکاری<sup>۹</sup>.

این جمعیت جدیدت دارد که این چهار چیز را در جامعه بشری اشاعه دهد بطوریکه روح نفاق و اختلاف و جنگجویی که ناشی از اغراض شخصی و منافع مادی افراد یا جوامع مختلفه بشریست رخت بریندد و صلح و صفا و محبت و یگانگی و

۱- Jaques du Kert

۲- Richard Stallery

۳- David Hind

۴- Archie Wenban

۵- Goulding

۶- Dureté absolu

۷- Desinterressement

۸- Lamour

۹- Sûreté

و تعاون جایگزین آن شود و جامعه اصلاح گردد و البته آن نیز بسته بصفا و اصلاح افراد است و اساس اصلاح جامعه و فرد همین چهار است، سپس دو کتاب که مربوط به برنامه عملیات جمعیت است بنگارنده دادند؛ یکی بنام جهان نو<sup>۱</sup> و دیگری بنام ساختمان نوین جهان<sup>۲</sup> و درین دو کتاب عملیات و برنامه جمعیت مشروحاً نوشته شده و روبرت شومان<sup>۳</sup> وزیر خارجه اسبق فرانسه نیز مقدمه ای برای کتاب دوم نوشته است. نگارنده فکر جمعیت را که در صدد اصلاح اخلاق جامعه ها برآمده اند ستودم و گفتم فکر شما قابل ستایش بسیار است و شما را درین امر تبریک میگویم و موفقیت شما را خواستارم، ولی این فکر در ع ۱ قرن پیش توسط پیشوای بزرگ و پیغمبر بزرگوار اسلام و دوازده جانشین عالیقدر او اظهار شده و همین دستورات را کاملاً برای بشر بیان و اسر فرموده اند، و عرفای اسلام هم که به پیروی آن بزرگواران افتخار میکنند آن دستورات را عمل نموده و برای دیگران مشروحاً بیان کرده اند، چنانکه مولوی رومی در کتاب مثنوی و شیخ فریدالدین عطار و شیخ سعدی و خواجه نصیرالدین طوسی و شاه نعمت الله ولّی و جناب حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه و سایرین در کتب خود مفصلاً بیان نموده و ریشه این عقیده و مرام در میان عرفای اسلام بوده و اکنون ما به پیروی آنها و انتساب بآن رادمردان افتخار میکنیم، و آقای گولدینگ نیز که در طهران با پدر بزرگوارم ملاقات نموده و سؤالاتی کردند همین موضوع را پدر بزرگوارم برای ایشان مشروحاً بیان فرمودند، نگارنده هم برای تأیید بیانات ایشان یک نسخه پند صالح را که خلاصه تمام دستورات روحی و اخلاقی و اجتماعی اسلام و تصوف است و والد بزرگوارم برای دستور به پیروان مرقوم فرموده اند بایشان دادم، و چون ایشان فارسی میدانستند از مشاهده آن خیلی اظهار خوشوقتی نموده گفتند امیدوارم بتوانم در جمعیت نیز از آن استفاده نمایم.

آنها نیز از شنیدن این موضوع اظهار خوشوقتی نموده و از دادن کتاب که خود

۱- Le monde reconstruit

۲- Refaire le monde

۳- Robert Schuman

یکنوع کمکی بمنظور جمعیت است تشکر کرده گفتند ما نیز امیدواریم توسط گولدینگ بتوانیم از آن استفاده کنیم.

سپس پرسیدم مؤسس این جمعیت کیست و تاریخ تأسیس آن چندسال است؟ گفتند مؤسس آن مستر بوخن<sup>۱</sup> که اصلاً سوئیسی و متوطن امریکاست و قرآن را هم بانگلیسی ترجمه نموده، و این فکر در سال ۱۹۲۲ بخاطر اورسید و دارائی خود را برای عملی ساختن آن وقف کرد و این ساختمان را نیز که ابتدا برای هتل ساخته شده بود برای جمعیت خریداری نمود و مالک آن نیز با آنکه بقیمتهای زیادی میخریدند برای کمک بفریبوخن آنرا بقیمت ارزانی واگذار نمود، و در سال ۶-۱۹۴۱ نخستین کنفرانس جمعیت در ژنو تشکیل شد.

گفتم عده جمعیت و کشورهای که در آن عضویت دارند چیست؟ گفتند چون این جمعیت سیاسی نیست و اخلاقی صرف است آماری برای آن و دفتری برای ثبت اسامی نداریم و در یکی از کنفرانسهای جمعیت در حدود ۶۰ هزار نفر از نطقهای گویندگان آن استفاده کردند، ولی از همه کشورهای دنیا در آن عضویت دارند، حتی چند نفر هم از ایران مانند آقایان صادقی و آقای حاج ابوالفضل حاذقی نماینده سابق مجلس شورای ملی و دکتر مشاور عضو هیئت مدیره شرکت تلفن و چند نفر دیگر برای کنفرانس جمعیت آمده‌اند، و در پاریس و بن و لندن و هند و پاکستان و ایتالیا و امریکا و کانادا و ژاپن هم شعبه دارد و امیدواریم بتوانیم بزودی شعبه آنرا در ایران هم دائر نماییم.

گفتم اگر عده اعضاء و نام آنها ثبت نیست بچه وسیله تاریخ کنفرانس و مطالب و تصمیمات لازمه را باطلاع آنان میرسانید؟ گفتند غالباً بوسیله شعب که در خارج داریم اطلاع میدهیم و در مالکی هم که شعبه نداریم بوسیله اعلان در جرائد و امثال آن خبر میدهیم.

گفتم از چه مذهب و دیانتی عضو می پذیرید؟ گفتند در عضویت این جمعیت تقیّد

بمذهب و دیانت مخصوص نیست و از هر مذهبی میتواند درین جمعیت عضویت داشته باشد و لازمهٔ اصول این مذهب فقط اعتقاد به خداوند است که باید اعضاء آن اعتقاد بذات حق داشته باشند.

گفتم پس بنا برین کسانیکه معتقد بخداوند نیستند نمی‌پذیرید؟ گفتند چرا می‌پذیریم ولی در ابتدا اعتقاد بخداوند را باو تلقین میکنیم، چنانکه تا کنون چندین نفر کمونیست از ممالک مختلفه عضویت را پذیرفته و تدریجاً بر اثر تعالیم جمعیت بکلی از عقیده سابق خود برگشته و بخدای یکتا عقیده‌مند شده‌اند و بهمین جهت آنها را از حزب کمونیست اخراج کرده‌اند.

پرسیدم از شخصیت‌های معروف جهانی چه کسانی درینجا عضویت دارند؟ گفتند مردان زیادی از کشورهای مختلف جهان و از احزاب مختلفه عضویت دارند از جمله دکتر ادنائر صدراعظم آلمان و مسیو شومان وزیر خارجه اسبق فرانسه و محمد علی پیشوای پاکستان عضویت این جمعیت را دارند، کسان دیگری نیز از بزرگان جهان عضویت دارند که نام آنها فعلاً در نظر نیست.

گفتم آیا این جمعیت در سیاست و امور سیاسی ممالک نیز دخالت میکند؟ گفتند جمعیت از نظر شخصیت حقوقی و اجتماعی که دارد بهیچوجه در امور سیاسی دخالت نمیکند و دخالتی هم که بنماید از نظر اخلاقی است، مثلاً در موضوع سارکه مورد اختلاف آلمان و فرانسه است ما کوشش داریم که شاید بتوانیم از نظر اخلاقی با مسالمت آنرا حل کنیم.

گفتم با عضو بودن دکتر ادنائر و مسیو شومان چگونه خودشان ب فکر اصلاح و حل موضوع نیستند، و درین صورت عضویت آنها در این جمعیت چه تأثیری میکند؟ گفتند خود جمعیت از نظر شخصیت حقوقی که دارد البته در سیاست وارد نمیشود، ولی افراد آن میتوانند در سیاستهای مختلف وارد باشند منتهی جدیت میکنند که حتی الامکان با روح مسالمت سیاستهای خود را تطبیق کنند مثلاً بسیاری از افراد که در احزاب مختلفه یک کشور وارد هستند و بایکدیگر اختلاف نظر سیاسی دارند، درینجا نهایت

صمیمیت و اتحاد را دارند و اختلافات حزبی را کنار می‌گذارند و در موارد سیاسی جدیت میکنند که حتی الامکان با روح مسالمت بی‌کدیگر نزدیک شوند که هم منافع حزبی یا کشور خود را حفظ کنند و هم اختلاف را مرتفع سازند .

و منظور جمعیت هم آنست که افراد بتدریج طوری شوند که منافع خود را با منافع دیگران فرق نگذارند و همیشه درصدد حفظ منافع جامعه خود و بعداً جامعه بشری و سایر افراد باشند، گفتم اتفاقاً شیخ بزرگوار و شاعر عالم‌مقدار ما سعدی شیرازی در ۸۰۰ سال پیش همین را فرموده که :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و دستوری که بزرگان ما از سابق بما داده‌اند همین است، گفتند ما نیز کوشش داریم شاید بتوانیم باین هدف مقدّس برسیم و آنرا عملی نمائیم .

آنگاه نگارنده از آن آقایان تقاضا کردم که محلی تعیین کنند که ما در آنجا نماز بخوانیم آنها نیز بانهایت خوشروئی پذیرفته و اطاق خلوتی نشان دادند و ما در آنجا نماز خواندیم .

پس از نماز بیرون آمدیم و ژالک دو کر سوئسی و آرچی و بنان انگلیسی انتظار ما را میکشیدند .

پرسیدم آیا ممکن است در هتل گردش کنیم ، بانهایت میل قبول کرده ابتدا سالن کنفرانس را دیدیم این سالن خیلی بزرگ و گنجایش صدها نفر را داشت و محلی هم برای آنکه سخنرانها فوراً بچهار زبان مختلف ترجمه و منتشر شود داشت و قسمت جلوی آن مشرف بر دریاچه و کوه و جنگل و خیلی باصفا بود ، دریک گوشه آن عکس مهندس جوانی که در راه کمک بجمعیت زحمات زیادی کشیده و بیشتر دارائی خود را درین راه بمصرف رسانده و در جوانی بین چهل و پنجاه سال از دنیا رفته بود گذاشته بودند، متصل بدانجا سالن نمایش بود که در آنجا قطعات مختلفه برای نمایش ترتیب داده شده و جاهای دیگر نیز از آنها استفاده نموده بودند، سالن پذیرائی خیلی

بزرگی نیز داشت و تمام آنها با بهترین وضعی تزیین شده بود.

از ایشان سؤال شد که عده اطاقهای هتل برای پذیرائی واردین چقدر است؟ گفتند خود هتل در حدود ۳۰۰ اطاق برای واردین دارد و در خارج هتل هم چند آپارتمان در اختیار جمعیت میباشد و بطور کلی ۱۲۰۰ تخت خواب در اختیار ما است که بهمین اندازه از واردین میتوانیم پذیرائی کنیم، پرسیدم مخارج جمعیت از کجا اداره میشود؟ گفتند محل معینی برای آن نیست بعضی از خیرخواهان مانند خودبوخن کمکهای زیادی نموده و قسمت سهمی از دارائی خود را واگذار کرده است، بعضی دیگر هم کمکهای دیگری کرده اند، کسانی هم که در جمعیت شرکت دارند موقعی که بدینجا می آیند برای هر تخت خواب ۲ فرانک می پردازند و بعضی زیادتر میدهند که خود آن کمک باشد.

پرسیدم آیا برای جمعیت دفتردار و حسابدار مخصوصی هست؟ گفتند چون بهیچوجه جنبه اداری ندارد حسابدار و دفتردار مخصوصی ندارد و در هر موقع چند نفر برای امور اداری و حسابداری و تهیه لوازم تعیین میشوند، چنانکه در این دوره که چندروز دیگر به کنفرانس مانده ما چهار نفر تعیین شده ایم، ازینرو چند روز است ما آمده ایم که لوازم پذیرائی واردین را تهیه نمائیم.

پرسیدم مستخدمین مهمانخانه و هتل در همان موقع کنفرانس تعیین میشوند یا مستخدمین مخصوص دائمی برای آن میباشد؟ گفتند مستخدمین آنهم معین نیست بلکه یکعده از جوانان پسر و دختر که در جمعیت عضویت دارند در هر دفعه افتخار خدمات را عهده دار میشوند، و حتی طبخ و ظرف شویی و غیر آنرا متقبل میشوند در صورتیکه ممکن است خود آنها جزو خانواده رجال و اعیان و وزراء باشند، مثلاً ما تا کنون در منزل خود هیچ حاضر نشده ایم ظرف بشوئیم ولی درینجا بانهایت افتخار اینکار را میکنیم و حتی دکتر ادنائر صدراعظم آلمان با خانواده و فرزندان خود می آیند و همه آنها افتخاراً خدمت میکنند و همچنین خانواده های سایر رجال و بطور کلی کسانی که



بدینجا می‌آیند درینجا حکم افراد یک خانواده را دارند و همه با یکدیگر در امور زندگانی تشریک مساعی میکنند .

پرسیدم خود بوخن فعلاً چه کاری دارد و از چه راهی زندگانی میکنند؟ گفتند کار معینی ندارد، گفتیم هر کسی باید از راهی مثلاً تجارت یا زراعت یا صنعت یا امور اداری و غیر آن امرار معاش نماید و بوخن فعلاً از چه راهی زندگانی میکنند؟ گفتند اوشغلی ندارد و پس از آنکه دارائی خود را درین راه داد دوستان از او پذیرائی میکنند و زندگانی او را اداره میکنند ، مثلاً یک منزل مجلل خوبی در سوئیس با و اهداء کرده‌اند و سایر امور زندگانی او نیز بهمین ترتیب اداره میشود و اکنون او در لندن است و برای کنفرانس خواهد آمد .

درینموقع آقای مصداقی بایشان گفتند درین قسمت نظریه ما باشما موافق نیست زیرا بزرگان ما فرموده‌اند که هیچ فردی نباید بیکار باشد بلکه هر کسی موظف است از راه کار زندگانی خود را اداره نموده تا کلّ بردیگران نباشد بلکه تا بتواند کمک بدیگران نماید ، بیکاری دردیانت اسلام و نزد بزرگان ما و عرفا مذموم و حتی همه بزرگان هم بکار دنیا اشتغال داشتند، چنانکه علی علیه السلام پیشوای بزرگ اسلام که ما به پیروی او افتخار میکنیم همه روزه مشغول کار و از زحمت بازوی خود زندگانی را اداره میکرد و بزراعت یا آب کشی یا غیر اینها اشتغال داشت و همچنین پیروان آنها که در امور تابع آنها بوده و میباشند، همین رویه را داشته‌اند و جناب آقای صالح علی شاه پیشوای بزرگوار ما صوفیه نعمه اللّٰهیه نیز که اکنون در بیمارستان ژنو میباشند بشغل زراعت مشغول و خودشان کار میکنند ، آنها از شنیدن این موضوع اظهار تعجب و ضمناً ابراز خوشوقتی نموده و آنرا کاملاً پسندیده و ستودند و گفتند البته این رویه خیلی بهتر است .

سپس در ساعت دو و نیم بعد از ظهر از آقایان نامبرده تشکر کرده و خدا حافظی کردیم آنها نیز تا بیرون هتل بدرقه کردند .

در اینجا مناسب است درین باب شرح زیادتری که از کتب  
 در تعقیب شرح مرام آنها که بنگارنده دادند یا از مجلات و جرائد استفاده شده بیان  
 تسلیح اخلاقی نمائیم<sup>۱</sup>.

پس از تشکیل نخستین کنفرانس جمعیت در سال ۱۹۴۶ همه ساله در فصل  
 تابستان یک کنفرانس بزرگ عمومی در کُومحل جمعیت تشکیل میشود که نمایندگان  
 آن از تمام کشورهای جهان شرکت نموده و بایک روح صفا و صلح و مسالمت بدون رعایت  
 طبقات در کنار یکدیگر نشستند و بمذاکره و گفتگو مشغول میشوند و در مجمع عمومی هم  
 نطقهای مهیجی در باب مرام جمعیت و راه انتشار آن و عملیات سال گذشته آن بعمل  
 میآید.

در بین سال هم نمایندگان از طرف جمعیت بممالک مختلفه جهان برای تبلیغ  
 مرام و توجه دادن بمحاسن آن فرستاده میشود و از طرف آنها کنفرانسهای فرعی دائر  
 میشود.

در سال ۱۹۴۶ دکتر فرانک بوخن که اصلاً اهل سوئیس ولی تولد و تربیت  
 او در امریکا بوده اقدام بتأسیس جمعیت کرد، و محل فعلی آنرا که در قسمت مرتفع  
 کوه و خیلی خوش آب و هوا بنام کُومیباشد و مرکب از چهار مهمانخانه بزرگ بنام  
 موتن هاوس، هتل باریا، گراند هتل و هتل آلبینات بکمک و مساعدت خیرخواهان  
 و همراهی حکومت کانتن و حکومت مرکزی سوئیس باقیمت تقریبی چهار میلیون فرانک  
 سوئیس خریداری کرد، و مردم اروپا و امریکا که کمتر نامی از روحیات و معنویات  
 شنیده بودند، بمحض آنکه این جمعیت تأسیس شد بدان اقبال و توجه فوق العاده نموده  
 بطوریکه در تابستان ۱۹۴۹ در حدود ۲۳ هزار نفر از رجال برجسته و معروف در  
 کنفرانسهای آن شرکت نمودند، بخصوصاً اهالی خود سوئیس که مردم بسیار متمدن  
 و مستدین و منظم درزندگانی خود میباشند با آنکه خودشان گرفتار جنگ نبودند و صدمات

۱- رجوع شود به کتاب «جهان نو» و کتاب «ساختمان نوین جهان» فرانسه و یادداشتهای

دانشمند محترم آقای حاج حاذقی در شماره های آیین اسلام از شماره ۱۴ تا ۱۸ سال هشتم.

وخسارات جنگ بآنها نرسیده بود برای کمک بصلح عمومی و خدمت بجامعه بشریت استقبال فراوان و شایان توجهی ازین مؤسسه نمودند، و مساعدتهای مالی زیادی از طرف دولت ولت شد و بعد هم سالیانه از طرف سرمایه داران و صاحبان کارخانجات کمک و مساعدت میشود و از طرف کارگران سوئیس نیز باطوع و رغبت بدان کمک میشود، از طرف کشورهای دیگر نیز مانند فنلاند و سوئد و فرانسه و هلند و دانمارک و ایتالیا و آلمان و کانادا و ژاپن و بسیاری دیگر از مسالک هم از طرف ملت و هم از طرف دولت کمکها و مساعدتهای مقدماتی و بعدی بسیار شده است، و وسائل مبله شدن مهمانخانه و لوازم آشپزخانه و سایر لوازم آن از کشورهای مختلف اهداء گردیده، و در کنفرانس سالیانه هم که تمام فصل تابستان تقریباً طول میکشد هزاران نفر از افراد ملل مختلفه برای شرکت در آن بتناوب جمع شده و هر دسته هر اندازه بخواهند توقف نموده و غالباً پس از چند روز توقف و شرکت در کنفرانس و بیان مطالب خود حرکت نموده و جای خود را بدیگری میسپارند، و غالب آنها که میآیند و عضو رسمی جمعیت هستند با اندازه قدرت و وسعت خود اعانه بصدوق جمعیت میدهند، و کسانی هم هستند که از طرف جمعیت از آنها دعوت شده یا خودشان وسعت زیادی ندارند و مهمان جمعیت هستند و هر اندازه توقف کنند چیزی از آنها مطالبه نمیشود، و بآنکه بیشتر خدمتهای آنجا و کارهای آشپزخانه و شست و شو و لباس شوئی از طرف اعضاء جمعیت بطور رایگان افتخاراً انجام میشود معذک مخارج دوره اجلاس سالیانه جمعیت در حدود دو میلیون فرانک سوئیس و بلکه اخیراً بیشتر است.

درین مؤسسه بزرگ مطالب عام المنفعه که برای اصلاح اخلاق و توجه افراد بخداشناسی و دوری از مادیت محضه و منافع کمک با افراد گوشزد میشود، و نمایشهائی هم در همین امور میدهند و ضمناً آنها را از مضار اختلاف و کشمکش و مخالفت با یکدیگر آگاه نموده و متوجه میکنند که عاقبت این اختلافات بدبختی و تیره روزی و از بین رفتن است، بعلاوه گوشزد میکنند که برای اصلاح جامعه هر شخصی باید اول باصلاح خود پردازد و از خود شروع کند و از بدیها و کارهای زشت توبه نموده و همه روزه صبح بخداوند توجه نماید و برای اصلاح خود از او درخواست مدد کند و از او طلب

خیر نماید و راه راست را از آندرگاه بخواهد .

اصول مرام تسلیح اخلاق عبارتند از : ایمان بخدا و تسلیم خود با وومجاهده برای اصلاح دنیا و طلب هدایت از خداوند و کوشش و مجاهده در پاک کردن ضمیر و وجدان و جدیت در اصلاح خود و خانواده و نوع و پس از اینها عمل کردن بر طبق اصول چهارگانه اخلاقی : پاکی ، محبت ، فداکاری و درستکاری .

هر کسی پس از انجام عمل صبح خود مشغول کار دنیا میشود متوجه باشد که آنچه در آنروز انجام میدهد بعداً در دفتر خود بنویسد و هرروزه در آخر وقت با خود دقت کند هر کدام از آنها که مطابق اصول چهارگانه جمعیت باشد ، بعداً هم آن کار را عمل کند و آنچه برخلاف آن باشد ترك کند و این همانست که بنیامین فرانکلین دانشمند اخلاقی امریکائی نیز در دو قرن پیش روش خود قرارداد و بدان دستور داده بود و بزرگان اسلام هم در ۱۲ و ۱۳ قرن قبل در دستورات اخلاقی خود بدان اشاره فرموده اند که ؛ «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» یعنی پیش از آنکه حساب شما در پیشگاه عدل الهی بشود خودتان حساب اعمال و رفتار خود را در همین جا بنمائید و در اصلاح خود بکوشید .

سایر اصول و دستورات این مجمع هم روی اصل اصلاح اخلاق و تطبیق آن با چهار اصل بالا است .

البته مرام جمعیت بسیار خوب و پسندیده و غیر قابل انکار است ولی ما مسلمین افتخار میکنیم که پیشوای بزرگوار اسلام در چندین قرن پیش همه آنها را دستور داده و در اساس اخلاقی

نظر اجمالی  
بدستورات اسلام

دیانت اسلام تمام آنها گنجانده شده است ، اگر بقرآن مجید و اخبار و احادیث درین باب با نظر دقت توجه کنیم و در کتب عرفا و دانشمندان بزرگ اخلاق درین امر با تعمق غور نمائیم پی میبریم که از هیچ نکته درین باب فروگذار نشده است چنانکه قرآن مجید میفرماید ؛ «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد

الا الله ولا نترك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولو افقولوا اشهدوا  
 بانا مسلمون» یعنی؛ ای محمد ﷺ بگو باهل کتاب که بشتابید بسوی کلمه و مطلبی  
 که بین ما و شما در آن اختلافی نیست و بدان عمل کنیم و آن اینست که پرستش  
 نکنیم جز خدای یکتای بی همتا را و هیچ چیز را با او شریک قرار ندهیم و هیچکدام از  
 ما دیگری را صاحب اختیار و ربّ خود در مقابل خداوند قرار ندهیم. درین دعوت  
 در قسمت اول جنبه روحی و توجه بیک مقصد دستور داده شده و در قسمت دوم وجهه  
 مادی و رفع اختلاف طبقاتی و تساوی افراد نسبت بیکدیگر منظور گردیده است و  
 اساس اصلاح معنوی و مادی همین دو چیز است؛ زیرا پیدایش همه اخلاق نیک و صفای  
 باطن بسته بتوجه بمقام غیب و حضرت حق است و اساس آسایش زندگانی مربوط  
 باتحاد افراد بیکدیگر و رفع اختلافات جزئی و کلی است، زیرا تمام جنگ‌هایی که در  
 عالم بشریت بین دول و ملل بوده و هست پیوسته ناشی از خیالات کبرآمیز و غرور آور  
 یک‌عده از افراد یا یکی از نژادها دائر برتفوق و برتری خود نسبت بدیگران بوده  
 که خواسته است دیگران را تحت سلطه و اقتدار خود در آورد و آنها را بنده خود قرار دهد،  
 ولی اسلام میفرماید بندگان خدا همه در یک مرتبه هستند و هیچکدام نسبت بدیگری  
 تفوق ندارند و ربوبیتی برای آنها بردیگران نیست و نباید هم‌نوعان خود را ارباب و  
 صاحب اختیار خود قرار دهند، بلکه فضل و برتری افراد بسته بمراتب روحی و حالات  
 معنوی و داشتن فضیلت اخلاقی و تقوی است و گر نه برتری از حیث لباس و مسکن  
 و خانواده و قدرت و امثال اینها باعث تفوق نمیشود، اگر این روح تساوی در میان افراد  
 و ملل پیدا شود خود خواهی و فتنه‌انگیزی رخت بر بسته و جنگ از بین میرود، دیانت  
 مقدسه اسلام بطور کلی با اصول این مجمع موافق و همانطور که گفتیم بنحو اتم و کامل  
 بیان کرده، و دستور فرموده است و عرفای اسلام نیز در قرون بعد به پیروی از فرمایشات  
 بزرگوار اسلام و جانشینان او در رفتار و کردار و گفتار خود آن مشطور را عملی و تشریح  
 نموده‌اند و در کتب خود شرح داده‌اند، متأسفانه بیشتر مسلمین از دستورات دیانت  
 خود بی‌اطلاع و از جواهر حکمت و گنجینه‌های معرفت که در خزائن اسلام موجود

است بکلی بیخبرند، و این آیه که ذکر شد برای این بود که بدانیم اساس دستورات اسلام بر چه پایه است و این همانست که در سرانامه این جمعیت میباشد که اختلافات را در مقابل خدا پرستی باید کنار گذاشت و آنچه با آن یک حقیقت وفق دهد باید گرفت .

دستورات اخلاقی و معنوی و مادی و انفرادی و اجتماعی قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام و عرفای اسلام بقدری زیاد است که از کوچکترین موضوعی فرو گذار نشده است و اگر آنها را بگوش مؤسسين جمعیت تسلیحات اخلاقی بلکه جهانیان برسانیم عموماً آنها را پذیرفته و نمیتوانند انکار کنند .

نگارنده هم در مذاکرات خود با آن چند نفر مختصری باین امر اشاره نمودم و مزایا و جامعیت دستورات اسلامی را شرح دادم و در عین آنکه روش جمعیت راستودم آنها را با احکام اخلاقی اسلامی متوجه نمودم و آنها نیز تصدیق کرده و از نگارنده که بعضی مطالب را برای توجه آنها ذکر کردم تشکر نمودند .

آنگاه ما با آنها تودیع نموده جدا شدیم و بایستگاه ترموا آمدم ، و ساعت دو و چهار دقیقه از آنجا حرکت و ساعت سه و هفت دقیقه وارد ایستگاه مونتر و شدیم و قدری در مونتر و گردش کرده، سپس با اتوبوس بطرف تریته<sup>۱</sup> که قسمتی در آخر شهر مونتر و است رفتیم و از آنجا با یک آسانسور که روی خط آهنی قرار گرفته و با برق حرکت میکند و نام آن فونیکولر<sup>۲</sup> است بطرف بالای کوه که مونت فلوری<sup>۳</sup> نام دارد رفتیم .

طول خط سیر آسانسور ۴۲۵ متر و ارتفاع نقطه انتهای آن ۶۰۰ متر است و این آسانسور مدت پنج دقیقه در بین راه است و راه هم خیلی سربالائی و قسمت زیادی از آن در پایین از تونل عبور میکند و بعد از وسط جنگلهای خیلی باصفا میگذرد و موقعی که یکی از پایین حرکت میکند دیگری هم از بالا حرکت نموده و در وسط بیکدیگر میرسند، در بالا هم مهمانخانه مجلی وجود دارد که دارای منظره بسیار عالی

۱- Teritet

۲- Fonicaire

۳- Mont Fleuri

و هوای آن در تابستان خیلی خوبست در اطراف هم ساختمانهای دیگری وجود دارد . پس از گردش آنجا پایین آمده و با اتوبوس بطرف گار شهر حرکت کردیم و ساعت پنج و ۳۲ دقیقه با ترن سریع السیر که مستقیماً بژنو حرکت کرده و در لوزان تعویض نمیشد حرکت کردیم و یک ربع ساعت در لوزان توقف نموده و ساعت هفت وارد ژنوشدیم .

شب ۱۹ رمضان شب قدر و احیاء و شب ضربت خوردن حضرت سوگواری حضرت مولی علیه السلام و لیلی احیاء مولی علیه السلام بود، حضرت والد که هر ساله در تمام مدت ماه رمضان بعد از ظهرها بمسجد رفته و پس از اقامه نماز جماعت بوعظ و ذکر مناقب و مصائب اهل بیت علیهم السلام که از طرف اهل منبر میشد گوش میدادند، و بعداً هم در دوره قرآن شرکت مینمودند و لیلی احیاء و ایام سوگواری هم بیشتر از سایر روزها بسوگواری و ادعیه اشتغال داشتند، درین سال که در بیمارستان بستری بوده و از انجام مراسم مذهبی معذور بودند متأثر و مخصوصاً در شب ۱۹ خیلی منقلب و پریشان و غالباً حال گریه داشتند، و آنشب از شدت تأثر بهیچوجه نخوابیده و حتی از نصف شب نفس بطوری تنگ شده و سینه درد گرفته بود که نمیتوانستند براحتی نفس بکشند و چند مرتبه با آقای ابوالحسن مصداقی اظهار فرمودند که نمیتوانم نفس بکشم و از بابت تنفس و درد سینه خیلی در زحمتم، ما ازین موضوع خیلی ناراحت و پریشان و گمان میکردیم سرما خوردگی یا علت دیگری دارد و دکتر معاینه کرد معلوم شد زکامی نبوده و آنطوریکه ماحدس زدیم همان انقلابات و تأثرات شدید روحی باعث این امر شده بود، و د کتر هم دواى مختصرى داد ولى تأثیر زیادى نکرد تا موقعى که استراحت نمودند ناراحتى قدرى کمتر شد و روز بعد مرتفع گردید .

در آنروز بر اثر تأثر شدید ایشان و حالت گریه که در ایشان بودمانیز متأثر بودیم، خانم مترو پرستار که خیلی اظهار محبت و خدمت میکرد علت تأثر ایشان و ماها را از آقای ابوالحسن مصداقی پرسیده بود، ایشان جواب داده بودند که امروز روز عزای بزرگ مذهبی ما است که یکی از بزرگترین شخصیت‌های اسلام و نخستین جانشین

پیغمبر ما که نام او علی علیه السلام است کشته شده است و از این نظر ایشان تأثر روحی دارند. او چون شخص کنجکاوی بود از موضوع بیشتر استفسار نمود و آقای مصداقی گفته بودند ما معتقدیم که علی علیه السلام همیشه زنده است و بوده و خواهد بود، البته مراد ما روحانیت اوست و خودش فرموده «من با هر پیغمبری در پنهان بودم و با محمد صلی الله علیه و آله در پنهان و آشکار» و بعقیده ما با عیسی (ع) و موسی (ع) و سایر انبیاء بوده و البته مقصود ما جنبه روحانیت اوست که هیچگاه نمرده و نخواهد مرد و فقط لباس بشریت را از خود دور میکند، چنانکه عیسی (ع) نیز نمرده و مصلوب نشده است و حقیقت ولایت که در علی علیه السلام بطور اکمل وجود داشته و او منظر تام و مجلای کامل حق بود و در همه موجودات ساری و جاریست و اوست که هر موجودی را بکمال منظور خود میرساند، و این علی علیه السلام که نخستین جانشین پیغمبر بود در سحر امروز سوغعی که مشغول عبادت و نیازمندی بدرگاه خدا بود بضرر شمشیر بدترین خلق خدا از پا درآمده و ما که به پیروی او افتخار میکنیم امروز بدین مناسبت روز عزای بزرگ ماست و تأثر ایشان ازینجهت است.

او از شنیدن این شرح متأثر شده و گفته بود پس من بهمه شما درین مصیبت بزرگ تسلیت میگویم.

عصر آنروز حضرت ایشان فرمودند که رفقا همه به نشینند و نام حضرت مولی علیه السلام برده شود و توسلی انجام گیرد، و آنروز نگارنده چند جمله در تاریخ حالات و شهادت حضرت مولی علیه السلام عرضه داشتم و حال ایشان خیلی منقلب شد و گریه زیادی کردند حضرت ایشان مایل بودند بچند نفر از ایرانیان آشنا هم که در ژنوب میباشند تذکره داده شود که حاضر شوند و توسلی بنام حضرت مولی علیه السلام بشود، ولی معلوم شد متأسفانه مسلمین ایرانی و غیر ایرانی ژنو بواسطه اینکه تاریخ رسمی آنها همان تاریخ اروپائی و میلادیست از تاریخ و وقایع تاریخی اسلام غفلت کرده و اطلاعی ندارند، این نیز باعث تأثر شدید

۱- این حدیث را بعضی به پیغمبر نسبت میدهند که درباره علی (ع) فرموده و بعضی بخود علی (ع) نسبت میدهند.



است! که چرا ما ایرانیان بلکه همه مسلمین اهمیت بشعائر دینی و مذهبی خود ندهیم و غفلت داشته باشیم! که گویا اصلاً نام اسلام نشنیده و بوئی از مذهب بمشامان نرسیده است! بلکه سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ایران هم در خارجه کمتر توجه دارند در صورتیکه حق این است که نمایندگیهای ایران در همه جا در مثل این روزها یا روز عاشوراء رسماً تعطیل کرده و پرچم خود را نیمه افراشته نموده و بلکه از ایرانیان مقیم آنجا دعوت کنند که بنام سوگواری جمع شوند و بافتخار نام آن بزرگواران اجتماع نمایند، تا بدین وسیله علاقه خود را به ملیت و مذهب خویش بجهانیان نشان دهند، چنانکه نمایندگیهای سایر ممالک مخصوصاً مالک مسیحی در همه جای دنیا در روزهای تعطیل رسمی و مذهبی خود همین علاقه را نشان میدهند و رسماً تعطیل میکنند، البته منظور نگارنده گله‌مندی از همه نیست، بلکه گله‌مندی از غالب است نه عموم چون ممکن است بسیاری از نمایندگان سیاسی ایران روی علاقه مذهبی خود همین قسمت را توجه داشته باشند و بوظیفه دینی و ملی خود از قبیل روزه و شعائر مذهبی کاملاً عمل نمایند، ولی منظور نگارنده آنست که عموماً باید اینطور باشند و حتی مقید باشند که ایرانیان ساکن حوزه‌مأموریت خود را نیز متوجه نمایند، بلکه برای اطلاع آنها در روزنامه‌ها هم اعلان کنند که ضمناً بگوش دیگران هم برسد و علاقه آنها را بشعائر مذهبی و ملی برساند، چنانکه نمایندگیهای دول دیگر دارند و البته در اینصورت حس احترام و اعتماد دیگران نسبت بآنها زیادتر میشود.

صبح روز ۲۱ رمضان هم فرمودند رفقای هم‌سفر و آقای دکتر حافظی در اطاق ایشان مجتمع شوند و فرمودند به‌متر و هم تذکر دهید اگر مایل باشد با پرستاران برای شرکت در سوگواری ما بیایند لذا او و یکنفر دیگر از پرستاران باطاق ایشان آمده نشستند، سپس حضرت ایشان شمه‌ای از فضائل و روش پسندیده مولی علیه السلام را بیان فرموده که حاضرین و خود ایشان منقلب شدند و گریه کردند، از جمله روش عدالت آنحضرت را که در زمان خلافت داشت و بردن خواروبار در شب بنفس نفیس برای مستحقین بیان فرمودند و این قسمتها را آقای حسینعلی مصداقی برای مترو ترجمه

کردند، سپس فرمودند نکته مهم که شبیه بقضیه حضرت عیسی (ع) است آنست که موقعیکه فرزندان آنحضرت جنازه را در شب برای دفن میبردند در راه ازدورشبیجی را دیدند که نزدیک میشود، چون نزدیک شد سؤال کردند کیستی که بطرف ما میآیی؟! چون ابتدا نشناختند وقتی نزدیک شد دیدند پدر بزرگوارشانست که برای راهنمایی و هدایت آنان آمده است، چنانکه برای حضرت عیسی (ع) نیز ذکر کنند که پس از مصلوبیت بر حواریین خود ظاهر شد و آنها را تعلیمات سید داد، که معلوم میشود حقیقت آن بزرگواران نمرده و نخواهد مرد بل رفعه الله الیه .

این قسمت را نیز مشروحاً برای مترجمه نمودند، سپس نگارنده حسب الامر در تعقیب بیانات ایشان گفتم؛ یک نکته مهم دیگر که علاقه آنحضرت را بترك دنیا میرساند آنست که طبیعی است اگر انسان درد ناگهانی بر او عارض شود یا ضربه و صدمه ای بغتتاً با او برسد بالطبع فریاد و ناله میکند چون درد او را متأثر ساخته و ناله او بی اختیار است، ولی علی عليه السلام بمحض آنکه شمشیر ابن ملجم بفرقش فرود آمد و استخوان را شکسته و پیرده مغز رسید و زهر سرایت کرد، طبیعت او برعکس مانند کسی که یکمرتبه از یک ناراحتی سختی خلاص شده و درد شدید و اضطراب زیادی از او برطرف شود که بی اختیار میگوید راحت شدم، آنحضرت نیز بمحض آنکه شمشیر کار خود را کرد نفسی براحتی کشیده و فرمود: بخدای کعبه سوگند راحت شدم، ولی در عین حال بقدری مراقب ظاهر بود که نگذاشت نماز دیگران قطع شود و فوری بکسی که پهلوی حضرت ایستاده بود که طبق بیشتر اخبار و تواریخ فرزند بزرگش حضرت حسن عليه السلام بود امر فرمود که نماز را برای دیگران تمام کند .

و در آن دو روزهم که برای عیادت بارعام داده بود حقیقت علویّه بیشتر بروز کرد و بارها فرمود: بپرسید از من آنچه میخواهید پیش از آنکه دسترسی بمن نداشته باشید .

آقای مصلدقی آنچه گفته میشد ترجمه میکردند و در مدت مذاکره حال همه منقلب بود و گریه میکردند، مترو و پرستار دیگرهم از مشاهده آنحال خیلی متأثر و

منقلب شده واشگک درچشمان آنها ظاهر شده وبعدهاً موقع حرکت گفت؛ من عقیده کامل دارم که این علی دارای روح قوی ومقتدر و از مقرب‌ترین اشخاص نزد خداوند است ومن بشما درین مصیبت بزرگ که برای شما پیش آمده تسلیمت میگویم و امیدوارم روح همین مرد بزرگ شفای ایشانرا از خداوند بگیرد، ما از گفته او بیشتر منقلب شده و از حال فراست او تعجب کردیم و از او تشکر نمودیم .

عصر روز ۲۱ طبق دعوت آقای وان نوتن کنسول هلند برای شرکت در جلسه صوفیان بخانقاه رفتیم .

ساعت شش وربع بدانجا وارد شده وابتدا آقای وان نوتن را ملاقات واز علت تشکیل جلسه سؤال نمودیم؟ گفتند این جلسه هفتگی است که هر روز عصر دوشنبه تشکیل میشود ولی در چندماه اخیر بواسطه آنکه من مبتلی بکسالت بوده‌ام کمتر توفیق پیدا میشد .

آقای ابوالحسن مصداقی گفتند اتفاقاً امروز برای ما روز خیلی مهم و روز سوگواری بزرگ مذهبی ماست، موضوع را سؤال کرد؟ گفتند امروز روزیست که علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین جانشین پیغمبر که افتخار همه صوفیه به پیروی آنحضرت است، وحتى مرشد شما محمد علیخان و عنایت خان بانتهاب باو اقرار دارند و افتخار میکنند در سحر موقعیکه مشغول عبادت خداوند بود با ضرب شمشیر یکی از کسانیکه مورد نوازشهای بزرگوارانه آنحضرت بود از پا درآمد و پس از دو روز مثل دیشب ازدنیا رفت، نگارنده در تعقیب آن گفتم کمال بزرگواری او بقدری بود که با سلطنت مطلقه که داشت چندین بار بقاتل خود خبر داد که توفاتل من خواهی بود! و او بواسطه محبت زیادی که در آنموقع بحضرت داشت حاضر بود او را بکشند که دست بچنین عمل بزرگی نزند، ومدتی از خدمت دور شد که مبادا مرتکب چنین جنایتی شود، و حتی در اواخر چندین بار خدمت حضرت عرض کردند که ابن ملجم قصد قتل ترا دارد و تقاضا کردند دستور قتل یا توقیف او را بدهد فرمود قصاص قبل از جنایت جایز نیست و هنوز مرتکب خلافی نشده تاملتوجب حبس باشد، وقبول نفرمود .

آقای وان نوتن از شنیدن موضوع مائل شد بیشتر درین باب تحقیق کند و آقای

مصداتی شرح دیگری برای او گفتند و اظهار کردند که ماهم باین نظر امروز اشتیاق داشتیم که در مجلس شما که بنام خدا و برای یاد خداوند است حاضر شویم که بیاد آنحضرت بوده و متوسّل باو و سایر اولیاء خدا باشیم.

اونیز درین باب بما و عموم صوفیه اسلام تسلیت گفت، سپس آقای محمد علیخان آمدند و ما با ایشان احوالپرسی کرده آنگاه ساعت شش و نیم بسالن مخصوص خانقاه رفتیم و آقای محمد علیخان بالباس رسمی ابریشمی زرد رنگ خیلی گشاد که تمام بدن را گرفته بود وارد شده و در صندلی روبروی حاضرین نشستند، و ایشان و عموم حاضرین بدون تکلم نشسته بودند و بمراقبه اشتغال داشتند و ساکت بودند، و ساعت هفت و پنج دقیقه پس از ۳۰ دقیقه سکوت آقای محمد علیخان حرکت کرده و باطاق دیگر رفتند و مجلس آنها که تمام با سکوت بود خاتمه یافت، و مابعداً در اطاق دیگر با آقای محمد علیخان نشسته موضوع را بایشان تذکر دادیم ایشان هم از تاریخ غفلت داشته و از اینکه غفلت داشتند اظهار تأسف نمودند و اظهار امتنان کردند که ما تذکر دادیم و گفتند؛ پس حسن اتفاق بوده که امروز من خودم هم در مجلس حاضر شده‌ام چون کمتر میتوانم در مجالس حاضر شوم و امروز همان روحانیت علی علیه السلام که افتخار همه ماها بدو و انتساب ما باوست سرا و ادار بآمدن نمود من بشما و همه صوفیه این مصیبت بزرگ را تسلیت میگویم، سپس ما با ایشان خدا حافظی نموده بیرون آمدیم.

### دنباله

### وقایع روز

صبح روز سه شنبه ۲۲ رمضان دکتر پریه یکنفر دکتر دیگر را بنام دلاسانتا<sup>۱</sup> که آدرس او اینست<sup>۲</sup>: و متخصص در امراض جهاز دوران دم و تجزیه خون بود و تز خود را درین باب نوشته و بهترین پزشکی متخصص درین قسمت بود برای مشاوره و عیادت از حضرت والد آورد، و او نیز مقداری خون گرفته و دکتر پریه تمام معالجات و دستورات خود را برای او شرح داد، و صبح روز چهارشنبه نیز باهم آمدند و او همان دستورات دکتر پریه را تأیید کرد و فقط بعض داروها را زیادتیر نمود و قرار شد مجدداً صبح جمعه برای تجزیه

مجدد خون بیاید و عصر روز جمعه نتیجه را بد کتر پریه اطلاع دهد و دستور جدیدی بدهد، روز جمعه طبق وعده خود در ساعت هشت صبح آمد و مقداری خون برای تجزیه گرفت و پارا دید و دستوراتی داد و عصر هم نتیجه تجزیه را که رضایت بخش بود بد کتر پریه اطلاع داد و دستورات را قدری تغییر داد، روز یکشنبه هم مجدد برای معاینه آمد. شب جمعه ساعت ده ونیم آقای دکتر آزاده از پاریس مراجعت نمودند.

روز پنجشنبه ۲۷ مه مطابق ۲۴ رمضان ۶ خرداد روز معراج حضرت

### معراج حضرت

مسیح (ع) <sup>۱</sup> بود که تمام ممالک مسیحی تعطیل داشته و آنرا

### مسیح (ع)

جشن گرفته بودند، روز معراج حضرت مسیح (ع) بعقیده مسیحیان

چهلمین روز قیام حضرت بوده یعنی روز مصلوبیت آن حضرت جمعه مقدّس و روز یکشنبه آن روز قیام حضرت و ظهور بر حواریین (عید پاک) بود که آن حضرت چهل روز در میان آنها بود و تعلیمات میداد و راهنمایی میکرد و پطرس را مأمور دعوت نمود و فرمود؛ گله های مرا خوب چوپانی کن، و در روز چهارم با آسمان بالا رفت، و پس از ده روز یعنی پنجاه روز که از قیام مسیح (ع) گذشت جبرئیل به پطرس و حواریین نازل شد، ازین روز چهارم را بنام معراج مسیح (ع) و روز پنجاهم را که روز نزول جبرئیل است و اتفاقاً با یکی از اعیاد یهود که عید نزول الواح بر موسی (ع) است هم تطبیق میکند و آنرا پنجاهم <sup>۲</sup> میگویند جشن میگیرند.

ولی تاریخ این دوسه روز در هر سال تغییر میکند زیرا همانطور که در سابق مشروحاً ذکر کردیم، مصلوب شدن مسیح (ع) در روز جمعه نیمه ماه قمری که ماه تقریباً بدر کامل بود در ماه اول بهار واقع شد و روز یکشنبه آن حضرت زنده شد و پس از چهل روز که مصادف با پنجشنبه میشود معراج واقع شد، و مسیحیان بعداً نظر بماه شمسی آن نداشته و همان روز و ماه قمری را در نظر گرفتند ولی اختلافی که واقع شد این بود که یهودیانی که بدین مسیح (ع) گرائیده بودند معتقد بودند که باید روز نیمه ماه قمری را در ماه اول بهار گرفت خواه جمعه باشد یا غیر آن، ولی سایر مسیحیان عقیده

داشتند که باید در ماه اول بهار جمعه‌ای را که نزدیکتر بیدر کامل میباشد هرچند روز چهاردهم و پانزدهم نباشد روز مصلوبیت قرارداد که جمعه مقدس محفوظ باشد و امروز عمل تمام ممالک اروپا طبق نظریه اخیر است و جمعه را حفظ کرده‌اند، روی این نظر است که در هر سال اختلاف پیدا میکند و ممکن است از اول فروردین تا چند روز از اردیبهشت (۲۲ مارس تا ۲۰ آوریل) در سالها اختلاف پیدا کند، بنابراین نسبت به ماههای قمری نیز مختلف میشود، ومدتها بین ممالک مسیحی مذاکراتی در جریان بود که تاریخ آنرا تثبیت کنند ولی توافق نظری درین باب حاصل نشد، ازینرو در هر سال بهمان ترتیب عمل میشود و روز آن بین ممالک مسیحی اختلافی واقع نمیشود و اتفاق نظر دارند.

روی نظریه بالا درین سال روز پنجشنبه ۲۷ مه مطابق ۴ خرداد و ۲ رمضان روز معراج مسیح (ع) بود و همه جا تعطیل داشته و مردم جشن گرفته بودند و در کلیسیاها هم مراسم دعاییش از روزهای یکشنبه معمول بود و لومونیه کشیش بیمارستان که عصر روز پنجشنبه برای عیادت آمد، درباره تعطیل و دعا مذاکره کرد از جمله گفت ما درین اوقات که کنفرانس ژنو مشغول فعالیت است در همه کلیسیاها عموماً دعا میکنیم که صلح برقرار شود، و مخصوصاً پاپ دستور داده است که در همه کلیسیاها تمام روزهای دعا برای صلح دعا شود حتی روزیکشنبه گذشته (۲ رمضان) دستور داده شده بود که کودکان نیز برای دعای صلح شرکت کنند و از خداوند بخواهند که صلح و آرامش ایجاد شود و امروز هم که روز معراج مسیح (ع) است ما در کلیسیاها برای صلح دعا می‌کردیم.

در مورد معراج مسیح (ع) بین مسلمین و مسیحیان اختلاف است و در میان خود مسیحیان هم عقائد مختلفیه وجود دارد، مسلمین مطابق آیه شریفه قرآن مجید معتقدند که؛ دست بشر بعیسی (ع) نرسیده و او را بدار نزدند بلکه خداوند او را بسوی خود برد، بنابراین روز معراج و مصلوبیت (که آنها آنطور گمان بردند) یکی بوده و فاصله در بین نبوده ولی حقیقت روحانیت او بر جوارین ظاهر شده و دستورات میداد و راهنماییهای

لازمه میفرمود، و پس از چندی بحوارین فرمود که من دیگر پیش پدر آسمانی میروم و برنمیگردم مگر موقعی که هیچ خانه‌ای در زمین نباشد مگر آنکه انجیل من در آنخانه وجود داشته باشد، که بعقیده ما نیز مقدمه ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه نزول و ظهور حضرت عیسی (ع) است، سپس آنحضرت باسماں عروج کرد و پطرس جانشین او گردید یعنی در آن موقع وجهه عیسویت در لباس پطرس جلوه‌گر شد و هر که میخواست بعیسی (ع) برسد بایستی پیروی پطرس را نماید، و پس از پطرس جانشین او این سمت را داشت و این رشته انقطاع نمییابد.

در قضیه شهادت حضرت امیر علیه السلام هم همانشب که حضرت از دنیا رفت و جنازه او را برای دفن میبردند روحانیت آنحضرت بفرزندان خود جلوه‌گر شده و او را سوار بر اسبی دیدند که رو بدانها میآید، ولی بعد از آنشب روحانیت آنحضرت در حضرت حسن علیه السلام جلوه‌گر بود و علی را در صورت حسن میدیدند، هر چند که روحانیت آن بزرگوار همیشه زنده است و ممکن است برای کسانی که دارای قلب صافی و روح بی‌آلایش و توجه کامل باشند جلوه‌گر شود ولی غالباً بصورت امام و راهنمای زنده جلوه‌می‌کند.

روز دوشنبه ۲۸ رمضان (۳/۱۰) مجدداً دل‌سانتا برای عیادت ایشان آمد و باز خون گرفت و از تجزیه خون اینطور معلوم شد که گلبولهای قرمز خون زیاد نشده و با تقویتها و دستوراتی

### حالات

### چندروزه

که عمل شده باز هم خیلی کم است و باندازه روزهای قبل است و از طرفی زیاد شدن مقدار آنرا لازم دانست، ازینرو با دکتر پریه مذاکره نمود که اولاً برای جریان یافتن خون در پا و تحریک اعصاب خفته ماساژ (مالش) بطریقه علمی لازم است و بیک نفر که متخصص درین قسمت است و از نظر علمی اطلاعات کافی دارد و درین باب تجربیات هم نموده است و بهمین قسمت معروف است<sup>۱</sup> اطلاع دهد که بیاید و ثانیاً تزریق خون<sup>۲</sup> نیز لازم است با جبران کمبود گلبولهای قرمز بشود، ثالثاً هر روز برای امتحان باید خون تجزیه شود، دکتر پریه درین قسمت خون با ایشان و ما مذاکره

نمود ولی ما بواسطه تشنجی که در دفعه پیش عارض شده بود راضی بدان نشده و او جداً اصرار داشت و بالاخره گفت شما نمیدانید که فعلاً لازم است و من تضمین میکنم که درین دفعه آنحالت پیدا نشود، چون آئموغ رگ ظاهر نبود و برای پیدا کردن آن خیلی بزحمت افتادیم و ایشان خسته شدند ولی درین دفعه رگ پیداست و هیچ اشکال ندارد و قطعاً باید اینکار انجام شود لذا ایشان راضی شدند ولی چون آخر ماه بود وعید فطر هم درپیش بود، قرار شد روز بعد ازعید فطر این عمل انجام بشود، برای تجزیه هرروزه خون هم چون باعث ناراحتی و دفع خون زیاد است راضی نشدند و بالاخره قرار شد یک روز در میان خون را برای تجزیه بگیرند، و روز چهارشنبه آخر ماه ماساژ دهنده که پیرسردی خنده رو بنام فرانسیس بن بود آمد و آدرس او این است: در ساعت ده ونیم پا را باز کرد و بعضی قسمتها را با انگشت دست زد و با ترتیب مخصوص انگشتان را تک تک روی پا میگذاشت و تا پهلو که ورم داشت میبرد و گاه هم کف دست را میگذاشت و عملی که میکرد تا کون ندیده بودیم ظاهراً مالش نبود و فقط انگشتان را روی بدن میگذاشت فقط گاهی کف دست را میگذاشت، ولی بطوریکه میفرمودند اثر آن وراحتی که در بدن ایجاد میشد محسوس بود و حتی عده قرعات نبض نیز کمتر شده و آرامش آن بعداً بیشتر گردید، آقای مصداقی از او سؤال کردند که این عمل را از کجا یاد گرفته‌ای؟ جواب داد در پاریس تحصیل نموده‌ام و پیدایش این توسط ابن سینا شیخ ابوعلی بوده که به ماساژ اهمیت زیادی داده و طرز عمل آنرا که مؤثر باشد کشف و دستور داده و بعداً در جنگهای صلیبی ما از مسلمانین آنرا تعلیم گرفتیم و آنرا بسط و توسعه دادیم بطوریکه امروز در پاریس دوره تحصیلی آن چند سال است و بعداً هم گواهی نامه میدهند، و یک ربع ساعت مشغول بود، بعداً گفت چون روز اول است ممکن است خسته شوند و روز بعد هم که روز عید فطر و پنجشنبه بود در ساعت ده ونیم آمد و شروع به ماساژ کرد و در حدود ۲۰ دقیقه مشغول بود و درین بآقای مصداقی گفت من دیروز موقعیکه بدن ایشان را ماساژ میدادم احساس ارتعاش



و ضمناً علاقه‌ای در خود نمودم و امروز بیشتر احساس میکنم آیاممکن است شما ایشان را بمن معرفی کنید؟ آقای مصداقی گفته بودند ایشان از پیشوایان و روحانیین بزرگ اسلام و پیشوای صوفیه اسلام میباشند، و از شنیدن این قسمت بیشتر اظهار علاقه نموده گفت من مدت‌هاست علاقه بتصوف و مکتب آن دارم اگر اجازه میفرمایند سوالاتی بکنم؟ ایشان فرمودند فعلاً چون عده‌ای در اطاق دیگر منتظرند که بمناسبت عید فطر بملاقات آمده‌اند برای آینده بگذارید سپس او اجازه خواست که دست ایشان را ببوسد آنگاه دست ایشان را بوسیده خدا حافظی نمود.

ماه مبارك رمضان حضرت ایشان بواسطه کسالت و تب و ضعف زیاد نتوانستند روزه بگیرند و این نخستین ماه رمضان بود که ایشان روزه نگرفتند، مانیز در روزهای اول چون به لوزان رفته و مراجعت نمودیم و طبق اظهار صریح دکتر پریه توقف خود را بیش از ده روز گمان نمی‌کردیم لذا قصد نکردیم و تامدتی با سرروز و فردا و انتظار گذشت، از طرفی گرفتار پرستاری ایشان بودیم و وضعیت افطار و سحرهم در بیمارستان میسر نبود، چون باختیار ما نبود، لذا حضرت ایشان اجازه نفرمودند که قصد کنیم و درین هم چند مسافرت مختصر کردیم، ازین نظرها با علاقه زیادی که بروزه گرفتن داشتیم برای ما توفیق این عبادت حاصل نشد و برای نگارنده هم این اولین بار بود که ماه رمضان را نتوانستیم روزه بگیریم و تصمیم گرفته شد که در آینده اگر حیاتی باشد قرض آن ادا شود.

ماه رمضان در ایران ۳ روز بود، ولی بطوریکه بعداً شنیدیم در پاریس ۲۹ روز بوده و روز چهارشنبه را عید گرفته بودند، ولی ما چون قبلاً اطلاع نداشتیم و از روی حساب تقاویم و تعیین ساعت خروج الشعاع روز پنجشنبه را که در ایران عید بود عید گرفتیم، و از چند روز پیش آقای قونسول و بعضی از ایرانیان هم خواهش کرده بودند که برای تبریک عید خدمت ایشان برسند و ایشان اجازه فرموده بودند ما هم روز پیش

بپرستاران بیمارستان تذکر داده بودیم که فردا عید مذهبی ماست و بعضی دوستان خواهند آمد و چون ما با آنان خیلی صحبت میکردیم آنها هم خیلی اظهار محبت بما و ابراز علاقه میکردند، لذا وقتی مسبوق شدند که ما عید داریم سه دسته گل خیلی ظریف و زیبا تهیه دیده و هر کدام را در یک گلدان بلور جای داده بودند که یکی از آنها گلهای رنگ طلایی زیبایی در اطراف داشت، و در وسط گلهای پرچم ایران و سوئیس بود بنام حضرت ایشان و یک گلدان که در وسط آن دو پرچم ایران و سوئیس بود بنام من و آقای دکتر آزاده و در گلدان سوم سه پرچم ایران و سوئیس بود بنام آقایان حسینعلی و ابوالحسن مصداقی و حاج ملک صالحی بعنوان تبریک توسط مترو آورده و کارتی هم که این عبارات نوشته شده بود ضمیمه آن بود :

«En ce jour de Fête, le personnel du troisième étage prie son eminence et son cher entourage d'agrèer ses vœux respectueux. il implore de Dieu pour chacun, les meilleurs bénédictions.»

ترجمه آن این است : کارمندان طبقه سوم بیمارستان درین روز عید از آن روحانی بزرگ و ملازمین ایشان درخواست دارند که تبریكات و احترامات آنان را بپذیرید و از خداوند درخواست دارند که بهمه خیر و برکت عنایت فرماید .

صبح روز عید حضرت ایشان با آنکه بطهران و گناباد مرقوم و دستور داده بودند که فطریه را مانند سالهای گذشته بپردازند، در خود ژنوم دستور فرمودند که فطریه سه نفری خودشان و من و آقای دکتر آزاده را در پاکت جدا گانه گذاشته و بعنوان امانت ضبط شود تا بعداً بمستحق آن داده شود، چون طبق دستور اسلام باید فطریه پس از رؤیت هلال و قبل از نماز عید جدا شود که بمستحق آن پرداخت گردد .

ساعت نه صبح عید دکتر ایرانخانم تیمورتاش صبیبه مرحوم تیمورتاش نماینده مطبوعاتی دولت ایران در فرانسه برای زیارت ایشان بژنو آمدند، ایشان ساعت یازده و نیم بعد از ظهر از پاریس حرکت نموده و ساعت هشت و ربع وارد ایستگاه ژنو شده بودند .

ساعت یازده وربع آقای اتابکی کنسول ایران و آقای مقدم کارمند کنسولگری و آقای ناصر قشقائی که چند روزی بود وارد ژنوشده بودند و آقای امیر علائی پسر مرحوم علاءالدوله و آقای جواد مسعودی و چند نفر دیگر از ایرانیان برای عرض تبریک خدمت ایشان رسیدند.

ایشان قبلاً از اینکه در روز عید بعنوان تبریک یادآوری نموده‌اند اظهار تشکر و امتنان از آقایان نموده بعداً فرمودند در اسلام دو عید بزرگ برقرار شده، یکی عید فطر است و دیگری عید اضحی، در عید فطر مسلمین باید جشن بگیرند که بانجام یک عبادت بزرگ و یک فریضه مذهبی که روزه است موفق شده‌اند، و حتی کسانی هم که بواسطه موانع و عذرهای مشروع نتوانسته‌اند روزه بگیرند باز باید جشن بگیرند که برادران اسلامی آنان توفیق بجا آوردن این فریضه بزرگ را یافته‌اند که نهایت اهمیت دادن باتحاد و یگانگی مسلمین را و اینکه باید هر کس بفکر دیگران بوده و در شادی آنان شاد و در غم آنان غمناک باشد میرساند، و این موضوع در عید اضحی واضحتر است زیرا در عید اضحی مسلمین در هر جا باید جشن بگیرند برای آنکه برادران اسلامی آنها از نقاط مختلفه دنیا که اصلاً بیشتر آنها را ندیده و شاید هیچوقت دیگر هم نه بینند، در مکه معظمه موفق بانجام اعمال حج و طواف کعبه شده و این فریضه بسیار بزرگ مذهبی را بجا آورده‌اند و همه مسلمین دنیا بشکرانه آن باید جشن بگیرند و خود را در ثواب حج هم شریک نمایند، که دلالت دارد بر اینکه مسلمین نسبت بیکدیگر باید طوری باشند که در شادی و غم هم شریک باشند و هر کسی بفکر دیگران باشد و حس تعاون و کمک و معاوضت در همه آنها وجود داشته باشد و باهم دیگر متحد باشند که گفته شده :

تو کز محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

و همین اتحاد و اتفاق کلمه و علاقه باحکام دیانت در صدر اسلام سبب شد

که مسلمین در همه جنگها فاتح شده و فتوحات خود را برق آسا توسعه دهند و از موقعی که روح اتحاد و تعظیم شعائر در میان ما کم شد و اختلاف و بی‌قیدی جایگزین آن

گردید رو بضعف و زبونی نهادیم تا بوضع اسفناك امروزی دچار شدیم، باید در هر جا هستیم بکوشیم شعائر اسلامی را مقدّس شمرده و حفظ کنیم و با یکدیگر ارتباط و اتحاد داشته و از حال هم باخبر باشیم.

سپس فرمودند من قبلاً فکر میکردم و میل داشتم که اگر تا روز عید کسالتم رفع شود بقونسولگری که محل رسمی برای ایرانیان و درحقیقت خانه همه ایرانیان است نزد آقای کنسول بیایم، و قبلاً هم از ایشان خواهش کنم که از همه آقایان ایرانیان مسلم برای آنروز دعوت کنند که برای ملاقات همدیگر و تبریک در آنجامجمع شوند، ولی بواسطه طولانی شدن کسالت و ورم پا که مانع حرکت است موفقیت حاصل نشد و اکنون هم که آقایان بنام تبریک اظهار محبت کرده‌اند تشکر میکنم، آنگاه بعنوان تذکر بلکه اعتراض با آقای کنسول فرمودند حق اینست که کنسولگریهای ایران در همه جای دنیا بیشتر ازین ب فکر ملیت و دیانت بوده و شعائر ملی و مذهبی را که در حقیقت برای ما با یکدیگر آمیخته شده بهتر مراعات نمایند، مثلاً در سوگواریها و جشنهای مذهبی از ایرانیان دعوت شود که در کنسولگری بعنوان تذکر جمع شوند و بوسیله آگهی مندرج در روزنامه‌ها آنها را توجه دهند تا هم خودشان از آنها آگاه شوند هم دیگران از توجه آنها بحفظ مقدسات خود آگاه گردند، و البته بر اثر این امور در آنها نیز حس احترام نسبت بایرانیان بیشتر میشود و تقید آنها را بوظائف خود ملتفت میشوند، چون بطور کلی هرملتی که مقید بحفظ نوامیس ملی و مذهبی خود باشد، نزد سایر ملل بداشتن روح نظم و انضباط و عصیبت معروف و مورد احترام آنها میباشد.

سفارتخانه‌ها و کنسولگریها بیش ازین باید مراقب امور مذهبی و ملی باشند، مثلاً در روز ۲۱ رمضان که روز عزای بزرگ مذهبی ماست بسیاری از ایرانیان اینجا بلکه قریب باتفاق توجه باین موضوع مهم نداشته و شاید تصادفاً در همان اوقات جشنهایی هم داشته باشند و این ایراد متوجه نمایندگان سیاسی ماست که چرا قبلاً آنها را متوجه نکنند، اگر آنها اظهار علاقه باین امور نمایند بالطبع در سایر ایرانیان نیز مؤثر واقع شده و از آنها پیروی می نمایند.

وظیفه نمایندگی‌های سیاسی ایران تنها دادن گذرنامه و روادید و امثال آنها نیست بلکه آنها درحقیقت هم‌نماینده دولت و هم ملت بلکه نماینده روحانیت هم هستند ، چون ازطرف روحانیت اسلامی متأسفانه نماینده درهیچ مملکتی نیست و بالطبع وظائف آنها بدوش نمایندگان سیاسی است که بهرطریق میدانند دیانت و ملیت خود را بدیگران معرفی کنند ، چنانکه نمایندگان گه‌های سایر دول درهمه جا این توجه را دارند و اعیاد مذهبی خود را رسماً جشن گرفته و درجرائد آگهی میکنند تا همه متوجه گردند .

متأسفانه مسلمین مخصوصاً ایرانیان بدین امور کمتر توجه داشته و هیچکدام از ماها بوظائف خود آنطور که باید و شاید رفتار نمیکنیم و انحطاط اخلاقی مانیز ناشی از همین امر است .

آنگاه از آقای اتابکی کنسول ایران از اینکه قدری تندتر و بی‌پرده مطالبی را بیان فرمودند عذرخواهی کرده فرمودند چون ناشی از احساسات مذهبی بود نتوانستم خودداری کنم ، ایشان هم مطالب را تصدیق نموده و ازین تذکرات و از اظهار لطف ایشان تشکر نمودند ، و مذاکرات شخصی دیگر نیز بمیان آمد و ساعت ۱۲ خداحافظی نمودند حرکت کردند .

قبل ازظهر آقای گولدینگ از محل جمعیت تسلیحات اخلاقی تلفن نموده و ابتدا خدمت ایشان سلام و تبریک عرض نموده و بعداً خواهش کرد که ایام نقاوت را برای استراحت بمحل جمعیت در کُو تشریف ببرند ، و سپس خواهش کردند که نگارنده و آقای مصداقی که قبلاً بمحل جمعیت رفته بودیم برای روزجمعه (فردای عید) که کنفرانس تشکیل میشود برویم و در کنفرانس عمومی شرکت کنیم ، و گفت اتومبیل خود جمعیت هم برای ساعت پنج بعدازظهر خواهد آمد که ما را ببرد .

ولی چون روز جمعه بنا بود عمل انتقال خون انجام شود و دفعه پیش حالت ناراحتی و شکک در ایشان ایجاد شد ، ازینرو ما ناراحت بودیم و نگارنده مائل نبودم ، خود حضرت ایشان هم از نظر اینکه کنفرانس عمومی و شاید بسیاری از رجال و

سیاسیون جهان در آنجا مجتمع باشند رفتن نگارنده را مقتضی ندانستند ، لذا از رفتن خودم بعنوان آنکه از بابت کسالت ایشان وعمل انتقال خون ناراحت هستم عذر خواستم و بنامش آقای ابوالحسن مصداقی و آقای حاج ملک صالحی بروند و در تلفن همین طور مذاکره شد ، بعداً تلفن کردند که بجای ساعت پنج بعد از ظهر آنروز ساعت هشت ونیم فردا (صبح جمعه) اتوبیبل برای بردن آقایان خواهد آمد، عصر آنروز هم آقای گولدینگ یک دسته گل با کارت تبریک باین مضمون خدمت ایشان فرستاد :

«حضرة السيد صالح عليشاه عيدكم مبارك والصحة طيبة .»

Mr. Saleh Ali Shah,

Avec les meilleurs sentiment pour la santé de votre reverence en espérant de vous accueillir bientôt chez nous à Caux sur Montreux.

Fransis Goulding Hary Almond.

یعنی؛ «جناب آقای صالحعلی شاه با تقدیم بهترین احساسات خود برای سلامتی آنجناب امیدواریم که بزودی ما را مفتخر فرموده واز شما در کُوبالای مونتروپذیرائی کنیم . امضاء ،فرانسیس گولدینگ هاری الموند .»

ساعت یک بعد از ظهر آقای حاج سیدعلی روح الامین که در هر هفته دوبار با تلفن از طهران احوالپرسی مینمودند تلفن کرده و از طرف خود و برادران طهران حضورشان تبریک عرض کردند .

روز جمعه هم تلگراف آقای حسام الدین نصیری رئیس شرکت بیمه مشهد که از طرف خود و فقرای مشهد حضورشان تبریک عرض کرده بودند رسید ونگارنده جواب دادم ، بسیاری از دوستان هم بوسیله پست تبریک نوشته بودند .

روز جمعه ساعت نه صبح عمل انتقال خون بحمدالله بدون احساس ناراحتی در ایشان انجام شده و . ۵۰ گرم خون تزریق نمودند ، ساعت هشت ونیم آنروز طبق دعوت قبلی که از نگارنده

دنپاله

جریان روز

شده بود عذر خواسته بودم ، آقایان ابوالحسن مصداقی وحاج ملک صالحی با اتوبیبل

جمعیت تسلیحات اخلاقی بطرف مونترو و کوحرکت و نزدیک ساعت یازده بدانجا رسیده بودند .

جمعیت زیادی متجاوز از هزار نفر برای شرکت در کنفرانس از ممالک مختلفه دنیا در آنجا جمع شده ، و طبق نوشته روزنامه لاسوئیس ژنو یکی از وزرای آلمان و رئیس کمیسیون خارجه سنای امریکا وعده زیادی از نمایندگان مجلس امریکا و انگلیس و جمع دیگر از رجال بزرگ دنیا در آنجا حاضر شده و خود بوخمن نیز در آنجا بوده و آنروز که روز تولد بوخمن بود همه نمایندگان بدوتبریک گفته بودند، و ابتدای شروع به کنفرانس ساعت یازده صبح جمعه بوده و هر کدام که نطق میکردند ابتدا ببوخمن تبریک گفته و بعداً راجع باهمیت سرام جمعیت و لزوم اشاعه آن سخنرانی نموده و فوائد آن را ذکر میکردند .

از جمله کسانی که برای کنفرانس بدانجا آمده بودند آقای حاج مجتهد نیشابوری و فرزند ایشان از ایران آمده و در آنجا پیامی از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران بجمعیت درباره طرفداری از آن سرام و تحسین آن ابلاغ نموده بودند .

بطوریکه آقایان مصداقی و حاج ملک صالحی نقل میکردند روح صفا و صمیمیت در محیط جمعیت کاملاً برقرار بود، و همه بایکدیگر بتساوی و برادری رفتار نموده و در خدمات آنجا شرکت میکردند و حتی طبخ غذا و آوردن آن و ظرف شویی و تمام این قبیل کارها را خود آنها با افتخار انجام میدادند، موضوع دیگری که اهمیت دارد آنست که استعمال مشروبات الکلی و دخانیات در آنجا کاملاً ممنوع است و کسانی که میخواهند سیگار بکشند باید از عمارت خارج شده و در باغ زیر درختان بکشند، میزهای غذاهم متعدد و هر روز صندلی هر شخص را معین نموده نمره صندلی را باو میدادند و هر دفعه با دفعه پیش اختلاف داشت تا همه افراد و اعضاء جمعیت بتوانند با یکدیگر آشنا شوند ، برای پرداخت وجه هم بهیچکس اظهاری نمیشد و هر کس چیزی پرداخت و هر چه پرداخت خواه کم یا زیاد می پذیرند، کسی هم که چیزی ندارد اظهاری باو نمیشود ، باضافه دفتر و حساب معینی ندارد بلکه صندوقی دارد که هر کس هر چه پرداخت ولو

خیلی کم باشد خجالت نکشد و در آن صندوق یا بمتصدی موقتی دفتر بدهد بدون آنکه نام خود را اظهار کند و در مقابل کارتی برای تعیین اطاق با و داده میشود، ولی مقداری که پرداخته بنام او در دفتر نوشته نیست .

روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه هم در مملکت سوئیس بمناسبت عید پنجاهم که قبلاً ذکر کردیم همه جا تعطیل بود و جشنهایی می گرفتند، از جمله روز شنبه و یکشنبه در مونتر و بطوریکه آقای مصداقی اظهار می کردند جشن گل مفصل منعقد شده، و از طرف شهردار مونتر و از بوخن و جمعیت تسلیحات اخلاقی برای شرکت در جشن گل دعوت شده و نمایندگان با قطار مخصوص که کل کرایه رفت و آمد آنرا بوخن داده بود به مونتر آمدند، و از ساعت یک بعد از ظهر در صندلیهایی که کنار خیابان برای آقایان گذاشته شده بود نشستند و ابتدا کاروان مفصلی که دارای اشکال حیوانات مختلفه و وسائط نقلیه متعدد که تماماً روی آنها را گل پوشانیده بودند و دسته های متعدد خوانندگی و نوازندگی می کردند عبور کردند، بعداً هم نمایشات دیگر و بعدهم کاغذ های ریز الوان که آنها را در پاکتهای مخصوص گذاشته و برای آنروز می فروختند و برس و روی یکدیگر پاشیده و بتفریح و تفریح مشغول بودند .

ساعت پنج بعد از ظهر آقایان به کومراجهت نموده و در ساعت نه در آنجا با آقای گولدینگ و رفقای ایشان خدا حافظی کرده و ساعت یازده شب یکشنبه بژنو مراجعت و به بیمارستان آمدند .

روز دوشنبه ساعت ده صبح برای دیدن موزه صنعتی و تاریخی ژنو که در کنار شهر قدیم واقع است رفتیم ، این موزه که نام آن «موزه هنر و تاریخ»<sup>۱</sup> میباشد از ساعت ده تا دوازده و از دو بعد از ظهر تا پنج باز است .

در طبقه اولی طرف دست راست دالان وسیع و اطاقهای خیلی زیاد است که وسایل ابزار و اشیاء زندگانی قرون قبل از میلاد و دوره توحش و قسمتی از اشیاء سنگی که از عهد حجر در خرابه های سوئیس و بعضی دیگر از ممالک اروپا بدست آمده



دیده میشود و در چند سالن دیگر اشیاء و اثاثیه خانه از زمان رومانها که بعضی آنها دارای نقاشیهای خیلی عالی و ظریف میباشد، و در سالن دیگر یک جسد مومیائی از یک زن در هزار سال قبل از میلاد و دو نمونه کشتی کوچک با مجسمه ملاحان و کارکنان آن از دو هزار سال قبل از میلاد موجود میباشد.

در اطاق دیگر که برای آن احترام خاصی قائل بودند مجسمه‌های مختلف از حضرت عیسی (ع) و مصلوبیت او و از مریم و نقاشیها و مجسمه‌های مذهبی مشاهده میگردد.

و در دو اطاق پهلوی آن دفتر و مبیل و اثاثیه مربوط به لوئی ۱۴ و لوئی ۱۶ و ساعت‌های مختلف دربار فرانسه و مجسمه‌ها و بعضی قسمتهای مربوط به آندوره دیده میشود. در سالنهای دست چپ یک سالن آن مجسمه‌های سنگی مختلف از قرون مختلفه قبل از میلاد و عصر رومانها و در اطاق متصل بدان لوازم و اشیاء جنگی از دوره قدیم و قرون وسطی، از قبیل تیر و کمان‌های مختلف و شمشیرهای زیاد متفاوت و نیزه و سپر و خود و زره‌های مختلف و همچنین اقسام مختلفه تیر و کمان که دوره تکامل آنرا میرساند و بعداً پیدایش تفنگ و اقسام مختلفه آن تا پیدایش آخرین سیستم هریک از آنها را نشان میدهد، و همین طور توپهای متعدد زیادی که هر کدام مربوط به یک دوره است و مراحل تکامل آن تا عصر کنونی، و همچنین شکل و هیئت یک قلعه جنگی و ترتیب دست یافتن بر آن قلعه و مجسمه دیده بانانی که در بالای قلعه به محافظت آن اشتغال دارند مشهود میگردد، و همین طور اقسام آلات و ادوات جنگی و مجسمه‌های مختلف از سربازان و طرز حمله بدشمن و دفاع از آنها با خود و زره دیده میشود.

در طبقه بالا سالنهای متعددی که تمام آنها دارای تابلوهای نقاشی بسیار نفیس و زیبا از قرون مختلفه و ممالک مختلفه از بهترین نقاشان که بیننده با اطلاع از دیدن آنها سیر نمیشود و یکی از سالن‌های دارای تابلوها و نقاشیهای مذهبی از قبیل تابلوی حضرت عیسی و مریم (ع) باشکال مختلفه و تابلوهای مربوط به کلیسیاها و مانند آن میباشد.

در قسمتهای زیر زمین و طبقه پایین نمونه اقسام مختلفه مصنوعات ژنو وجود دارد، از جمله اقسام خیلی زیاد ساعت‌های جیبی و دیواری در ادوار مختلفه از جمله ساعت‌های مربوط بقرون ۱۹ و ۱۸ تا ۱۶ که تاریخ یکی از آنها ۱۵۰۰ میلادی بود، همین طور پارچه‌های مختلف و مینا کاریهای زیاد و سایر صنعت‌های دستی وجود داشت، و در اطاق دیگر چند نقشه مجسم و نمونه طبیعی شهر ژنو در تاریخ گذشته و کنونی از جمله نقشه برآمده ژنو در سال ۱۸۵۰ و تاریخ پیدایش کلیسیاهای مهم که در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی بوده و همچنین سایر بناهای تاریخی آن تعیین شده است.

و همچنین درهای چوبی زیادی از قرون ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و مصنوعات دیگری مربوط بان قرون مشاهده میگردد.

عصر روز دوشنبه ساعت سه و نیم آقای محمدعلیخان رئیس صوفیه ژنو با یکی از پیروان هلندی خود برای احوالپرسی و عیادت ایشان آمدند.

در آن چند روزه حضرت ایشان بواسطه ناراحتی از جهت پا و اینکه ورم قدری بیشتر شده بود کسل بودند، و صبح دوشنبه که دلاسانتا مذاکره تزریق مجدد خون نموده بود ایشان قدری متغیر شده فرمودند به تزریق خون بهیچوجه راضی نیستم و اگر درینجا برای آنها معالجه مشکل است و ورم طولانی میشود تا من با هواپیما بطهران حرکت کنم، دکتر پریه اظهار کرد که با این ورم حرکت جائز نیست و دلاسانتا هم از تزریق مجدد خون منصرف شد، و عصر هم اظهار کرد که اخیراً برای شکستن سد خون و بجریان انداختن آن دارویی اختراع شده که در بهبودی و جریان خون خیلی مؤثر است و نام آن تریپسین<sup>۱</sup> است که فردا یا پس فردا با سرم فیزیولوژیکی مخلوط نموده و در رگ تزریق میکنم که داخل شود و اثر آن خیلی خوبست و قرصهای دیگر بتدریج کم میشود، فقط قرص ترومکسان<sup>۲</sup> که آن نیز برای شکستن لخته خون است ادامه مییابد.

روز بعد دلاسانتا آمد و دستور داد که سرم فیزیولوژیکی در رگ تزریق نمایند

و گفت برای اینکه خون مهبیای پذیرائی آن شود، روز اول فقط همان سرم تزریق میشود و مدت آن یکساعت و ده دقیقه طول کشید، روز بعد آمپول ۲۰ میلی گرم تریپسین در سرم گلوکز فیزیولوژیکی مخلوط نموده و آنرا در رگ تزریق کرد و برای اینکه بتدریج داخل بدن شود مدت آنرا زیادتر قرارداد و همان مقدار روز قبل دز ظرف دو ساعت داخل شد، روز سوم که پنجشنبه بود مجدد تریپسین با همان مقدار مخلوط نموده و دو ساعت طول کشید و بحمدالله هیچ دفعه ناراحتی و شکی عارض نشد.

عصر روز سه‌شنبه ببازدید آقای امیر علائی و عصر چهارشنبه ببازدید آقای ناصر قشقائی و صبح روز جمعه ساعت یازده ببازدید آقای اتابکی رفتیم.

عصر روز شنبه ۳/۲۲ (۱۲/۶/۵۴) مستر گولدینگ نماینده جمعیت تسلیحات اخلاقی که در طهران نیز ملاقات کرده بود برای عیادت خدمت ایشان رسید و خواهش کرد چند روزی برای استراحت به کوه مقرر جمعیت تشریف ببرند، و ایشان بواسطه اینکه تاریخ خروج از بیمارستان معلوم نیست و از طرفی میخواستند گمنام در اروپا باشند ازین قول قطعی ندادند، بعداً اواظهار کرد که مقداری از دستورات پندصالح را برای رفقاء خود ترجمه کرده و همه از آن بهره‌مند شدیم، ایشان فرمودند دستورات ما جدید نیست بلکه همانست که پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و جانشینان او و همچنین حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند و اساس اصلاح اخلاق همانست که افراد درصدد عمل بدستورات انبیاء بوده باشند.

نگارنده با آقای گولدینگ گفتم سرانامه جمعیت شما که بر چهار اصل بنا شده خوب بود آنرا پنج اصل قرار میدادید، یکی اصل واقعی که عبارت از خداشناسی باشد و چهار دیگر پس از آن اصل باشند، چون در سرانامه جمعیت شما نامی ازین قسمت برده نشده، ایشان نیز این قسمت را تصدیق نموده گفتند این اصل در حقیقت موجود میباشد بلکه اصل همه است و در عمل هم همین قسمت رعایت میشود ولی در سرانامه نامی از آن برده نشده است.

مذاکرات و سؤالات دیگری راجع بکسالت ومدت آن شد ، سپس خدا حافظی نموده حرکت کرد .

عصر روز دوشنبه ۴/۳ مادام فریدی لهنر مرف<sup>۱</sup> که پیرزنی ۷۵ ساله و از پیروان آقای محمد علیخان بود طبق تعیین قبلی خدمت ایشان رسید<sup>۲</sup>، دختر و داماد او مدیر پانسیون بودند که آقای حسینعلی مصداقی در آنجا سکونت داشتند و بر اثر آشنائی با ایشان اشتیاق ملاقات برای او پیدا شد و چندین مرتبه از آقای مصداقی تقاضا نموده بود که برای ملاقات اجازه بگیرند، و ایشان مسامحه نموده تا بالاخره حضورشان عرض کرد و برای ساعت پنج بعد از ظهر آنروز وقت تعیین شد، و خانم نامبرده که نزد محبوب خان جانشین عنایت خان بنام تصوف ارتباط پیدا کرده و نام منیره را باو داده بودند پس از عرض سلام و استفسار از حالات ایشان تقاضا کرد اجازه فرمایند سؤالاتی که دارد بنماید، و ایشان اجازه فرمودند .

مادام  
فریدی

۱- ابتدا سؤال کرد که فرق طریقه شما با طریقه محمد علیخان چیست و آیا هردو باهم ارتباط دارند یا نه؟ ایشان فرمودند سلاسل طریقت در اصل همه یکی بوده و بامیر المؤمنین علی علیه السلام جانشین پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم میرسد و سلسله ماموسوم بسلسله نعمة اللہیہ است، و سلسله ایشان در اصل چشتیه بوده و بخواجه معین الدین چشتی و اسلاف ایشان که اهل چشت بوده اند میرسد و هریک از سلاسل که اتصال آن بامیر المؤمنین علی علیه السلام صحیح بوده و قطع نشده باشد درست و الا صحیح نیست ، ولی بطور کلی هر کسی که دم از خدا زند و بخداوند دعوت کند عمل او را ازین حیث ممدوح میدانیم ، چون نام خدا در همه جا محترم و همه انبیاء و اولیاء به بندگی او افتخار دارند .

۱- Mm. Fridi Lehner-Morf

۲- بطوریکه آقای دکتر حسین حافظی اطلاع دادند در اردیبهشت ۱۳۴۶ مطابق محرم ۱۳۸۷ بدرود زندگانی نمود .

۲- پرسید مراد از اتصال چیست؟ فرمودند ما می‌گوییم که دعوت بسوی خداوند و راهنمایی بندگان و رساندن احکام باید با اجازه استاد سابق باشد و تربیت و تکمیل نفس بدون اتصال و رسیدن نزد استاد میسر نیست، خواه در انبیاء و خواه در اولیاء چنانکه در انجیل مینویسند که چون عیسی (ع) یحیای تعمید دهنده را دید بطرف او شتافت و از او درخواست تعمید نمود، یحیی (ع) فرمود من لیاقت تعمید دادن ترا ندارم زیرا من بآب عمودا تعمید میدهم و تو بروح القدس تعمید خواهی داد، عیسی (ع) گفت اکنون من باید نزد تو تعمید بیابم، و سپس تعمید گرفت و بدستور یحیی چهل روز در کوه<sup>۲</sup> ریاضت کشید و بعداً امتحان کننده او را امتحان نمود، و چون از امتحان خالص درآمد از طرف یحیی (ع) اجازه تعمید دادن گرفت و بعداً از طرف خداوند بدون واسطه بشر مأمور دعوت گردید.

و همانطور که در کارهای ظاهر احتیاج با استاد داریم در تربیت و تصفیة روح بطریق اولی این احتیاج موجود است، ازینرو ما مدعی هستیم که هر یک از بزرگان زمان که نماینده خدا و مأمور دعوت خلق بوده‌اند برای بعد از خود یکی را تربیت کرده و جانشین قرارداده‌اند، و چون لطف خدائی اینطور مقتضی است که در همه ادوار افراد بشر دسترسی برانما داشته باشند، ازینرو هیچ زمانی از راهنما خالی نبوده و هر سابقی برای خود جانشین تعیین نموده تا اتصال محفوظ باشد و از زمان آدم پدر بشر این رشته قطع نشده و با براهیم (ع) و بعداً بموسی (ع) و بعد از یحیی (ع) به عیسی (ع) رسید و آنحضرت پطرس را جانشین خود قرارداد، و آنرشته اتصال داشت تا به پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و از او بجانشین او علی بن ابیطالب علیه السلام همین طور تا زمان دوازدهمین جانشین او که بعقیده ما امروز زنده است رسید و راهنمایان جزء هم در هر دوره اتصال برانمای کل داشته و کسانی که این اتصال در آنها محفوظ است عملشان صحیح و دعوتشان بجا و گر نه خلاف و باطل است.

۳- پرسید محمد علیخان را که از شما ملاقات کرد چگونه شخصی دیدید؟ فرمودند ایشان دوبار برای عیادت من آمدند و مذاکرات شخصی شد و احوالپرسی نمودند و ایشانرا شخصی با اخلاق و مهربان و باعقیده دیدم ولی مذاکرات دیگری نمودند.

۴- پرسید آیا غیر مسلم هم از صاحبان مذاهب دیگر در سلسل تصوف می پذیرند یا نه؟ (چون محمد علیخان و رشته ایشان تقیید باسلام را شرط نمیدانستند و در مذهب آزاد میگذاشتند) جواب فرمودند؛ که در سابق بعض بزرگان عرفا مانند عرفی که در هندوستان میان هندوان و مسلمانان بود همه را بنام خدا می پذیرفتند و کسانی را که بتدریج استعداد و لیاقت پیدا میکردند بحقائق اسلامی آشنا نموده و ملتزم باسلام مینمودند، ولی در مرحله اول اعتقاد بخداوند را مقدم میدانستند و حتی بعض اوقات کسانی را که بمذهب حق و دیانت اسلام میگرائیدند برحسب مقتضیات اجازه تقیید و پنهان کردن برای حفظ خود میدادند، ولی اینعهده خیلی کم بوده و بیشتر بلکه قریب بعموم بزرگان در دعوت خود داشتن دیانت اسلام و محبت و بستگی بجانشین او امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از ابتداء لازم دانسته آنرا مقدم میگفتند زیرا رشته اجازه و دعوت همه بزرگان سابق از عیسی (ع) و غیر او به محمد صلی الله علیه و آله و از او بعلی علیه السلام و جانشینان او رسیده و یگانه راه اتصال بعیسی (ع) و سایر بزرگان سابق نزدیک شدن بعلی علیه السلام و جانشینان اوست.

۵- پرسید اساس تصوف چیست؟ فرمودند اساس آن توجه بحق تعالی و غافل نشدن از یاد اوست که همیشه متذکر حق بوده و غفلت نداشته باشد، گفت این امر مستلزم اینست که انسان بکلی ترك دنیا نموده و از خلق دوری گزیند و با ادامه زندگانی، مخصوصاً در دوره کنونی که هر کسی مجبور است برای امرار معاش کار کند ویژه در اروپا مشکل، بلکه محال بنظر میرسد، فرمودند اینطور نیست بلکه منظور آنست که همیشه دل را بیاد حق مشغول دارد و آن مخالف با کار دنیا نیست که مثل معروفی است نزد ما که «دست بکار و دل بایار».

اندر همه جا با همه کس در همه کار بیدار نهفته چشم دل جانب یار  
 و پیغمبر بزرگوار اسلام و جانشینان او بما دستور و امر فرموده اند که بیکار  
 نباشیم و برای معاش خود و خانواده و کمک بدیگران بکوشیم، و در عین حال دل را  
 بیاد حق مشغول داریم و از بیکاری و تنبلی که مستلزم انتظار کمک دیگران است  
 نهی اکید فرموده اند، و ما خودمان هم بکار دنیا اشتغال داریم و زراعت میکنیم،  
 بزرگان ما شخصاً بکارهای دنیوی مشغول بوده و از بیکاری گریزان بودند، چنانکه  
 پطرس و سایر حواریین حضرت عیسی (ع) نیز هر یک یکی از کارهای دنیوی از قبیل  
 ماهی گیری و لباس شویی و غیر آن اشتغال داشتند، و یکی از مزایای دیانت اسلام بر  
 دیانت مسیح آنست که در دیانت اسلام رهبانیت و ترک دنیا ممنوع است و همه افراد  
 بکار کردن مأمورند، و بندگی خدا مخالف کار دنیا نیست بلکه کمال آنست که جمع  
 بین هر دو نموده؛ دل را بخدادهند و بکار هم مشغول باشند.

۶- پرسید تجلی و ظهور نور الهی در قلب چگونه است؟ فرمودند شرح آن بزبان  
 و قلم نمیآید بلکه عیانی است و هر چه انسان بزبان شرح دهد حقیقت آنرا نتوانسته  
 است بیان نماید، چنانکه اگر بکسی معنی شیرینی را کاملاً شرح دهند و تعریف و  
 توصیف نمایند کاملاً مفهوم نمیشود، و حتی اگر خود شیرینی را هم به بیند و بچشم  
 مشاهده نماید تا آنرا بچشد لذت آنرا درک نکرده است، موقعی بحقیقت شیرینی پی  
 میبرد که آنرا بچشد و گرنه بشنیدن و دیدن بحقیقت آن پی نمیبرد.

من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش  
 البته در کتب عرفا به بیانات مختلفه و عبارات متفاوته در آن باب اشاره شده  
 و بعضی هم مشروحاً نوشته اند و مراتبی هم برای آن ذکر کرده اند که امتهات آن سه  
 است: تجلی افعالی، تجلی صفاتی و تجلی ذاتی، ولی باز هم حقیقت آن قابل شرح  
 نیست، باضافه برفرض که بشنیدن درک شود تحقق بدان برای سالک شرط است نه  
 دانستن و فرق بین عرفان و فلسفه نیز این است که در عرفان تحقق شرط است، ولی  
 در فلسفه همان مراتب از نظر علمی و از روی قول بزرگان گفتگو میشود.

۷- پرسید آیا تجلّی و کشف بسته بجدّیت و کوشش شخص است یا از طرف حقّ است؟ فرمودند وظیفه سالک جدّیت و همّت است ولی ظهور تجلّی از آنطرف است ما باید همواره در را بکوییم و دست برداریم و مایوس نشویم ولی باز شدن در از آنطرف میباشد، پس هم همّت و کوشش لازم است و هم انتظار عنایت غیبی و البته کوشش و همّت خود شخص مقدمه و شرط است که غالباً تا نباشد تجلّی نمیشود:

برو تو خانه دل را فروروب      مهیا کن مقام و جای محبوب  
چو توبیرون شوی او اندر آید      بتو بیتو جمال خود نماید

۸- پرسید مقصد از آفرینش و علت غائی خلقت چیست؟ فرمودند مقصد اصلی و غایت قصوی از خلقت همه موجودات معرفت حق و رفتن بسوی عالم غیب است و چون کاملترین فرد موجودات این عالم در مراتب طولی انسان است، ازینرو دروازه ورود بعالم غیب برای سایر موجودات مادی انسان میباشد، پس میتوانیم بگوئیم مقصد خلقت موجودات عنصری انسان و مقصد خلقت انسان وصول بحضرت سبحان است که خبری رسیده که خدا میفرماید: «**خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجَاكُ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجَلِي**» یعنی؛ همه چیز را برای خاطر تو و ترا برای خودم خلق کردم.

۹- عرض کرد آیا ممکن است فیضی بمن برسانید و مرا از رشحات فیوضات خود بهره‌مند گردانید؟ فرمودند شما چون قصدتان خداست جدّیت و کوشش کنید و بهمان دستورات که آقای محمدعلیخان داده‌اند عمل کنید امید است بعدها انشاءالله خداوند شما را هدایت فرماید و بمقصد برساند، عرض کرد من بشما که معلّم بزرگ هستید رسیده‌ام، دیگر با دیگران کاری ندارم فرمودند فعلاً بواسطه کسالت میسر نیست و بوقت دیگر موکول میشود و البته کسی هم که بقصد خدا باشد خداوند او را هدایت میکند، بعداً بواسطه اصراری که داشت دستور مختصر و ذکر زبانی باو دادند.

سپس او بانهایت عجز و انکسار در مقابل ایشان همانطور که در مقابل کلیسیا و معبد زانو بزمین میزنند تعظیم کرده و زانو بزمین زد و خدا حافظی نمود.

بعداً آقای حسینعلی مصداقی طبق نظریه و اظهار نگارنده بایشان گفته بودند



که راه اصلی اسلام و اعتقاد به پیغمبر بزرگوار اسلام و دوازده جانشینان او میباشد و شما هم اگر فیض بیشتر بخواهید باید این امر را بپذیرید، او گفته بود من خودم فکر کردم و بایانات ایشان اعتقاد هم پیدا کرده و باسلام علاقه مند شدم البته حاضرم اسلام بیاورم.

از مدتی که دلاّ سائتا برای معالجه ایشان می‌آمد در هر هفته

روبه

دوسه مرتبه برای تجزیه خون می‌گرفت که مقدار گلبول قرمز

بهبودی

خون که خیلی کم شده بود معلوم شود زیرا هم گلبول قرمز

کم شده وهم بواسطه دادن ترومکسان ممکن بود خون خیلی رقیق گردد و مجدداً خونریزی شروع شود، از طرفی رقیق کردن خون هم برای شکستن سدّ فلبیت لازم بود ازینرو برای حفظ تعادل مجبور بود مرتباً خون را تجزیه کند، حضرت ایشان می‌فرمودند اینقدر خون که شما می‌گیرید، خود بکم خونی کمک میکند او عرض کرد من زیاد خون نمی‌گیرم، باضافه مجبورم که امتحان کنم و اگر مریض دیگری غیر از شما می‌بود هرروزه خون می‌گرفتم و چون شما زیاد مایل نیستید ازینرو کمتر می‌گیرم و مائل بود که مجدداً هم عمل تزریق خون انجام شود، ولی ایشان بهیچوجه حاضر نشده فرمودند من دیگر حاضر نیستم ولی تزریق سرم هرچه بخواهید مانعی ندارد.

معالجات دلاّ سائتا و آزمایش‌هاییکه از خون مینمود نتیجه خوب داد و ورم پا

خیلی کمتر شد بطوریکه شب دوشنبه ۱۲ شوال (۲۴ خرداد) اجازه داد پای ایشان را از تخت خواب پایین بیاورند، ابتدا هر دو پا را با پارچه مانند مسج پیچ پیچیدند که جریان خون زیاد صدمه نزند و ناراحت نکند و قبلاً هم گفته بود که روزهای اول تمام ورم متوجه پا خواهد شد و ورم پا خیلی زیاد میشود بلکه ممکن است چند روزی ایجاد درد و ناراحتی کند و اتفاقاً همین‌طور هم شد و از موقعی که پا را پایین آوردند، ورمها بطرف پایین می‌آمد و روزی دوسه مرتبه پا را از تخت پایین می‌آوردند.





سوقعیکه ماساژ دهنده طبی مشغول ماساژ است

(مربوط بصفحه ۱۲۷)

## سؤالات ماساژ دهنده

درین روزها فرانسیس بن ماساژ دهنده هم میآمد و قدری ماساژ میداد روزی از حضرت ایشان اجازه گرفت و سؤالاتی کرد، از جمله پرسید: منظور از تصوف چیست و مبدأ پیدایش آن از کجاست؟

چون بعضی مبدأ پیدایش آنرا مذهب بودا و وصول به نیروانا میدانند و گروهی منشأ را مذهب زردشت میگویند.

ایشان فرمودند اساس تصوف استکمال روح و توجه بخداوند است و آن مبدأ معین و تاریخ قطعی نداشته، بلکه این روح با طبیعت و خلقت انسانی توأم بوده نهایت آنکه هر یک از راهنمایان بشری از ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد ﷺ یا بودا و زردشت و کنفوسیوس در تعلیمات خود کسانی را که استعداد پذیرش آنرا میداشتند با نحالات آشنا میکردند و این امر در هر مذهب و دین میان هر قوم مطابق استعداد و موقعیت آن ظهور کرده و بهمان لباس درآمده است، مانند جویهای متعددی که همه در یکجا بهم رسیده و از یک چشمه آب میگیرند و ممکن هم هست که بعضی از آنها در بعضی قسمتها از دیگران اقتباس کرده باشند و آنهم مانعی ندارد، زیرا ادیان حقّه عموماً با یکدیگر در بسیاری از امور نزدیک بوده و بلکه در اصول دین اتحاد داشته و دیانت لاحقّه همانچه را که سابقی برای مردم دستور داده میگفته است و این نقص و ایراد نیست بلکه نزدیکی و ارتباط آنها را میرساند.

سپس پرسید آیا روح پس از مرگ زنده است یا نه، و اگر زنده است با جسم ارتباط دارد یا نه؟

فرمودند روح در حقیقت خود مجرد و مستغنی از بدنست و درین عالم بواسطه بدن تدبیر امور میکند و ازینجهت باو علاقه پیدا کرده و پس ازین عالم هم آن علاقه

۱- کلمه نیروانا اصطلاحی است که در دیانت بودا میباشد که میتوان آنرا با کلمه فنای مصطلح عرفای اسلام تطبیق کرد و در مذهب بودا ذکر شده که هر کس بحقائق چهارگانه: رنج، منشأ رنج، دفع رنج و طریق دفع رنج آگاه شد، به نیروانا رسیده است و آن مقامی است که برای صاحب آن بازگشت باین عالم نیست و بمقام قدس نائل آمده است.

موجود است و مانند کسی است که درجائی منزل داشته باشد و بعداً آنجا راترك کند و در همه جا گردش نماید، درینصورت با آنکه ترك آنجا را گفته ولی گاهی یاد آنجا نموده و موقعی هم که از آن بگذرد علاقه‌ای در خود نسبت بدانجا احساس میکند مگر آنکه خاطرات تلخ و ناگواری از آنجا برای او وجود داشته باشد، درینصورت ازدیدن و یاد آنجا متأثر و اندوهگین میگردد، روح هم نسبت بجسم همین طور است و پس از مرگ مجرد است و در همه جا سیر میکند، همانطوریکه در خواب که نمونه عالم مرگ است، اینحالت بطور نمونه در او ظاهر میشود و در همانحال هم که ازین عالم بیرون رفته، بدن خود علاقه خاص و توجه کامل دارد و اگر اعمال زشتی توسط بدن از او صادر شده باشد اثرات بد و خاطرات ناگوار آن در او باقی میماند.

سپس پرسید آیا در سایر کرات غیر از کره زمین هم موجودات جاندار میباشد یا نه؟

جواب دادند که این امر مربوط بمذهب نیست و خواه موجود باشد یا نباشد تأثیری در روحيات افراد نمیکند، ازینروازمن نباید سؤال کنید و از علماء نجوم سؤال نمائید ولی میتوان گفت که عقل ظاهر بشری هنوز باین مسئله نرسیده و نمیتواند جواب صریحی بدان بدهد، ولی بعض اخبار که از بزرگان دین وائمه ما رسیده اشاره دارد که در بعض کرات دیگر هم موجودات زنده وجود دارند، چنانکه از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت شده «هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»، تا آخر حدیث یعنی، این ستارگان که شما در آسمان می بینید شهرهائی مانند شهرها که در زمین میباشدند هستند.

از دو روز قبل از پایین آوردن پا در طرف چپ بالای ران که غالباً آمپولها در همانجا تزریق میشد یک قسمت ورم کرده و کبود شده و درد زیادی داشت، بطوریکه باعث زحمت زیاد

عارضه  
کوچک دیگر

ایشان شده بود که هیچوجه نمیتوانستند تکان بخورند و پاراکچ کنند، لذا دکتر آنروز دستور داد که آمپول نزنند و مطمئن بود که دو روزه رفع میشود، ولی اتفاقاً رفع





دکتر پریه با آنحضرت مشغول مذاکره است

(مربوط بصفحه ۱۲۹)



دکتر پریه جراح مشغول مذاکره و معاینه است

(مربوط بصفحه ۱۲۹)





نشده بلکه بدتر شد، خود دکتر گفت جای آمپولها ست که در یکجا تزریق شده و درد آن باقی مانده است و حدس هم میزد که بر اثر آمپول شاید در داخل دوپل کوچکی پیدا شده باشد و بعضی حدس میزدند که شاید فلپیت در آنجا هم پیدا شده، عصر روز چهارشنبه که هنوز درد خیلی زیاد بود با دکتر مذاکره شد، او هم قدری ناراحت شده گفت ممکن است فلپیت یاسیاتیک باشد و اگر آبنه باشد باید نیشتر زد و عمل کوچکی نمود که چرکها بیرون بیاید، لذا با آنکه روز چهارشنبه دلائل ساننا خون برای تجزیه گرفته بود، مجدداً تلفن کرد که صبح پنجشنبه اول وقت مجدد برای تجزیه خون بیاید که اگر معلوم شد چرکی پیدا شده فوری عمل کند و اگر فلپیت یا علت دیگری هم هست معلوم شود، دستور داد تا نتیجه تجزیه خون معلوم نشود از پایین آوردن پا خودداری شود که اگر فلپیت مجدد باشد برای آن خطرناک است، و اتفاقاً درجه حرارت هم دو روز بود از ۳۷ درجه تجاوز مینمود و هر چند حدس قریب بیقین بود که بر اثر زکام است ولی از مذاکرات دکتر پریه خیلی ناراحت شده و شب پنجشنبه از شدت تأثر نخواستیده و متوسل بودیم که این درد مرتفع شود و احتیاج بعمل و گرفتن چرک پیدا نشود.

صبح پنجشنبه اتفاقاً درد بهتر بود و دلائل ساننا که آمد و دید اطمینان داد که نه فلپیت و نه سیاتیک و نه آبنه است، بلکه بر اثر آمپول زیاد و نشستن از آنطرف اینحالت پیدا شده و هیچ احتیاج بعمل نیست و پاراهم پایین بیاورند و گفت من خودم با دکتر پریه مذاکره نموده و با یکدیگر متفقاً میائیم که ایشانرا از تخت پایین آورده روی صندلی بنشانیم، مع ذلک برای اطمینان کامل در صورتیکه اجازه دهید باز هم خون بگیریم، ایشان اجازه دادند و مجدد خون گرفت و ما ازین موضوع خیلی خوشوقت و شکرگزار شدیم و اتفاقاً قبل از ظهر بدکتر پریه اطلاع داده بود که نتیجه تجزیه خیلی خوب و برای پایین آمدن از تخت هیچ مانعی ندارد، و اطلاع دادند که برای ساعت شش ونیم هردو برای پایین آوردن ایشان میآیند و همانساعت هردو آمدند و

دکتر پریه اظهار داشت که امروز برای من جشن است که دیگر می‌بینم حال ایشان خوب شده و کسالتشان مرتفع گردیده و بعداً ایشانرا از تخت پایین آورده روی صندلی نشانند و بشکرانه آن چای و شیرینی صرف شد، امروز در حدود نیم ساعت روی صندلی بوده و چهار و پنج قدم بزحمت برداشتند ولی اصلاً قوه اینکه پا را روی زمین بگذارند نداشتند و بواسطه همان چند قدم در آن شب قدری ناراحت بودند و پا درد داشت.

روز بعد صبح و عصر ایشانرا پایین آورده و نشستند و چند قدم زیادتر راه رفتند و بهمین ترتیب هر روز چند قدمی زیادتر بر میداشتند و درد پهلوهوم که مجدد باعث ناراحتی شده بود رو بکمی بود.

روز جمعه ۱۶ شوال (۲۸ خرداد و ۱۸ ژوئن) که حال حضرت

بسوی

ایشان بحمدالله خیلی رو به بهبودی بود فرمودند من سابقاً

برن

گمان میکردم بتوانم به برن برای بازدید آقای فروهروزیرمختار

ایران و آقای دکتر نصیری مستشار سفارت و سرپرست محصلین ایرانی مسافرت کنم ولی اکنون می‌بینم بواسطه ضعف زیاد میسر نیست لذا شما بروید و عذر خواهی کنید، ما چون برن در سر راه ژنو و زوریخ بود اجازه گرفتیم که از آنجا هم بزوریخ برویم و اجازه فرمودند، لذا عصر جمعه بلیت خط آهن گرفتیم که برای صبح شنبه ساعت شش و ۴۰ دقیقه حرکت کنیم و قیمت رفتن و برگشتن تا زوریخ نفری ۳۳/۸۰ فرانک شد.

این قطار روزی چندین مرتبه برای زوریخ حرکت میکند، برای سایر شهرهای سوئیس هم قطارهای متعدد در هر روز حرکت میکنند، همچنین برای تمام اروپا هر روزه قطار حرکت میکند.

برنامه حرکت قطارها شبانروزی است لیکن در روز بیشتر حرکت میکند و هر موقع بهرجا که بخواهند مسافرت کنند خط آهن حرکت میکند، فرقی که دارد آنست که برای داخله بیشتر و برای خارجه کمتر است و حتی تمام بنگاههای فروش بلیت



پس از آنکه فلپیت بنتر شده و روی صندلی نشسته‌اند

(مربوط بصفحه ۱۳۰)



راه آهن نمایندگی تمام راه آهنهای اروپا را دارند ، بطوریکه در هر شهری که باشند میتوانند برای هر یک از شهرهای اروپا که بخواهند بلیت تهیه کنند و مسافر هم در همه اوقات خیلی زیاد است بطوریکه گاهی بلیت برای ساعت معین نیست و قبلاً فروخته شده و باید برای قطار بعدی تهیه بلیت نمود .

وضع اطاقها در صندلیهای قطار راه آهن هم خیلی خوب و راحت است و چون مرتب از وسط شهرها و سبزه ها و جنگلها عبور میکنند مسافر احساس خستگی نمیکند . ما خواستیم زودتر از آن ساعت حرکت کنیم ولی بلیت نداشتند لذا صبح ساعت شش و ربع با آقای دکتر آزاده و آقای حسینعلی مصداقی از بیمارستان بیرون آمده و بگاری رفتیم و ساعت شش و ۵ دقیقه قطار حرکت کرد .

در بین راه یک نفر مسافر نزد ما نشسته بود و از ملیت ما سؤال کرد و پرسید اهل کجا هستید؟ جواب دادیم که ایرانی هستیم، آنگاه ما پرسیدیم نام شما چیست و اهل کجا و چه شغل دارید؟

دکتر  
دریفوس

گفت نام من دکتر دریفوس<sup>۱</sup> اهل سوئیس ولی در امریکا تحصیل نموده ام و اخیراً از امریکا مراجعت کرده ام ، نگارنده پرسیدم علت آنکه از سوئیس برای تحصیل با امریکا رفتید چیست ! در صورتیکه دانشکده های پزشکی سوئیس هم خیلی مجهز و مکمل است ، جواب داد شعبه ای که من تحصیل نموده ام اخیراً تأسیس شده و سابقاً وجود نداشته و آن نیز فعلاً در امریکا وجود دارد ولی در دانشکده های سوئیس وجود ندارد و آنرا شیروپراتیک<sup>۲</sup> گویند و آن عبارتست از اعتقاد باینکه امراض در نتیجه جابجاشدن

۱- Dr Claude Dreyfus

۲- Chiropratique

۲- این لغت از کلمه شیرو (Chiro) که بمعنی دست است گرفته شده و پیروان این علم عقیده دارند که کلیه امراض ناشی از اختلال در سلسله اعصاب مرکزی است و مدعی هستند که در نتیجه جابجاشدن مختصری از یک فقره از ستون فقرات و در رفتگی مختصر با اعصاب که از نخاع شوکی خارج میشود فشار وارد آمده و موجب پیدایش عوارض میشود و اشخاصی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مختصر ستون فقرات پشت است و علم تشخیص پیدا کردن فقره‌ای را که تغییر محل داده و جا انداختن با عملیات دستی شیروپراتیک نامند .

آنگاه از مناسب مسافرت بسوئیس را پرسید؟ نگارنده شرح کسالت پدر بزرگوارم را و اینکه فعلاً در بیمارستان درژنو استراحت کرده‌اند گفتم، او اظهار کرد که من چند روزی بلوزان مسافرت میکنم و بعد مراجعت میکنم، اگر احتیاجی بمن هم بود اطلاع دهید بانهایت میل حاضرم انجام دهم و آدرس خود را نیز بماداد که مسبوق باشیم و آن این است .

سپس پرسید که مذهب بهاء بچه ترتیب پیدا شده و آیا در ایران پیروان آن چقدر است؟ نگارنده گفتم مذهب بهاء در ایران خیلی گمنام و بی اهمیت و مطرود است، چون مخالف اساس

### مذاکرات راجع بمذهب بهاء

اسلام و برخلاف اصول قوانین اسلامی است و مسلمین بهیچوجه تحت تأثیر آن واقع نشده‌اند فقط عده قلیلی عوام و بی اطلاع از حقائق اسلامی بدنبال آن رفته‌اند، و یکعده زردستی و یهودی نیز شاید بغرض دشمنی با اسلام بدان گرویده‌اند ولی مع ذلک همه آنها گمنام و منفور جامعه هستند و حتی احکام مذهب خود را نیز خجالت میکشند که در دسترس دیگران گذارند، چون هیچیک از آنها با موازین عقلی و طبیعی و عادی وفق نمیدهد و قوانین مذهبی آنها بطوری مبتذل است که نمیتوان آنها را در ردیف قوانین بشری نیز قرارداد تا چه رسد بآنکه جزء مذاهب و ادیان قرار دهیم، ازینرو این مذهب در هیچیک از کشورهای جهان از ایران و غیر آن برسمیت شناخته نشده است .

### بقیه پاورقی از صفحه قبل

که این علم را میدانند بوسیله جستجو با دست آن فقره را که قدری تغییر مکان داده پیدا نموده و با ماساژ دست و اعمالیکه شکسته بندها میکنند آنها را بمحل خود برمیگردانند و در نتیجه آن عوارض رفع میشود، این شرح از دائرة المعارف طبی اتخاذ شده، ولی شرحی که خود دکتر ناسبرده در سوق ملاقات ذکر کرد بخاطر نگارنده نیست .

او ازین موضوع خیلی تعجب کرده و گفت پس بزرگان اینها و چند نفر از بهائیان مقیم امریکا که من چند نفر از آنها را ملاقات کرده‌ام در آنجا اینطور شهرت داده‌اند که بیشتر مردم ایران پیرو مذهب بهاء میباشند، و این مذهب در حکومت نیز نفوذ زیادی دارد و دولت ایران احترام خاصی برای این مذهب و پیروان آن قائل است و در امریکاهم پیروانی دارد.

نگارنده گفتم رسم و رویه آنها اینست که در همهجا این قبیل اکاذیب را شهرت میدهند و از اینراه هم بخیال خود استفاده تبلیغاتی میکنند، مثلاً در ایران هم شهرت میدهند که در امریکا پیروان زیادی دارند و دارای نفوذ میباشند و در اروپا هم پیروان بسیاری دارند، در صورتیکه اشخاص مطلع تمام این ادعاها را تکذیب میکنند و خالی از حقیقت میدانند و حتی معمول دارند که با اشخاص محترم عکس بر میدارند و بعداً آنها را بخود نسبت میدهند و در جاهائی که کذب آنان معلوم نشود این شهرت‌ها را میدهند.

سپس از اساس مذهب و عقیده آنها پرسید؟ گفتم همانطور که در دیانت مسیح بظهور عیسی (ع) در آخر الزمان خبر داده شده و مسیحیان منتظر ظهور آنحضرت میباشند، در دیانت مقدسه اسلام نیز خبر بظهور بزرگی که باعث احیای دین حق و نشر عدالت و محو ظلم و فساد باشد داده شده و مسلمین منتظر چنین ظهوری هستند ولی عقیده آنها درین باب مختلف است، اهل سنت فقط میگویند این شخص باید از تبار پیغمبر بزرگوار اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشد و معلوم نیست تا کنون متولد شده یا بعداً متولد خواهد شد، ولی شیعه معتقدند که این مصلح فرزند بلا فصل اما حسن عسکری علیه السلام و دوازدهمین جانشین پیغمبر و پیشوای بزرگوار اسلام و مهدی موعود است که اکنون زنده و از انظار بینندگان پنهان و کسی اورانمی شناسد و هر موقع خداوند بخواهد ظهور نموده حق و حقیقت و عدالت را در میان بشر منتشر نماید، پس از آنکه پراز ظلم و جور شده باشد، بر طبق این عقیده که در میان مسلمین موجود است عده زیادی مدعی



مهدویت شده‌اند؛ از جمله ابو محمد عبیدالله<sup>۱</sup> مهدی که خود را از اولاد اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام میدانست و در اوائل قرن سوم ظهور کرد و در افریقا دعوی خود را بسط داد، و همچنین محمد بن عبدالله<sup>۲</sup> تومرت علوی که در اواخر قرن پنجم متولد شد و در اوائل قرن ششم ادعای مهدویت نمود، و مانند محمد بن عبدالله دوناقلی سودانی که در سال ۱۲۶۴ قمری (۱۸۴۸ میلادی) متولد شد و در حدود سی سالگی مدعی مهدویت شد و در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۵ میلادی) وفات یافت.

میرزا علی محمد شیرازی نیز از کسانی است که این ادعا را نمود، ابتدا در سال ۱۲۶۰ قمری مدعی با بیت قائم شد یعنی گفت من باب (در) بسوی قائم و مهدی موعود هستم و واسطه بین خلق و او میباشم، و پس از قتل حاج محمد علی بارفروشی که مدعی قائمیت بود این ادعا را نمود و خود را مهدی و نقطه نامید و سپس پا را فراتر نهاده مدعی تشریح و نبوت و آوردن دین جدید شد، بعد از آن ازین دعوی هم بالاتر رفته و پیروانش او را خدا گفتند و علمای اسلام او را تکفیر کرده و او مجبور شد توبه نامه بنویسد ولی باز هم دست برنداشت تا آنکه در تبریز در سال ۱۲۶۶ مقتول گردید و جانشین او میرزا یحیی ملقب بصبح ازل شد، برادر صبح ازل میرزا حسینعلی چند سال اطاعت از او کرد، بعداً خود مدعی نبوت گردید و خود را بهاء الله نامید و گفت باب مبشر وجود من بود و ازینجا دودسته بهائی و ازلی پیداشدند که بهائیان مدعی نسخ اسلام و باب شدند و ازلیها مدعی پیروی باب میباشند.

ولی مسلمین چون مدعی هستند که مهدی موعود و قائم هر موقع ظاهر شود ظلم و جور را محو نموده و عدل و داد را برقرار خواهد کرد، باید درین ادعا دقت کنند که آیا باعث نشر عدل و داد گردیده و فساد را از بین برده‌اند یا نه؟ البته معلوم است که در هیچ جا عدل و داد وجود ندارد و این ظهور تأثیری ننموده، پس این ادعا مخالف عقیده آنها است، ازینرو بدنبال آن نمیروند، مخصوصاً شیعه که معتقدند مهدی موعود

۱- سرسلسله فاطمین است و در ربیع الاول ۳۲۲ وفات یافت.

۲- در سال ۵۳۴ وفات کرد.

فرزند بلا فصل حضرت عسکری علیه السلام است و کسیکه این ادعا را داشته باشد باید در صدد تحقیق از او برآیند، در صورتیکه ابون باب و تاریخ تولد او معلوم و مشهور و بلکه خود پیروان باب هم مدعی عقیم بودن حضرت عسکری علیه السلام هستند پس کسی که بمبانی تشیع ایمان و اعتقاد دارد بهیچوجه نباید ترتیب اثر باین ادعا بدهد.

ازینرواین ادعا که مخالف با مبانی تشیع بلکه مخالف معتقدات، همه مسلمانان است، نزد آنها مطرود و منفور و پیروان زیادی ندارد مگر یکعده عوام و دور از تحقیق که فریب کلمات آنها را خورده یا برای اغراض مادی یا شهوانی و آزادی از قیود قوانین شرعی رویدانها نموده اند.

دکتر دریفوس از اینکه اطلاعاتی درباره این مذهب باو دادیم اظهار تشکر و خوشوقتی نمود، آنگاه از مذهب خود ما پرسید گفتیم مذهب ما تشیع و در رشته تصوف وارد هستیم، او معنی تصوف را پرسید؟ گفتیم تصوف همان تئوزوفی است که بمعنی خداشناسی و در ممالک اروپا و امریکا نیز مشهور و پیروان زیادی دارد و اساس آن تصفیه و تکمیل نفس و توجه بمبدأ غیبی و خداوند است.

پرسید آیا تصوف در اسلام هم دارای رشته های مختلف است یا آنکه یک رشته میباشد؟ گفتیم تصوف دارای رشته های زیاد در میان اهل سنت و تشیع میباشد، ولی انتساب همه بمولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام است که جانشین بلا فصل پیغمبر ما میباشد.

گفت رشته تصوف شما چیست؟ گفتیم رشته تصوفی که ما افتخار انتساب بدان را داریم سلسله نعمة اللّٰهیه است که امّ السلاسل و به تشیع مفتخر و مشهور میباشد و بحضرت شاه سید نورالدین نعمة الله ولیّ که در قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری میزیسته میرسد، پرسید اکنون پیشوای این سلسله کیست؟ و در کجا است؟ گفتیم پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علی شاه که اکنون در ژنو در بیمارستان لاکلین بستری میباشد و ما بافتخار ملازمت و پرستاری ایشان آمده ایم، پیشوا و راهنمای این سلسله هستند.

اواز آشنائی و اطلاع برین قسمت‌ها اظهار خوشوقتی نموده و گفت در مراجعت بژنو خدمت ایشان خواهم رسید<sup>۱</sup> .

درینموقع که ساعت هفت و سه ربع بود قطار بایستگاه لوزان رسیده و ما با اظهار خوشوقتی از ملاقات ایشان خدا حافظی نموده و او در آنجا پیاده شد .

از لوزان نیز قطارهای متعدد هرروزه حرکت میکنند ، پس از ده دقیقه توقف بطرف برن حرکت کرد ، فاصله بین ژنو و برن ۱۶۲ کیلومتر است ، پس از لوزان در ایستگاه پوئیدوشکسبره<sup>۲</sup> یکدقیقه توقف نمود و از آنجا به پالیزیو<sup>۳</sup> رسیده و یکدقیقه ایستاد و در ساعت هشت و پنج دقیقه در رومونت<sup>۴</sup> یکدقیقه توقف کرد و بعداً در چند ایستگاه توقف نکرد و در ساعت هشت و سه دقیقه وارد فریبورگ<sup>۵</sup> شد و دو دقیقه توقف نمود و ساعت نه و ۱۸ دقیقه وارد برن شد .

برن پایتخت کشور فدرال سوئیس و شهر زیبائی است ، جمعیت

برن<sup>۶</sup> آن ۱۳۹۳۷۲ نفر است ، این قسمت سوئیس عموماً بزبان

آلمانی تکلم میکنند، در شهر فریبورگ نیز بالمانی سخن میگویند

و هر چند مملکت سوئیس دارای چند زبان مختلف و هر قسمت آن بیک زبان تکلم میکنند ولی در تعصب ملی و علاقه به میهن متحد و بین آنها اختلافی نیست، مثلاً فرانسوی زبانان میگویند ما بفرانسه تکلم میکنیم ، ولی فرانسه سوئیس، همچنین آلمانی زبانها میگویند زبان ما آلمانی سوئیس است نه آلمانی، ازینرو اختلاف در زبان موجب اختلاف

۱- اتفاقاً چند روز بعد که بژنو مراجعت نمود ، نامه محبت آمیزی بعنوان احوالپرسی

بوسیله پست خدمت ایشان عرض کرده ، و از ملاقات بانگارانده اظهار خوشوقتی نموده بود و ایشان نیز پاسخی سببی برامتان نوشته و آقای مصداقی آنرا ترجمه نموده بعداً بوسیله پست فرستاده شد .

۲ - Puidoux Chexbres

۳ - Palizieux

۴ - Romont

۵ - Fribourg

۶ - Berne

در عقیده و احساسات ملی آنها نمیشود و همه متحداً برای ترقی و آبادانی کشور کار میکنند .

در شهر برن دو مجلس مقننه وجود دارد یکی مجلس ایالتی که مخصوص کانتن برن است ، دیگری مجلس کشوری که مجمع نمایندگان همه کانتنهاست و هر یک از کانتن ها در قسمتهای داخلی استقلال دارند و حتی میتوانند مالیات وضع کنند ولی در سیاست خارجی وقشون و بانک یکی هستند .

مردم آنجا نیز آزادی کامل دارند و اختلاف طبقاتی هم تقریباً وجود ندارد و رئیس جمهور با همه کس رفت و آمد میکند و در غیر مواقع رسمی دارای تشریفات دیگران نیست .

آزادی افراد بطوری است که حتی در امور تقنینه نیز دخالت میکنند ، چنانکه در همان چند روز مسافرت ما قانونی را که در چند جلسه قبل در مجلس تصویب کرده بودند که سلمانی و پینه دوز و کفش دوز و صاحبان دوچرخه های دستی هم باید گواهینامه داشته باشند ، مردم با این قانون مخالفت کرده گفتند داشتن گواهینامه برای این اشخاص لزومی ندارد ، موقعبکه دولت نظریه مردم و اختلاف را فهمید دستور داد بآراء عمومی مراجعه شود و همان روز شنبه در همه جا مراجعه بآراء عمومی نموده معلوم شد که اکثریت مخالف لزوم گواهینامه دیپلم برای این اشخاص هستند ، لذا مجلس آن قانون را لغو کرد که نهایت آزادی آنها را میرساند .

برن شهری است که دارای تپه و ماهور و پستی و بلندی میباشد و روی همین پست و بلندپها ساخته شده و رودخانه آروا دوسرتبه از وسط آن میگذرد ، یعنی پس از آنکه از شهر گذشت مجدداً چون مسیر آن کج است از یک قسمت دیگر شهر عبور میکند و مسیر آن خیلی گود است و در وسط درّه است ولی ساختمان و اشجار از بالای تپه و درّه تا پایین بهم وصل است که هم ساحل رودخانه دارای اشجار و ساختمان است و هم قسمتهای بالا ازینجهت بر زیبایی آن افزوده است ، خیابانها غالباً مشجر<sup>۲</sup>

و جلوی ساختمانها هم اشجار و گلکاری است و قسمتهای بولوار خیلی مصفاً و با روح است .

خیابانهای مرکزی هم که بیشتر مغازه‌ها در آنها میباشند دارای ساختمانهای چندین طبقه خیلی زیبا و در دو طرف آنها غالباً ستونهای زده شده و روی آن پوشیده است که عبور و مرور از زیر سقف است تا از آفتاب و باران مصون باشند .

شهر برن دارای نمایشگاه بزرگی است که در آخر شهر واقع شده بنام هس پس<sup>۱</sup> موقع ورود برای تماشای این نمایشگاه رفتیم ، دارای محوطه بسیار وسیع و غرفه‌های زیادی است که همه لوازم زندگانی و همچنین همه مصنوعات داخلی سوئیس را نشان میدهد ، یک غرفه آن نمونه کوچک اقسام مختلفه خط آهن و لکوموتیو و کالسکه و دلیجان که مراحل مختلفه تکامل آنها را میرساند .

در قسمت دیگر نمایشهای مختلف که بوسیله برق انجام میشود مانند اتومبیلهای کوچک که در آن می‌نشینند و بعداً بوسیله اتصال به برق حرکت میکند ، یا اطاقهای کوچک یا صندلیهایی که از بالا بسیم اتصال دارد و بعداً بواسطه اتصال به برق آن سیم حرکت نموده و آنها را حرکت میدهد و امثال اینها خیلی زیاد است .

متصل بدان نیز میدان کوچکی است که هواپیمای هلیکوپتر<sup>۲</sup> از آنجا برای گردش در بالای شهر پرواز میکنند و گنجایش یک نفر غیر از راننده هم دارد که ۲ فرانک سوئیس میگیرند و گردش میدهند و این هواپیما عمودی صعود میکند و احتیاج به فرودگاه معینی ندارد .

در داخله محوطه هم قطارهای کوچکی از خط آهن موجود است که تماشا کنندگان از آن استفاده میکنند و آن نیز کرایه معینی دارد که باید بپردازند .

پس از گردش در آنجا ساعت یازده و نیم برای ملاقات آقای فروهر بسفارت ایران رفتیم ، محل این سفارت اجاره است و در خیابان مشجر و باصفائی بنام الفن - اشتراس<sup>۳</sup> واقع است ، موقع ورود معلوم شد که آقای فروهر بژنو رفته‌اند و تا روز بعد

۱- Hospes

۲- Hélicoptère

۳- Elfen Strass

مراجعت نخواهند کرد ، لذا نزد آقای دکتر نصیری رفتیم ، آقای هرمز قریب مستشار سفارت نیز در آنجا بودند و آشنائی حاصل شد و خواهش کردند که برای ساعت سه بعد از ظهر بیایند و با اتوبوس خود ما را بگردش ببرند، ساعت ۱۲ با آقای دکتر نصیری بمنزل ایشان که قبلاً اطلاع داشته و خواهش کرده بودند نهار در منزل ایشان صرف شود رفتیم .

ساعت سه بعد از ظهر آقای قریب بمنزل ایشان آمده و باتفاق ایشان و آقای دکتر نصیری برای گردش رفتیم، ابتدا بکنار رودخانه که در داخل درّه وخیلی گود است و درعین حال باصفا رفتیم، در ساحل آن باغ حیوانات واقع شده که اقسام مختلفه پرندگان و بعضی حیوانات وحشی و امثال آنها وجود داشت، ولی درندگان و ماهیها و بسیاری از حیوانات دیگر در آنجا وجود نداشت و خیلی مختصر بود، پس از گردش در آنجا و توقف مختصری برای استراحت مجدد با اتوبوس در شهر بگردش پرداخته ساعت پنج بعد از ظهر بایستگاه رفتیم .

ساعت پنج و ده دقیقه از برن بطرف زوریخ حرکت کردیم ،

فاصله بین این دو شهر ۱۲۲ کیلومتر است، ساعت شش و پنج

دقیقه وارد آلتن<sup>۲</sup> و پس از دو دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت

شش و ۳۹ دقیقه وارد ویلدگ<sup>۲</sup> شدیم و از آنجا حرکت و ساعت شش و ۸۰ دقیقه وارد

بروگ<sup>۴</sup> و پس از دو دقیقه توقف حرکت و ساعت هفت وارد شهر بادن<sup>۵</sup> شد و یک دقیقه توقف نمود و ساعت هفت و ۱۸ دقیقه وارد زوریخ شد .

شهر زوریخ در شمال سوئیس واقع شده و از شهرهای زیبا و پرجمعیت آن مملکت

میباشد و مردم آن بزبان آلمانی تکلم میکنند، دریاچه ای هم بنام دریاچه زوریخ در کنار این شهر واقع شده که قسمتی از آن در داخل شهر قرار گرفته و بعضی عمارت های

۱- Zuriche

۲- Olten

۳- Wildegg

۴- Brugg

۵- Baden

آن در قسمتی از اطراف آن واقع شده و در آن کشتی رانی هم میشود و این دریاچه برزیبائی آن افزوده است، زوریخ بزرگترین شهرهای سوئیس و جمعیت آن طبق آمار سال ۱۹۰۰ میلادی ۳۵۸۰۰۰ نفر و جمعیت کانتن آن ۷۲۵۷۳۵ نفر است.

موقع ورود خانم پیرزنی که از آشنایان آقای مصداقی بود و قبلاً باوتلفن نموده بودند در ایستگاه حاضر بود و ما را بمحلی که تهیه دیده بود راهنمایی نمود و بهمراهی او بهتل سن پتیر<sup>۱</sup> که در پارادپلاتز<sup>۲</sup> واقع است رفتیم، اثاثیه را در اطاقی که معین شده بود گذاشته، سپس بهمراهی او برای شام بمنزل او رفتیم، پس از صرف شام و خواندن نماز برای گردش بکنار دریاچه رفته و بعداً بهتل مراجعت نمودیم.

صبح ساعت هفت بیرون آمده و قدری در ساحل دریاچه و خیابانها بگردش پرداخته و سپس با تراموای خط هشت از ساحل بداخل شهر رفته و سپس با تراموای دیگری بطرف قله کوه حرکت کردیم، این تراموا از جاده پریپچ و خم از وسط جنگلهای انبوه ببالای کوه که خیلی مرتفع است میروند و بالای آن خیلی منظره زیبائی دارد و تمام اطراف شهر زوریخ پیداست و در قله کلیسیائی نیز میباشد، و پایین تر از آن رستورانی است و ما برای رفع خستگی در آنجا قدری توقف کردیم، سپس با تراموا بشهر مراجعت نمودیم و ساعت ده و نیم از ساحل دریاچه با تراموای خط پنج برای تماشای باغ وحش که در دامنه کوه وانتهای شهر میباشد رفتیم.

درین باغ که کوهستانی و روبقله بالامیروند بیشتر حیوانات وجود دارد، از جمله اقسام مختلفه ماهیها و حیوانات آبی از قبیل نهنگ کوچک موجود است ولی سگ آبی و گاو آبی و فیل آبی وجود ندارد، سیمونهای مختلف نیز جلب نظر تماشا کنندگان را مینماید که بواسطه بازیهای خود باعث تفریح و خنده آنان میگردد، شیر و پلنگ و ببر نیز وجود دارد، همچنین اقسام مختلفه آهو و حیوانات کوهی و گورخر و اسبهای کوچک در آنجا دیده میشود، اقسام پرندگان هم در آنجا زیاد است، فیل و زرافه نیز در آن باغ دیده میشود، شتر هم در آنجا موجود است که چون در اروپا ذرخارج کم بلکه شاید

وجود نداشته باشد، از اینرو در آنجا عده زیادی از اهالی آنجا در اطراف آن برای تماشای مجتمع بودند و بهمان اندازه که فیل برای ماتماشائیسست شتر برای آنان همانطور بنظر میرسد .

پس از گردش در باغ و دیدن حیوانات مختلفه ساعت یک بعد از ظهر بیرون آمده و در رستورانی که در خارج باغ بود نهار خوردیم و بعداً قدری در شهر گردش نموده و چون بواسطه اینکه کسالت ایشان کاملاً مرتفع نشده بود ناراحت بودیم ، لذا توقف بیشتری نکرده و ساعت پنج و ده دقیقه از زوریخ حرکت کردیم و درین مرتبه بجای آنکه از برن بر گردیم قطار بین<sup>۱</sup> را سوار شده و از آنرا بژنو مراجعت نمودیم . ساعت پنج و ۲۷ دقیقه وارد بادن شده پس از یک دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت پنج و ۵ دقیقه وارد آروشد و پس از دو دقیقه توقف حرکت و ساعت شش و سه دقیقه وارد التن شدیم و ۲ دقیقه توقف کرد و ساعت هفت و ۸ دقیقه وارد بین<sup>۲</sup> که یکی از مراکز مهم ساعت سازی سوئیس و ساعت<sup>۳</sup> امگا در آنجا ساخته میشود شدیم و چهار دقیقه توقف نمود، از آنجا که حرکت کردیم در کنار دریاچه ای که بنام دریاچه بین<sup>۴</sup> موسوم است حرکت میکردیم، این دریاچه نیز بسیار زیبا است و در وسط آن جزیره ایست که تمام آن جنگل و مشجر است و نام آن جزیره سن پیر است و مدتی ژان ژاک روسو دانشمند معروف فرانسوی در آن سکونت داشته است ، فقط یک هتل در آنجا موجود است، ولی سکنه ندارد .

ساعت هفت و ۲ دقیقه وارد توان<sup>۵</sup> که در ساحل دریاچه بود شدیم، پس از آن در ساعت هفت و ۴ دقیقه وارد نوشاتل<sup>۶</sup> که آن نیز شهر بزرگی است و یکی از مراکز ساعت سازی سوئیس است شدیم و این شهر در ساحل دریاچه ای که بهمین نام میباشد واقع شده است چهار دقیقه توقف کرد و ساعت هشت و ربع وارد ایوردون<sup>۷</sup> شد،

۱ — Bienne

۲ — Solothurne

۳ — Tovann

۴ — Neuchatel

۵ — Yverdon



پس از دو دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت هشت و .۵ دقیقه وارد لوزان شد، ساعت نه حرکت کرد و ساعت نه و نیم وارد نیون و ساعت نه و .۵ دقیقه وارد ژنو شد .

پس از ورود مستقیماً حضور حضرت ایشان رسیده و بحمدالله حالشان خیلی بهتر و در آنروزهم چند قدمی حرکت کرده بودند، روز بعد چون حالشان بحمدالله بهتر شده و حرکت نزدیک شده بود ، با آقای حسینعلی مصداقی دستور فرمودند که بپاریس حرکت نموده و مقدمات حرکت خود را بایران فراهم نمایند و آقای حاج مهدی آقاملک صالحی هم که کارهای تجارتی در آنجا داشتند با ایشان حرکت کنند، ایشان از اول ورود خود اصرار و تقاضا داشتند که هر طور بیست ولو برای چند روزی حضرت ایشان مسافرتی بپاریس نمایند ، ولی فرمودند مسافرت خیلی بطول انجامیده و از طرفی ضعف زیاد مانع حرکت زیاد است و باید در هر جا باشم استراحت کنم، لذا قبول نفرمودند و حتی شیخ مصطفی شیخ طریقه شاذلیه در پاریس بارها از حضورشان استدعا کرده بود، ولی در آخر بهمن نظر قبول نفرمودند، بعداً آقای مصداقی اصرار کردند حال که خودشان نمیتوانند و آقای حاج ملک صالحی هم عازم هستند اجازه بفرمائید که نگارنده از پاریس دیدن کند . ایشان در ابتدا جوابی نفرمودند و نگارنده هم چون جواب نفرمودند مائل نبودم که مجدد عرض کنند ، ولی آقایان بواسطه علاقه شدیدی که بهمراهی من داشتند ، مجدد عرض کردند ، بخصوص آقای ابوالحسن مصداقی حضورشان اصرار داشتند که نگارنده هم پاریس را به بینم و بالاخره ظهر چهارشنبه چهارروز اجازه حرکت فرمودند و نگارنده همانموقع با آقای دکتر حافظی باداره شهربانی رفته و ویزای ورود مجدد بژنو را گرفته و بعداً بقونسولگری فرانسه رفته و ویزای فرانسه را گرفتم، سپس بلیت طیاره تهیه نموده و ساعت ده و نیم پس از ظهر با آقای حسینعلی مصداقی و آقای حاج ملک صالحی از ژنو حرکت و یکریع پس از نیم شب وارد فرودگاه ارلی<sup>۱</sup> در پاریس شدیم، این فرودگاه در زمان جنگ اول جهانی توسط امریکائیان ساخته شد و پیش از جنگ دوم یک میدان فرودگاه معمولی بیش نبود، در زمان جنگ دوم جهانی توسط

آلمانها وسعت داده شد و برای فرود آمدن همه قسم هواپیما مجهز گردید ، پس از جنگ هم از طرف خود فرانسویها بزرگتر شد و تکمیل گردید و امروز از بزرگترین فرودگاههای اروپا است و فاصله آن تا پاریس ۱۰/۵۰۰ کیلومتر است .

قریب نیم ساعت در آنجا توقف نموده و گذرنامه و اثاثیه را پاریس<sup>۱</sup> رسیدگی کردند ، سپس از آنجا بطرف شهر حرکت کردیم . در گاراژ اتومبیلهای فرودگاه آقای شیخ مصطفی رئیس طریقه شاذلیه و دفتردار آقای مصداقی برای پیشواز آمده بودند ، سپس با آنها بطرف هتل اکروپلیس هتل<sup>۲</sup> واقع در خیابان سنت ژرمن<sup>۳</sup> که از خیابانهای متوسط شهر و مشجر میباشد و خود هتل نیز از هتلهای درجه متوسط و خیلی تمیز و باروح است رفتیم .

پاریس<sup>۴</sup> از بزرگترین شهرهای دنیا محسوب و پلایتخت مملکت فرانسه و از حیث قدمت نیز دارای اهمیت زیادی است زیرا بنای آن مربوط بقبل از میلاد است و چون یک قسمتی از آن باتلاقی بوده ، ازینرو در ابتدا بهمان نام باتلاق که در لاتن ، لوتی<sup>۵</sup> نامیده میشود آنرا لوتتیا می گفتند ولی اهالی آن قبائلی بودند که آنها را پاریزی<sup>۶</sup> مینامیدند ، ازینرو بعداً بتدریج آنجا را پاریس بنام همان قبائل نامیدند .

اولین مرتبه که نام پاریس در تاریخ مذکور است مربوط بزمان سلطنت سزار در روم میباشد که در سال ۵۳ قبل از میلاد سزار امپراطور روم بدانجا حمله کرد و پس از جنگ طولانی بر آنها غلبه کرده و آنجا را تحت نفوذ خود در آورد که معلوم میشود این شهر در آن تاریخ نیز دارای اهمیتی بوده است .

پاریس دارای ۴۸ درجه و ۵ دقیقه و ۱ ثانیه عرض جغرافیائی و ۲ درجه و

۱- Paris

۲- Acropolis Hôtel

۳- 31 Rue de quai 160 Boulevard Saint Germain

۴- یادداشتهای مربوط پاریس از روی کتاب راهنمای پاریس چاپ ۱۹۴۹ و از انتشارات

کتابخانه هاشت (Hachette) و لاروس ترجمه و خلاصه شده است .

۵- Lutetic

۶- Parisie

۲ دقیقه و ۱۴ ثانیه طول نسبت بخط نصف النهار کرنویچ میباشد.

ارتفاع آن در نقاط مختلفه شهر فرق میکنند، مثلاً اطراف رودسن در حدود ۳۶ متر و اطراف بل ویل<sup>۱</sup> ۱۱۵ متر و تپه‌های مونت مارت<sup>۲</sup> ۱۱۰ متر ارتفاع دارد. این شهر در دوطرف رودخانه سن<sup>۳</sup> بنا شده و این رودخانه از طرف جنوب غربی وارد شهر شده و دو قسمت میشود و جزیره سن لوئی<sup>۴</sup> و سیته<sup>۴</sup> را تشکیل میدهد و بعداً در جنوب شرقی از شهر خارج میشود.

مساحت پاریس در سال ۱۸۴۰ میلادی تا ۱۸۴۴ که حدود آن مشخص شد در حدود ۷۸۰۲ هکتار بوده ولی از ۱۹۱۹ که آن حدود بهم خورد، مساحت آن به ۱۰/۵۱۶ هکتار رسیده و اکنون محیط شهر قریب ۳۶ کیلومتر و طول شرقی و غربی آن ۱۲ کیلومتر و عرض شمالی و جنوبی آن ۹ کیلومتر میباشد و قریب ۱۱۱۳ کیلومتر طول معابر و خیابانهای آنست.

جمعیت آن در سال ۱۸۰۱ میلادی ۴۷۷۵۶ نفر بوده ولی عده نفوس آن مرتب روی در تزايد بوده است و در سال ۱۸۶۲ به ۱/۶۹۶/۱۴۱ نفر رسیده و در سال ۱۹۲۱ جمعیت آن با حومه ۲/۹۰۶/۴۷۲ نفر و در سال ۱۹۴۹ میلادی به ۴/۷۷۵/۷۱۱ نفر بوده است و این جمعیت مطابق جمعیت تمام سوئیس و بیشتر از جمعیت تمام نروژ و پس از لندن بزرگترین شهرهای اروپا و از حیث قدمت پس از رم از سایر شهرهای اروپا مقدم است.

پاریس از آزادترین شهرها محسوب و فرق مختلفه از همه جهت آزادی کامل دارند، ازینرو علاقه مندان بدینانت از هر دین که باشند مسلم یا مسیحی یا یهودی بانهایت آزادی در معابد خود بعبادت مشغول، و بیدینان نیز آزادی دارند و وسائل تعیش و تفریح برای آنها مهیاست.

این شهر بزرگ دارای باغها و گردشگاههای زیاد و موزه‌های متنوع و معابد

۱- Bellville

۲- Mont-martre

۳- La Seine

۴- Saint Louis et Cité

مختلفه و کتابخانه های بزرگ و آثار تاریخی بی شماریست و در ۶۲۶ کیلومتری شمال غربی ژنو واقع است.

نگارنده هر چند تمام شهر را کاملاً ندیدم و گردش من کامل نبود ولی بعضی قسمتهای مهم که دیدم تذکر میدهم.

صبح روز چهارشنبه ساعت نه برای دیدن کلیسای نتردام که  
**کلیسای نتردام**  
 از مهمترین و قدیمیترین کلیسیاهای پاریس است رفتیم، پاریس  
 دارای ۱۴۰ کلیسیا است که این کلیسیا از مهمترین آنها میباشد.

این کلیسیا در جزیره سیتیه قرار دارد و در اوائل میلاد معبد بت پرستان بوده تا آنکه در دوره سلطنت مرووانژیان<sup>۲</sup> که از دومین سلسله سلاطین پاریس بوده و از ۴۲۸ تا ۵۱۱ میلادی سلطنت کردند تبدیل بکلیسیا شد، و این کلیسیا بهمان ترتیب باقی ماند تا آنکه در سال ۱۱۶۳ زمان سلطنت لوئی هفتم که از ۱۱۳۷ تا ۱۱۸۰ سلطنت کرد بنام کلیسای نتردام روی همان کلیسای سابق که روبرو خرابی گذاشته بود شروع و اولین سنگ بنای آن توسط پاپ الکساندر سوم گذارده شد.

بعداً نیز فیلیپ اگوست که از ۱۱۸۰ تا ۱۲۲۳ سلطنت کرد و از پادشاهان بزرگ فرانسه بود بنای آنرا ادامه داد و در سال ۱۲۳۰ در زمان سلطنت لوئی نهم ظاهر بنای آن خاتمه یافت ولی تکمیل آن تا ۱۳۳۰ طول کشید.

این کلیسیا از مهمترین شاهکارهای صنعت قرون وسطی و دارای عظمت زیادی است، طول آن ۱۳۰ متر و عرض آن ۴۸ متر و ارتفاع برج آن ۶۹ متر و ارتفاع سقف آن ۳۰ متر است.

در سال ۱۷۷۱ و ۱۷۸۹ که در فرانسه انقلاب و هرج و مرج بود، این کلیسیا نیز از آسیب مصون نماند و مورد تاخت و تاز و غارت و خرابی واقع گردید و مجدد از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۶۴ ساختمان آن تکمیل و تعمیر شد.

دارای چندین در است که درب اصلی آن روبرو طرف مغرب باز میشود و دارای

جلوخوانی است و بسه طبقه تقسیم میشود و ارتفاع آن ۶۹ متر است و ارتفاع درب بزرگ ۷ متر است، درب دیگر آن موسوم بدرب سن آن<sup>۱</sup> از سنگهای حجاری شده بزرگ بین ۱۱۶۳ و ۱۱۷۰ ساخته شده، و دیگر از درهای آن درب جنوبی است که درب سن اتین<sup>۲</sup> نامیده میشود و در تاریخ ۱۲۵۷ ساختمان آن شروع شده، درب شمالی آن نیز که درب کلوآتر<sup>۳</sup> نامیده میشود در همان تاریخ بنا شده است، دربهای دیگری نیز که کوچکتر است دارد که در ادوار مختلفه بنا شده است.

داخل کلیسیا دارای سالن خیلی وسیع طولی است و در اطراف آن غرفه های زیادی بنا شده که هریک از آنها دارای محراب میباشد و خود کلیسیا در روبروی درب غربی محراب بزرگی دارد که کشیش در آنجا بانجام مراسم مذهبی اشتغال میورزد. موقعی که ما بدانجا رفتیم در بعض غرفه ها چند نفری نشسته و کشیش برای آنها وعظ میکرد، در محراب اصلی کلیسیا نیز یک نفر مشغول وعظ بود و جمعی گوش میدادند، کسانی هم برای زیارت میآمدند و دعائی میخواندند و بعداً مراجعت میکردند. تاریخ این کلیسیا خیلی مفصل و مهم است و از حدود این یادداشتهای که مختصر است خارج میباشد.

از آنجا که بیرون آمدیم برای دیدن برج ایفل که از شاهکارهای  
**برج ایفل<sup>۴</sup>**  
 صنعت و بسیار تماشائی و دیدنی است رفتیم.

این برج توسط مهندس ایفل مهندس صنعتی و ساختمان کارخانه (۱۹۲۳ -  
 ۱۸۳۲) در میدان شامپ دو مارس<sup>۵</sup> ساخته شده و روبروی کاخ شایو<sup>۶</sup> واقع است.  
 این برج سومین عمارت مرتفع جهان است و مرتفعترین عمارت دنیا عمارت  
 امپیر استات<sup>۷</sup> میباشد که ۳۷۵ متر ارتفاع دارد و پس از آن عمارت گرایسلر بوئیلدینگ<sup>۸</sup>

۱- Saint Anne

۲- Saint Etienne

۳- Cloitre

۴- Tour Eiffel

۵- Champs de mars

۶- Palais de Chaillot

۷- Empir State

۸- Ghrysler Building

که ۳۱۳ متر ارتفاع آن میباشد و هر دو در نیویورک میباشد .  
 سومین عمارت مرتفع جهان برج ایفل است که ۳۰۰ متر ارتفاع دارد و دارای سه طبقه است؛ طبقه اول ۵۷ متر و دوم ۱۱۰ متر و سوم ۲۷۴ متر از سطح زمین ارتفاع آنست و قسمت بالای آن هم که فقط برای تعمیرات و اصلاحات از آن بالاسیروند ۲ متر است .

این برج در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۷ شروع و در ۳۱ مارس ۱۸۸۹ خاتمه یافت ، وزن آن ۷ میلیون کیلوگرم و از ۱۲ هزار قطعه فلز تشکیل شده و بوسیله دو میلیون و نیم میخ که وزن آنها ۴ هزار کیلوگرم میباشد مربوط و وصل شده است .

هریک از پایه های آن در چهار ردیف از فلز ساخته شده که سطح آنها ۲ متر است و این پایه های فلزی در عمق هم برای استحکام چندین متر فرورفته و پایه های آنها را در زمین خیلی محکم ساخته اند و از همه جهت لوازم دقت در آن بعمل آمده است .

اولین کسی که بالای آن رفت ادوارد هفتم پادشاه انگلیس پسر ملکه ویکتوریا بود (۱۸۹۱-۱۸۴۱) که در آن موقع پرنس دوگال<sup>۱</sup> بود که با فامیل خود در دهم ژوئن ۱۸۸۹ بالای برج رفته و کتاب طلائی آنرا در صفحه اول امضاء نمود .

در زیر برج در پایین ستون مجسمه نیم تنه ایفل در سال ۱۹۳۰ توسط بوردل<sup>۲</sup> نصب شد ، بالای برج در هوای صاف و روشن تساحود ۹ کیلومتر اطراف پاریس دیده میشود .

این برج دارای نورافکنهای خیلی قوی است که شبها نور افشانی نموده و اطراف خود را تا مساحت زیادی روشن میکند .

بالا رفتن برج هم توسط پله و هم بوسیله آسانسور ممکن است ، در وسط یکی از ستونها محلی برای فروش بلیت که برای طبقه اول ۷ فرانک<sup>۳</sup> و برای طبقه دوم

۱- در سال ۱۹۰۱ سلطنت رسید .

۲- Bourdelle

۳- در آن موقع هر صد فرانک فرانسه در حدود ۲۰ ریال ایران ارزش داشت .

۱۱. فرانک و برای طبقه سوم . ۱۰ فرانک میباشد .

پس از آن چندپله بالا میرویم تا بمحل آسانسور میرسیم، این آسانسور تا طبقه اول مستقیم بالا نمی‌رود ، بلکه مطابق همان ستونها که از پایین بی‌لا شکل مخروط میباشد، روی پایه حرکت میکند و از آنجا آسانسور عوض شده و باید آسانسور دیگری سوار شد و این آسانسور مستقیم در وسط آبنمای برج که حکم پنجره را دارد و تمام اطراف دیده میشود حرکت میکند، درین راه از آن نیز باید خارج شده و در آسانسور دیگری که قویتر است نشست و بالا رفت و در هر یک از سه طبقه رستوران و فروشگاهائی برای فروش اشیائی که شکل برج را در آن یادگاری تهیه کرده‌اند موجود است و در طبقه سوم دوربینهای خیلی قوی هم برای تماشای اطراف پاریس از طرف بعضی نصب شده که وجهی میگیرند و سیاحان با دوربین اطراف را تماشا میکنند .

در مقابل برج ایفل کاخ شایو واقع شده که در سال ۱۹۳۷  
برای نمایشگاه در جای کاخ باستانی 'تروکادرو' و روی  
پایه‌های آن بنا شده و از دو قسمت منحنی که هر یک ۱۹۵ متر

کاخ  
شایو'

و بین دو ساختمان گنبدی شکل (کلاه‌فرنگی) قرار گرفته تشکیل شده‌است، بین این دو قسمت در سر در عمارت راهروی است که مشرف بر میدان و دارای منظره خوبی است و به مهابتی منتهی میشود که زیر آن سالن تئاتر است .

کاخ تروکادرو در سال ۱۸۷۸ با عجله موقتاً برای نمایشگاه ساخته شد .  
در سالن تئاتر همین کاخ بوده که ژنرال دوگل اولین نطق سیاسی خود را پس  
از آزادی پاریس در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ ایراد کرد .

این کاخ در سال ۱۹۴۸ بطور موقت برای اجتماع نمایندگان سازمان ملل  
متفق و جادادن سی دسته از هیئتهای نمایندگی ملل دنیا اختصاص داده شد و این  
دوره از ۲۱ سپتامبر تا ۱ دسامبر طول کشید و در آن مدت تمام وسائل آسایش و استراحت  
نمایندگان جهان درین کاخ با عظمت که از بزرگترین کاخهای جهان است مهیا گردیده

بود که از هیچ جهت ولو برای خرید آنچه بخواهند احتیاج برفتن خارج نداشته باشند که شرح آن مفصلاً<sup>۱</sup> درجراید آن روز نوشته شده بود .

عصر برای دیدن مترو و خیابان شانزلیزه بیرون رفتیم ، مترو از

مترو<sup>۱</sup> دیدنی ترین چیزهای پاریس و مخفف کلمه متروپولیتن<sup>۲</sup> است

که بمعنی راه آهن زیرزمینی است ، اولین مترو توسط یکنفر

فرانسوی بنام مسیولویا در سال ۱۸۴۲ در نیویورک ساخته شد و یکسال بعد اولین خط

نیویورک شروع بکار کرد، در سال ۱۸۶۰ نیز لندن ب فکر ایجاد مترو افتاد ، بعداً در

پاریس شروع بساختن آن شد، در مسکونیز بدستور استالین ساختمان مترو شروع و

انجام گردید که اکنون بطوریکه میگویند زیباترین متروهای جهان است .

راه آهن زیرزمینی پاریس در آخر سال ۱۸۹۸ شروع<sup>۳</sup> بساختن شد و در ۱۹۰۰

ژوئیه ۱۹۰۰ نخستین خط آن از پرت مایو<sup>۴</sup> به پرت ونسن<sup>۵</sup> افتتاح شد و در آن موقع ۱۳

کیلومتر خط آهن زیرزمینی بود و بتدریج زیاد شد بطوریکه در سال ۱۹۰۵ سی و دو

کیلومتر و در ۱۹۱۰ هفتاد و پنج کیلومتر و در ۱۹۲۰ نود و پنج کیلومتر و در ۱۹۳۰

صد و هفده کیلومتر و در سال ۱۹۴۰ صد و پنجاه و نه کیلومتر و در ۱۹۴۱ صد و شصت و پنج

کیلومتر طول خط آهن زیر زمینی بود و اکنون ۱۴ خط و ۳۴۱ ایستگاه دارد و در

تمام شهر پاریس خطوط آن دایر و میتوان بنقاط مختلفه شهر رفت .

این خط تماماً در زیر زمین کشیده شده و چندین متر عمق دارد و حکم دخمه های

خیلی محکم دارد که در فرانسه کاتا کومب<sup>۶</sup> گویند و تمام مسیر آن با سنگ و

بتون آرمه ساخته و مستحکم شده و شکل تونل را دارد ، ایستگاههای آن خیلی مجهز

و وسیع ساخته شده و در هر ۵۰ متر تقریباً یک ایستگاه می باشد و در هر ایستگاه صندلیها

۱- Metro

۲- Metropolitaine

۳- رجوع بکتاب راهنمای پاریس (گید) بفرانسه چاپ ۱۹۴۹ ص LXXIX و صفحه 362 .

۴- La porte Maillot

۵- La porte Vincenne

۶- Catacombe



و نیمکتهائی برای مسافرین واستراحت آنان تهیه شده و چراغهای قوی آنها را روشن میکند، خود خط آهن هم با برق داخلی شهر کار میکند و هر جا دوخط است یکی برای آمدن قطار و دیگری برای رفتن و در هر سه دقیقه از هر طرف یک قطار بانهایت سرعت میآید و هر قطار دارای چندین اطاق و همه آنها مملو از جمعیت است و در هر ایستگاه قدری توقف میکند که اگر مسافری باشد سوار شود، یا اگر از مسافرین خواستند پیاده شوند بتوانند، و نام آن ایستگاه هم با خط درشت در چند جای آن روی تابلو نوشته شده است، و همچنین نام تمام ایستگاهها در روی یک ورقه بالای هر اطاق واگون نوشته و الصاق شده که مسافرین مطلع باشند و اطاقهای آن نیز دارای دودرجه است و هر قطار دارای چهارالی پنج واگون است که یکی درجه اول و بقیه درجه دوم هستند. برای پایین رفتن بطرف ایستگاه در بالای خیابان نزدیک هر ایستگاه یا چند ایستگاه خطوط مختلفه که نزدیک یکدیگر هستند پله هائی دیده میشود که بالای آن تابلویی نوشته شده «مترو» از آنجا باید پایین رفت و درمداخل ایستگاه بلیت گرفت، این بلیت برای هر اندازه مسافت که مسافر بخواهد سوار شود تا موقعیکه از ایستگاهی بالا نیامده کفایت میکند و چون هر بلیتی تا دومرتبه که کنترل شود میتواند از آن استفاده نمود و در دفعه اول فقط یکمرتبه کنترل شده، ازینرو برای یکبار دیگر هم میتواند از آن بلیت استفاده کند، کشیدن سیگار در برخی از واگنهای پاریس ممنوع است و موقعیکه قطار بایستگاه میرسد درهای ایستگاه بخودی خود بسته میشود، ولی هنگام پیاده شدن از آنها باید خود مسافرین درها را باز کنند.

این راه آهن دارای چند خط است که از نقاط مختلفه شهر عبور میکند و اگر مسافری بخواهد از نقطه ای بنقطه دیگری که در مسیر این خط آهن نیست عبور کند از روی تابلویی که در محل درب ورودی نصب شده و خطوط را معین می کند میتواند بفهمد که در کدام ایستگاه باید ازین خط پیاده شده و سوار ترن دیگری بشود، و این تابلو هم برقی است و هر جا را خواسته باشند روی دکمه ای که نام آنجا را دارد فشار میدهند و برق روشن شده خط سیر اورانشان میدهد، موقعیکه بخواهد خط آهن دیگری

سوار شود و در ایستگاهی که باید جدا شود پیاده میشود، و از آنجا پله هائی موجود است که ازین پله ها بالا رفته و نرسیده بروی خیابان در همان زیرزمین از نقطه دیگری پایین رفته و وارد ایستگاه دیگری میشود که خط دیگری از آن عبور میکند، و این خط یا بلندتر از آن خط اولی یا پایین تر از آنست تا بتواند از نقطه مخالف آن عبور نماید و تقاطع نکند و در بعض جاها این پله ها برقی است که روی آن میایستند و خودش بوسیله برق حرکت کرده و شخص را بطرف بالا میبرد .

پس خط آهن زیر زمینی نیز دارای چند طبقه میباشد و در تهیه و تکمیل آن زحمت زیادی کشیده اند که از همه جهت قابل تحسین است و بقدری مرتب و منظم و زیبا است که برای ما که نخستین بار بود خیلی تماشائی و جالب بود .

ما در نزدیک هتل خود در خیابان سن ژرمن سوار شده و در یکی

شانزلیزه<sup>۱</sup> از ایستگاههای زیر خیابان شانزلیزه پیاده شدیم و بان خیابان

بالا رفتیم، این خیابان بهترین خیابانهای شهر و خیلی وسیع

و زیبا و شبیه بخوبان چهارباغ اصفهان است، معنی شانزلیزه هم «مزرعه های بهشت» یا «مزرعه های مطبوع و دلنشین» میباشد، دارای دو قسمت برای سواره ها و سه قسمت پیاده رو میباشد، یعنی در دو طرف خیابان پیاده رو بعداً سواره رو و در وسط نیز جای پیاده رو است و دو طرف دارای اشجار است، بین میدان کمکورد<sup>۲</sup> و طاق تریومف واقع شده است .

این خیابان در نیمه قرن ۱۷ هنوز وجود نداشته و محل زراعت بوده و فقط در سال ۱۶۱۶ ماری دومدیسسی<sup>۳</sup> سه ردیف درخت کاشت و از سال ۱۶۶۷ درخت کاری در اطراف آن برای گردش توسعه یافت و نام گراند کور<sup>۴</sup> که بمعنی گردشگاه مشجر بزرگ است بخود گرفت و بعداً شانزلیزه نامیده شد، ولی از نظر آبادی اهمیتی نداشت، و بتدریج ساختمانهایی در اطراف آن ساخته شد و حتی در سال ۱۸۰۰ یعنی پس از

۱- Champs Elysées

۲- Mari de Medici

۳- La place de la Concorde

۴- Grand - Cours

یکقرن ونیم فقط شش ساختمان در اطراف آن بود که از قدیمترین آنها هتل دو ماسا<sup>۱</sup> بود که در ۱۷۸۴ ساخته شده بود و نخستین جنگی که بخاطر دارد ۱۸۱۸ بوده است، ولی بتدریج اهمیت زیادی پیدا کرد و عمارات سلطنتی و بعداً بعض عمارات دولتی و مؤسسات مهم دیگر در آنجا ساخته شد و روز بروز براهمیت آن افزوده گردید تا آنکه امروز مهمترین و زیباترین خیابان شهر و مرکز شهر پاریس میباشد.

طول این خیابان ۱۸۸۰ متر است و عریض ترین خیابانهای شهر و در اطراف آن کاخهای تاریخی زیاد و هتلهای بسیار و مؤسسات تجارتمی مهم است.

از جمله در انتهای آن طاق نصرت با عظمت تریومف<sup>۲</sup> یعنی طاق فتح و فیروزی قرار گرفته که مظهر عظمت و قدرت و افتخار فرانسه و مورد تعظیم و احترام آنها میباشد.

طاق نصرت و  
قبر سرباز گمنام

این طاق در وسط میدانی بنام اتوال<sup>۳</sup> که ۱۲۰ متر شعاع آنست و ۱۲ خیابان بدان منتهی میشود، روی یک بلندی با افتخار فتح قشون فرانسه ساخته شده است.

ابتدای شروع بساختمان در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۸۰۶ بدستور ناپلئون بوده و تا سال ۱۸۱۴ فقط قریب شش متر از روی خاک بالا آمده بود و در ۱۸۲۵ مجدد ساختمان آن شروع شد و در زمان لوئی فیلیپ در سال ۱۸۳۶ خاتمه یافت و در ۲۹ ژوئیه همانسال افتتاح شد.

ارتفاع آن ۴۹/۵۵ متر و عرض آن ۴۴/۸۲ متر و ضخامت آن ۲۲/۱۰ متر میباشد.

و روی این طاق تصویرهای بسیاری از رجال فرانسه و نام بسیاری از ژنرالهای جنگهای فرانسه نوشته شده و بطور خلاصه این طاق مظهر افتخار و فداکاری فرانسویانست.

۱- L'hôtel de massa

۲- L'arc de Triomphe

۳- L'Etoile

این طاق پس از جنگ بین الملل اول نیز افتخار دیگری پیدا کرد و آن موقعی بود که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۹ نمایندگان گناباد آرتشهای فاتح با کمال تبختر و جلال در زیر این طاق رژه رفتند و بعداً نیز قبرسرباز گنماد در آنجا ایجاد شد.

نظریه ایجاد قبرسرباز گنماد در سال ۱۹۱۶ که هنگام نخستین جنگ جهانی بود، در فرانسه بوسیلهٔ عدهٔ بسیاری از رجال و شخصیت‌های بزرگ کشور بوجود آمد، زیرا چون در آن جنگ در

### قبر سرباز گنماد

چند جبهه جنگ شروع شده بود و بین وطنخواهان کشورهای وارد در جنگ اختلاف بود که اولین کشته از کدام ملت و مملکت بوده و چون تمیز آن بهیچوجه میسر نبود، در فرانسه پیشنهاد کردند برای تشویق سربازان فرانسوی داخل جبهه محلی بنام سرباز گنماد در نظر بگیرند که مظهر فداکاری و شهامت و حریت و سایر صفات حمیده بوده باشد، و نمایندهٔ نخستین کشته در راه وطن نیز باشد و از این نظرها مورد احترام قرار گیرد.

این موضوع در سال ۱۹۱۹ در مجلس شورای ملی مطرح و تصویب شد که مقبرهٔ سرباز گنماد در پانتئون<sup>۲</sup> که مدفن مشاهیر و فلاسفه بزرگ فرانسه در پاریس میباشد قرار داده شود، ولی این قانون از نظر اینکه نام سرباز گنماد در آنجا در مقابل نام دیگران شهرت نخواهد یافت و گنماد خواهد ماند و فراموش خواهد شد بمرحلهٔ عمل وارد نشد.

در هشتم نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس تصویب شد که محل قبر در زیر طاق نصرت اتوال (ستاره) قرار داده شود، ازینرو طبق آن قانون جسد هشت سرباز گنماد را از چندین شهر مختلف بشهر وردن<sup>۳</sup> آورده و در یک کلیسیا گذاردند، روز بعد یکی از آنها را بطور ناشناس انتخاب کرده و در یازدهم نوامبر ۱۹۲۰ آنرا بنام جسد سرباز گنماد که در فرانسه کشته شده با تشریفات مفصلی در زیر طاق بزرگ قرار دادند و در آنجا

۱- Le Tombeau du Soldat inconnu ۲- Panthéon

۳- Verdum

روی حاشیۀ برنزی نوشته شد: «درینجایک سرباز فرانسوی که در راه میهن جان داده آرمیده است ۱۹۱۸-۱۹۱۴» سپس لولۀ گاز شهر را تا آنجا امتداد داده و بنام شعلۀ یادگار آنها روشن کردند، و تصمیم گرفتند که آنها همیشه روشن داشته و نگذارند خاموش شود که نشانی آتش عشق بمیهن است که هیچگاه در دل هیچ فرد وطن پرست خاموش نمیشود و بتدریج ساختمان آن تکمیل گردید، و پس از اتمام ساختمان در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ مراسم رسمی عزاداری و دفن با حضور هیئت دولت فرانسه و مارشالهای فرانسوی و نخست وزیر انگلستان بعمل آمد و از آن بعد این محل نزد مردم فرانسه مقدّس و مورد احترام و تعظیم عمومی و مظهر ملیّت واقع شد، و امروزه علاوه بر جنبۀ ملیّ و وطنی یک حالت نیمه مذهبی بخود گرفته است، بطوریکه جنازۀ مارشال فوش<sup>۱</sup> را که در ۲۴ مارس ۱۹۲۹ درگذشت و جسد مارشال ژوفر<sup>۲</sup> که در ششم ژانویه ۱۹۳۱ از دنیا رفت و ژنرال لکلرک<sup>۳</sup> که در هفتم دسامبر ۱۹۴۷ فوت کرد با عراده تا مقابل طاق نصرت آورده بانهایت احترام از جلوی قبر سرباز گمنام عبور دادند و مراسم احترامات بعمل آوردند و سپس بقبرستان برده دفن کردند، و در مواقع رسمی مرتباً مراسم احترامات بعمل میآید و رجال و شخصیت‌های درجۀ اول جهان که بفرانسه میروند سر قبر سرباز گمنام رفته و دستۀ گل نثار میکنند و نهایت تعظیم و احترام بجا میآورند، و ژنرال دوگل نیز پس از اتمام جنگ دوم و پیروزی متفقین که وارد پاریس شد برای ادای احترامات نسبت بقبر سرباز گمنام در آنجا پیاده شد.

ساختمان آنجا مجموعه نفیسی از شاهکارهای قرن ۱۹ میباشد و در چهار طرف روی ستونها نقش‌های برجسته از رجال سابق فرانسه وجود دارد و نام ۱۲۸ جنگ و ۶۶ ژنرال با ذکر تاریخ مرگ آنها و کسانی که در صحنۀ جنگ کشته شده‌اند نوشته شده است و در وسط آن زیر طاق بزرگ قبر سرباز گمنام قرار داده شده و روی آن شعلۀ یادگار روشن است.

۱- Marechal Foche

۲- M. Joffre

۳- G. Leclerc

بالای طاق رانیز میتوان دید و هرروز غیر از روزهای سه شنبه با خرید یک بلیت ممکن است با آسانسور یا از پله های آن که ۲۷۲ پله میباشد بالا رفت و در بالاسالن وسیعی قرارداد که از آنجا منظره پاریس بطرز بسیار زیبایی دیده میشود .  
پس از ایجاد قبر سرباز گمنام در فرانسه بسیاری از مالک دیگر نیز باین فکر افتاده و محلی برای قبر سرباز گمنام در نظر گرفته ، ساختمان نمودند و مراسم احترامات نسبت بدان بجای میآورند .

شاید یک علت اینکه این سرباز گمنام را برای مظهریت ملیت انتخاب کرده اند آنست که در میان سربازان معروف کسی که دارای تمام محاسن صفات انسانیت باشد نیافته اند ، ازینرو

سربازان

نامدار اسلام

سرباز گمنامی را انتخاب کرده اند که بتوانند او را جامع همه صفات پسندیده معرفی کنند، نگارنده سیگوم درینجا نیز اسلام افتخارات زیادی دارد و میتواند بر خود بیابد و بوجود سربازان نامدار خود افتخار کند؛ همچون حمزة بن عبدالمطلب عم بزرگوار پیغمبر اسلام که از شجاعترین مردان اسلام بوده و در راه پیشرفت دیانت اسلام همه نوع فداکاری نمود و در جنگ احد بدون زره بمیدان رفت و پس از مبارزات طولانی از پای در افتاده شهید شد .

جعفر بن ابیطالب پسر عم پیغمبر یکی دیگر از سربازان فداکاری است که در راه اسلام زجر و مشقت زیادی متحمل شد و از وطن خود هجرت نمود و پس از چند سال مهاجرت بمدینه برگشت و در سال هشتم در جنگ موته ابتدا دودست او قطع شد و بعداً بشرف شهادت نائل گردید .

دیگر حنظله غسیل الملائکه که تازه مسلمان و تازه داماد بود و اولین شب زفاف او که گذشت صبح زود اسب خود را سوار شده روی بمیدان نهاد و بانهایت شرف و افتخار میدان جنگ را بر بزم زفاف ترجیح داد و کشته شد، و چون فرصت غسل هم نکرده بود و از شدت اشتیاق بشهادت دیوانه وار روی بمیدان نهاد پس از شهادتش حضرت رسول ﷺ فرمود؛ ملائکه او را غسل دادند و بقدری فرشتگان در تشییع او حاضر

شده‌اند که جای پا نیست .

دیگر علی بن ابیطالب علیه السلام جانشین آنحضرت که بزرگترین فداکاران رکاب پیغمبر بود که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نداشت و شبی که حضرت از مکه هجرت فرمود و کفار قصد کشتن حضرت را داشتند آنحضرت بعلی علیه السلام فرمود آیا حاضری در بستر من بخوابی؟ عرض کرد آیا اگر من بجای تو بخوابم تو از گزند آنان مصون خواهی بود؟ فرمود بلی، عرض کرد هزارجان من وامثال من فدای تو باد .

اگر سروی شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم و بایقین باینکه کشته خواهد شد در جای آنحضرت بانهایت راحتی خواهید .  
در تمام جنگها و جلور و بود و هیچگاه از میدان جنگ عقب نشینی نکرد، ازینجهت او را کرّار غیر فرّار گفتند ، یعنی سربازی که هیچوقت از دشمن روگردان نشد و همواره حمله میکرد، و در جنگ احد که همه فرار کردند فقط او وزیر و ابودجانه در اطراف پیغمبر بودند ، و بعداً آندو راهم دشمن از پیغمبر جدا کرد و فقط علی علیه السلام دفاع میکرد که شمشیرش شکست و ذوالفقار بدست او رسید، و در آن جنگ بقدری زخم برداشت که پرستاران جنگ نمیتوانستند پانسمان کنند یا بخیه بزنند که هرزخمی را که میخواستند بخیه زنند زخم دیگر سر باز میکرد، و در همان حال آنحضرت گریه میکرد که چرا من سعادت شهادت نداشتم که مانند حمزه و سایر شهداء در راه دین کشته شوم، در سایر جنگها نیز فداکاریهای زیادی نموده و جان خود را در راه اسلام فدا کرد، و بضرب شمشیر شقی‌ترین فرد عالم ، ابن ملجم مرادی در محراب عبادت بشهادت رسید .

او مظهر عظمت و تقوی و شجاعت و عدالت و رأفت و سایر صفات پسندیده و جامع جمیع محاسن بود : که آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد .

فرزند بزرگوارش حسین علیه السلام نیز در کار خود بی نظیر بود و در راه دیانت و آزادی و مساوات سرباز نامدار و جوانمرد فداکاری بود که تاریخ بشر نظیر او را بخاطر ندارد، حسین علیه السلام مظهر کامل شجاعت و فداکاری بوده و در راه رسیدن به مقصود و وصول

بهدف نهائی خود از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرد.

حسین علیه السلام در مقابل ظلم و جور بنی امیه و اعمال ناشایست پیشوای غاصب آنان که همه معایب خلاف انسانیت را دارا بود قیام کرد، و برای اینکه اسلام از بین نرود و زحمات جدّ و پدر و برادرش هدر نشود و تخمی را که آنان کاشته بودند به ثمر برسد و روح دیانت و حرّیت و مساوات کشته نشود تن بهمه مصائب داد، و یاران و جوانان و بستگان خود را فدا نمود، حتی فرزند کوچک شیرخوار خود را داد و پس از تحمل همه شدائد و مصائب و تشنگیها تن بکشته شدن خود داد «والقتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار» گفت و باسارت بستگان نیز راضی شد، ولی هرچه گفتند دست بدست یزید نداد و با او بیعت نکرد «و منلی لایبایع مثله» گفت یعنی مانند من کسی که مظهر حقّ و حقیقت هستم با همچون کسی که باطل محض و مظهر کامل شیطان است دست نمیدهد و بیعت نمیکند.

یاران و پیروان او نیز هر کدام مظهر نبوغ و ملیت و فداکاری بودند که حالات هریک از آنها را در نظر بگیریم مانند عباس علیه السلام و علی بن الحسین علیهما السلام و حرّ بن یزید و عابس بن شیب و غیر آنها می بینیم که نابعه فداکاری و از خود گذشتگی بودند. آری این سربازان نامدار بودند که باعث افتخار اسلام و اسلامیت شده و همیشه مسلمین را سربلند دارند، و آرامگاه پاک آنان برای همیشه مطاف عاشقان حق و حقیقت بوده و شعله عشق و محبت و ایمان که در دل آنها افروخته بود خاموش نشده و در قلب دوستداران آنان نیز روشن است، بعضی از سرباز گمنامی را برای مظهریت ملیت خود انتخاب نموده و آرامگاه او را تعظیم میکنند، ولی ما میبایم که این چنین سربازانی در اسلام و میان مسلمین وجود دارند که زندگی جاوید دارند و نام آنها برای همیشه پاینده است.

شاد باد روانهای پاک شما ای فداکاران بزرگ اسلام ای سربازان نامدار انسانیت و حقیقت که نام اسلام بر اثر فداکاری و جانبازی شما زنده و جاوید گردیده است.



نگارنده موقعی که در پاریس توجه بقبر سرباز گمنام دهمین متوجه همین نکته شده و یکنوع سرور آمیخته بغرور مذهبی در خود احساس نمودم، و بداشتن چنین بزرگانگی و پیروی از چنین پیشوایانی افتخار نمودم و خدا را شکر کردم که توفیق و سعادت آشنائی با آنان را عطا نموده است .

ساعت هشت بعد از ظهر طبق وعده قبلی که با آقای شیخ مصطفی رئیس فرقه شاذلیه در پاریس نموده بودیم برای صرف شام و آشنائی با برادران مذهبی ایشان بخانه آنان رفتیم .

### شیخ مصطفی و طریقه شاذلیه

شیخ مصطفی اصلاً اهل رومانی و نام اصلی او والسان است، قبلاً مسیحی بوده و ابتداء جنگ دوم جهانی در سفارت رومانی در پاریس بوده و بعداً همانجا متوقف شده ، موقعی که در پاریس بوده اسلام آورده و بطریقه صوفیه شاذلیه وارد گردیده است و علاقه زیادی بمذهب خود داشت .

او توسط رنه ژینو فرانسوی که قبلاً اسلام آورده و طریقه شاذلیه را اختیار کرده بود و شیخ عبدالواحد یحیی نامیده میشد اسلام آورد، و بطریقه شاذلیه وارد گردید و شیخ مصطفی نامیده شد و بواسطه ارتباط و آشنائی با شیخ عبدالواحد و رفتن بمصر عربی نیز میدانست و نگارنده بیشتر با عربی با ایشان سخن میگفتم ، مقداری از فتوحات مکیه شیخ محیی الدین را نیز ترجمه کرده است، و پس از شیخ عبدالواحد در پاریس بدعوت و جمع پیروان مشغول شده و در حدود چهل نفر زن و مرد پیرو دارد که همه اهل پاریس بوده و اسلام آورده و بعداً توسط او وارد فرقه شاذلیه شده‌اند .

علت آشنائی شیخ مصطفی با ما آن بود که از یکسال قبل آقای حسینعلی مصداقی که در پاریس بودند با ایشان و بعضی پیروانشان آشنائی پیدا کرده و از حالات آنها و شوق و جذبه‌ای که در بعض آنها وجود داشت شرحی بنگارنده نوشته و بسیار ستوده بودند، و در مکتوب خود اضافه کرده بودند که چند نفر از آنان در هتل باطاق

ایشان آمده و عکس پدر بزرگوارم را دیده و اشتیاق وافر زیارت ایشان پیدا کرده‌اند، و خود شیخ هم اظهار کرد که طریقه نعمة اللّٰهیه امّ السلاسل است و علاقه تام خود را بایشان ذکر کرده نگارنده هم در پاسخ ایشان از طرف حضرت آقای والد و خود بشیخ مصطفی سلام رساندم ، آقای مصداقی که بایشان اظهار کرده بودند بشوق آمده و گفته بودند من نهایت افتخار خود میدانم که ایشان یاد از من کرده‌اند و چقدر میل دارم که اجازه بدهند من بایران بروم و ایشانرا زیارت کنم و خوب است شما اجازه حرکت مرا بگیرید ، ایشان بنگارنده نوشته و من حضور پدر بزرگوارم عرض کردم، فرمودند حرکت ایشان مانعی ندارد، ولی گمان نمی‌رود وسائل مهیاشود، اتفاقاً ایشان هم نتوانستند حرکت کنند تا اینکه قضیه کسالت پدر بزرگوارم پیش آمد و مسافرت ژنو اتفاق افتاد ، و چون بسمع شیخ مصطفی و پیروان او رسید همه از آنجا بوسیله نامه احوالپرسی کرده و دعا برای شفای ایشان نموده و خواهش کرده بودند که پس از بهبودی مسافرتی بپاریس نمایند ، آقای مصداقی بانان گفته بودند که پس از رفع کسالت برای دیدن مسجد مسلمین قصد پاریس دارند ، لذا آنها بانهایت اشتیاق انتظار زیارت ایشانرا در پاریس داشتند و چند مرتبه بوسیله تلفن و نامه احوالپرسی کرده و تاریخ حرکت را استفسار نمودند، و چون مدت آن طولانی شد اجازه خواستند که بژنو بیایند و ایشان اجازه فرمودند، تا آنکه دو سه روز قبل از حرکت ما بپاریس اطلاع داده شد که ایشان بواسطه ادامه کسالت و اجازه ندادن طبیب از مسافرت پاریس و سایر نقاط اروپا منصرف و مستقیماً قصد طهران را دارند، لذا شیخ مصطفی فوراً برای گرفتن گذرنامه سوئیس مشغول اقدام شده و با آنکه با اشکالاتی مواجه شده بود، بالاخره موفق بدریافت گذرنامه و گرفتن ویزا شده و عصر همانروز که ما عازم پاریس بودیم ایشان به بیمارستان ژنو با آقای مصداقی تلفن کردند که من بلیت راه‌آهن گرفته امشب عازم ژنو هستم، آقای مصداقی اظهار کردند که امشب ما عازم پاریس هستیم و شما از حرکت منصرف شوید، لذا ایشان از حرکت آنشب منصرف شده و موقع ورود ما بپاریس برای استقبال آمده و تا هتل همراه بودند، روز بعد هم برای

ملاقات آمده و خواهش کردند که در خانقاه ایشان منزل کنیم، و اظهار کردند که ما همین چندروزه این محل را برای پذیرائی از والد ماجد شما و ملازمین ایشان تهیه کرده ایم و اکنون شما باید همین جا بیایید، ولی نگارنده نپذیرفتم سپس ایشان خواهش کردند که برای صرف شام نزد ایشان برویم و ضمناً اجازه خواستند که چون تذکره و بلیت گرفته اند همانشب را برای ملاقات حضرت والد بزرگوار حرکت کنند، ما نیز تقاضای ایشانرا برای رفتن بخانقاه ایشان پذیرفته و قرار شد برای ساعت هشت که تقریباً سه رعب بغروب است نزد ایشان برویم، لذا پس از گردش که نمودیم باتفاق آقای مصداقی و سکرتر (دفتردار) ایشان بخانقاه شیخ مصطفی رفتیم و چند نفر از پیروان ایشان که همه حال خوشی داشتند در آنجا حاضر بودند، مخصوصاً یکی از آنان شیخ عبدالرحمن نام حال جذبه بر او غلبه داشت وغالباً در حال مراقبه و ذکر بود و مشاهداتی هم از او نقل میکردند و اشتیاق زیادی بزیارت پدر بزرگوارم داشت و از نخستین وهله که عکس ایشانرا زیارت کرده بود علاقه و محبت خاصی پیدا کرده بود، در آنشب چند نفر در آنجا جمع بودند و چند نفر از زنهای هم که در رشته شاذلیه وارد شده بودند و بآنها فقیرات (جمع فقیره) میگفتند برای طبخ و خدمت حضور داشتند و همه بانهایت ادب و خضوع و تواضع خدمت میکردند.

معمول پیروان ایشان این بود که در خارج بلباس معمول عموم بودند و موقعیکه بخانقاه برای اجتماع و عبادت میآمدند پیراهن بلند عربی مانند پوشیده و عمامه کوچکی بسر بسته دور هم می نشستند، زنهای هم در خارج بلباس معمول زنان آنجا ملبس بوده، ولی در خانقاه پیراهن باندی که تمام بدن را میپوشاند بتن نموده و سر و گردن و سوی راهم میپوشانیدند و فقط گردی صورت پیدا بود و مراقب بودند که تمام مواضع زینت پوشیده باشد.

موقعیکه ما وارد شدیم شیخ مصطفی و پیروان ایشان احترام زیاد نموده و خوش آمد گفتند، نگارنده از اینکه موفق بملاقات آنان شدیم و از نزدیک آشنائی پیدا نمودیم اظهار خوارترقی کردم، سپس از شیخ عبدالرحمن که در حالت جذبه و گردن برای

غالب شده و بیخود گردیده بود پرسیدم که چند مدت است در رشته سلوک وارد شده‌اید؟ گفت دو سه سال است، شیخ مصطفی اظهار کرد که خوب است دستور و پندی باینها بدهید که آنرا بکار بندند و عمل کنند، گفتم دستور فقر و تصوف همانست که بزرگان دین اسلام فرموده‌اند و عرفا به پیروی پیشوای بزرگوار اسلام افتخار میکنند، و میگویند کمال در آنست که جمع بین ظاهر و باطن شود و احکام شریعت با مراتب سلوک توأم باشد و شما هم جدیت کنید که پیروان جامع بین شریعت و طریقت باشند و دنیا و آخرت را با هم جمع کنند، یعنی طبق مثل معروف « دست بکار و دل بایار » باشند بظاهر مشغول کار دنیا و در معنی متوجه حق باشند.

فقر و تصوف مخالف کار دنیا نیست و پیغمبر اسلام گوشه نشینی و ترک دنیا را منع فرموده است .

در مراتب سلوک و بروز حال نیز باید کوشش کرد که آنچه در مراتب روحی مشاهده میشود بر خضوع و خشوع و مسکنت بیفزاید و نیازمندی بیشتر شود و باید مراقب بود که غرور و عجب پیدا نشود که موجب هدر شدن و از بین رفتن اعمال و مساعی و بزرگترین مانع راه سلوک است .

درین بین اطلاع دادند که شام حاضر است، لذا حرکت کرده باطاق دیگر که متصل بدان بود رفتیم، در یکطرف اطاق میز گردی که در حدود ۴ سانتیمتر ارتفاع آن بود گذاشته بودند، پس از شستن دست دور آن میز نشستیم و یک میز گرد دیگری هم در طرف دیگر اطاق گذاشته شده بود و زنها جدا گانه، دورتر نشستند، در بین غذا پرسیدم آیا مسلمین در پاریس گوشت فروشی و ذبح جدا گانه دارند یا نه؟ گفتند در نزدیک مسجد مسلمین دو گوشت فروشی اسلامی است، شیخ مصطفی پرسید منظور چیست؟ گفتم چون در مذهب شیعه خوردن ذبیحه کفار جایز نیست، شیخ مصطفی که در مذهب طبق رویه اساتید خود مالکی بود گفت پس در مذهب ما جایز است، گفتم در میان اهل سنت هم اختلاف است ولی همانطور که گفتید قول مشهور در اهل سنت جواز است، ولی در میان شیعه قول مشهور قریب بانفاق منع است.

گفت پس چه میگوئید درباره آیه شریفه «طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم وطعامکم حل لهم» گفتم منظور از طعام مطبوخ است و باضافه این آیه مخصوص است بآیه شریفه «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» و مفروض مخالف آن نیز تصریح شده «ولانا کلوا مما لم یذکر اسم الله علیه» و چون ما نمیدانیم که آیا آنها در موقع ذبح نام خدا میبرند یا نه؟ اریزرو باید از آن پرهیز کنیم، ایشان سکوت اختیار کردند.

سپس چون عقیده آنها را مخالف با عقیده شیعه درین باب دیدم پرسیدم که گوشتی که طبخ نموده اید از کجا تهیه شده؟ گفت از قصاب اسلامی و شما با نهایت اطمینان میل کنید.

پس از صرف شام که در حدود ساعت نه و ربع بود، اول مغرب شده و در اطاق دیگر مہیای نماز شدیم.

شیخ مصطفی اصرار داشت که نگارنده جلو بایستم و نماز بخوانم ولی من قبول نکردم و گفتم شما بخوانید، بالاخره ایشان جلو ایستاده شروع کردند، نگارنده و رفقا هم در کنار جمعیت بظواهر اقتدا کرده که آنها گمان اتحاد و یگانگی برده و علاقه کاملی بما دارند و در یکی از مراکز مسیحیت نام اسلام را میبرند و دعوت باسلام میکنند، دلتنگ نشده و گمان تفرقه و اختلاف در وهله اول نبرند و زنها هم در پشت سر مردها اقتدا کردند.

پس از فراغت از نماز نشستیم و نگارنده رشته طریقت ایشانرا که بکجا منتهی میشود سؤال نمودم؟ ایشان گفتند من خدمت شیخ عبدالواحد یحیی رسیده ام، سپس شرح حال شیخ را بطور

رشته طریقت  
شیخ مصطفی

خلاصه بیان کرد که شیخ عبدالواحد اهل فرانسه و از یک خانواده مسیحی (۱۵ نوامبر ۱۸۸۶) متولد شده و نام اصلی او رنه جینواست، و بعداً بواسطه آشنائی با شیخ عبدالرحمن علیش مصری فرزند محمد علیش کبیر که از مشایخ شاذلیه بود رغبت بدین اسلام نمود و در سال ۱۹۱۲ توسط شیخ علیش اسلام را پذیرفت و در طریقت شاذلیه وارد گردید و شیخ عبدالواحد یحیی نامیده شد، و از آنروز ببعد علاقه زیادی باسلام و تصوف

اظهار میداشت و مقالات بسیاری در آن باب در مجلات نوشت و کتبی هم تألیف نمود، و چندی در دانشگاه الجزایر استاد فلسفه بود، سپس برای تتبع در کتب تصوف اسلامی و ارتباط با فرق تصوف در سال ۱۹۳۰ بقاهره مسافرت و در همانجا قصد توقف نمود و انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد، تا آنکه در سال ۱۹۵۱ وفات نمود.

شیخ عبدالواحد یحیی پس از شیخ عبدالرحمن علیش دعوت بطریقه شاذلیه مینمود، و شیخ عبدالرحمن هم پس از شیخ محمد علیش کبیر که از بزرگان شاذلیه بود و در سال ۱۲۱۸ قمری متولد شده و در سال ۱۲۹۹ در مصر وفات یافت، و مفتی و مدرس مالکی نیز در مصر بود، دعوی جانشینی داشت و پس از شیخ محمد علیش اختلافاتی در سلسله وجود داشت و شیخ عبدالواحد هم با شیخ خود اختلاف پیدا کرد و او را ابطال نمود.

گفتم پس شما که دعوی بستگی بشیخ عبدالواحد دارید چگونه آنرا تصحیح میکنید؟ در صورتیکه میگوئید شیخ شما مردود واقع شد! گفت موقعیکه بمن اجازه داد مردود نبود و اجازه او صحیح بود، گفتم اکنون شما ادعای جانشینی او را میکنید در صورتیکه او را رد کرده اند! گفتند چون اجازه من قبل از آن بوده اشکالی ندارد، نگارنده دیدم ایشان کاملاً وارد و مطلع نیستند و ممکن است موجب ضعف و فتور عقیده پیروان ایشان شود و خللی بدیانت آنها وارد آید، ازینرو زیادتر تعقیب نکردم، ساعت یازده با اظهار تشکر از پذیرائی آنان خدا حافظی نمودم، شیخ مصطفی اظهار کرد که چون ویزا گرفته و بلیت راه آهن هم تهیه کرده ام اجازه میخواهم که همین امشب برای ژنو حرکت کنم، ولی بعداً نیز باید اوقات مفصلی باشما بوده و استفاده بریم، نگارنده تشکر نموده و گفتم حرکت شما خیلی خوب است و سپس خدا حافظی کرده بیرون آمدم.

سلسله شاذلیه بشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبدالنجر شریف حسنی که ساکن اسکندریه بود منسوب است، و شاذل پادال مهمله و ذال معجمه هر دو ذکر شده و از بلاد افریقا است و شیخ در

سلسله

شاذلیه

اسکندریه ساکن بوده و جمع بسیاری پیروی او مینمودند و ارادت باو میورزیدند و کراماتی هم باو نسبت میدادند ، وفاتش طبق آنچه در مرآة الجنان ذکر شده ویافی از او نقل کرده ، در سال ۶۰۶ که مستعصم عباسی نیز در آنسال بدست هلاکوخان کشته شد واقع شده و در نفحات الانس مینویسد که در سال ۶۰۴ در موقعی که برای زیارت خانه خدا وسکه معظمه میرفت در صحرائی که آبشور داشت وفات کرد و چون او را در آنجا دفن کردند از برکت وجود او آن آب شیرین شد .

شیخ ابوالحسن شاذلی از معاصرین شیخ جلیل القدر شیخ صالح بربری قطب سلسله علمیه معروفیه بوده، و جانشین اوشیخ عبدالسلام بن مشیش بود و مشیش بر وزن فعیل بادوشین معجمه میباشد و ابن مشیش جانشین شیخ عبدالرحمن مدنی<sup>۱</sup> زیات و اوبیک طریقه منتسب بشیخ عمادالدین ابوصالح بغدادی و اوبقطب بزرگوار شعیب بن حسین ابومدین منتسب بوده ولی صحت این رشته معلوم نیست ، و از طریق دیگر شیخ عبدالرحمن جانشین شیخ تُقی الدین فُقَیر ( کلمه تُقی و فُقیر هر دو بوزن تصغیر است ) و او خلیفه شیخ فخرالدین و او از نورالدین ابوالحسن علی اجازه داشته و او از شیخ تاج الدین و او از شیخ شمس الدین محمد سیواسی و او از شیخ ابومحمد سعید و او از شیخ سعد و او از شیخ سعید قزوینی و او خود را بجابر بن عبدالله انصاری منتسب دانسته و جابر رانیز از طرف مولی الموالی علی بن ایطالب رضی الله عنه مجاز دانسته و او را دومین اقطاب و نخستین قطب را حضرت مولی رضی الله عنه گفته اند .

خلفای شیخ ابوالحسن هم چند رشته شده اند ازینقرار : شاگرد و خلیفه اوشیخ ابوالعباس مُرسی ( اهل سُرسیه بضم میم از شهرهای اسپانیا ) بود که در اسکندریه

۱ - رشته انتساب این سلسله بیشتر از روی کرسی نامه که جدا جدا مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی تهیه نموده اند ذکر شده و ایشان علاوه بر تئج کتب در سفر سیاحت خود با تمام سلاسل ارتباط پیدا کرده و رشته اجازت آنها را ضبط نموده اند ، و نیز شیخ ابوالحسن پیش از شیخ عبدالسلام درک خدمت شیخ ابوعبدالله محمد بن خرازم نمود و او از شیخ محمد صالح درک فیض کرد و او خدمت شیخ ابومدین رسیده بود .

سکونت داشته و کرامات بسیاری بدو نسبت میدهند و اکنون قبر او در اسکندریه زیارتگاه اهالی آنجاست و مسجدی هم در آرامگاه او بنام جامع ابی‌العباس میباشد و نگارنده زیارت آن مسجد رفته‌ام، جانشین ابی‌العباس شیخ نجم‌الدین عبدالله بن علی بن محمد اصفهانی بود که از معاصرین شیخ بزرگوار قطب سلسله معروفیه عبدالله یافعی سرشد و راهنمای حضرت شاه نعمه‌الله ولی<sup>ؒ</sup> بوده و شیخ عبدالله قبل از شیخ نجم‌الدین ارادت داشته و از طرف او می‌جاز گردیده و بعداً بسلسله معروفیه گرویده است و رشته شاذلیه در اینجا بشیخ عبدالله یافعی منتهی میشود .

طریقه دیگر؛ خلیفه شیخ شاذلی شیخ تاج‌الدین احمد بن عطاءالله اسکندری و جانشین او امام علی وفی<sup>ؒ</sup> و بعد از او شیخ یحیی القادری و پس از او شیخ احمد بن عقبه بعد از شیخ احمد سپس شیخ ابراهیم بعد شیخ علی بعد شیخ عبدالرحمن بعد شیخ شریف حسنی مغربی و شیخ محمدعلیش کبیر بعد از آنها دعوی پیشوائی شاذلیه نمود، ولی شاذلیه شام پیشوای دیگری داشتند .

طریقه دیگر که بعضی ذکر کرده‌اند : شیخ ابو عبدالله مرسی جانشین شیخ شاذلی و خلیفه او شیخ احمد عطاءالله و پس از او شیخ شهاب‌الدین احمد بعد از شیخ محمد بن دائم و بعد از او شیخ ابراهیم بن ناصرالدین و پس از او پسرش شیخ احمد و بعد از او شیخ حسن شاذلی بعد شیخ سید خلیل بن عبدالله بعد شیخ سید یوسف بن یعقوب بعد شیخ سید عمر کرمانی بعد شیخ عبدالرحمن مجذوب بعد شیخ محمد مشرقی بعد شیخ عبدالکریم فلاحی بعد از او شیخ ابوالقاسم سقائی بعد شیخ محمد منار بعد از شیخ علی عربانی بعد از او شیخ درویش محمدرضا بعد شیخ سید مصطفی غوثی بعد شیخ عبدالکریم بعد شیخ سید مصطفی آهی بعد شیخ عبدالله ابوالحد بعد شیخ حسین بدرالدین بعد شیخ محمد رسمی بعد شیخ عبدالقادر .

آنطور که از سیاق مطلب معلوم میشود انتساب رشته اجازة سلسله بطور قطع معلوم نیست و خدشه‌هایی در بین موجود است و حتی با آنکه خود شیخ ابوالحسن شاذلی



از بزرگان معروف بوده و در بسیاری از کتب هم حالات او مشروحاً نوشته شده و کراماتی هم نسبت داده‌اند، بطوریکه در حاشیه طرائق الحقایق از مرآة الجنان نقل شده شیخ تاج‌الدین عطاءالله گفته که از شیخ سؤال شد شیخ شما کیست؟ فرمود پیش ازین بشیخ عبدالسلام بن مشیش بستگی داشتم ولی اکنون بکسی انتساب ندارم و در ده دریا غوطه‌ورم، پنج از میان آدمیان که محمد ﷺ و علیؑ و فاطمه و حسن و حسین (ع) باشند و پنج از عالم روح که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و روح باشند، هرچند ممکن است این عبارت را بر زمان بعد از وفات ابن مشیش حمل کرد و اشاره دانست باینکه اکنون ارتباط مستقیم من باشیخی زنده نیست یعنی خود راهنما و شیخ مطاع سلسله هستم.

ولی ارتباط قسمت اخیر بتصریح شیخ مصطفی مخدوش و قابل ایراد است مگر آنکه بگوئیم آنها اجازه را منطاً نمیدانند، در صورتیکه اینطور هم نیست.

صبح روز پنجشنبه بقصد دیدن ورسای بیرون آمدیم، ابتدا بطرف انوالید رفتیم، انوالید بمعنی علیل و بیماری است که یکی از اعضای خود را از دست داده باشد، ووجه تسمیه بدان

### انوالید وآرامگاه ناپلئون

این است که در آنجا محلی برای کسانی که در جنگ فاقد یکی از اعضاء خود شده‌اند میباشد، این محل با کلیسیا و ساختمان معلولین و متعلقات آن یک سطح وسیعی را در حدود ۱۲۶۹۹ متر مربع فرا گرفته که قسمت شمالی آن یک فضای تقریباً مربعی را بعرض ۳۹ متر و طول ۴۵ متر تشکیل میدهد و قسمت جنوبی آن موزه قشون است و آرامگاه ناپلئون نیز در آنجا است.

هتل انوالید که محل معلولین است، از بناهای مشهور پاریس که در زمان لوئی ۱۴ در سال ۱۶۷۰ ساختمان شده و کسانی را که در جنگ صدمه میدیدند بدانجا آورده و از آنها پذیرائی میکردند اکنون نیز همانوضع را بطور اکمل دارد.

کلیسیای انوالید هم که بنام کلیسیای سن لوئی است از کلیسیایهای مهم میباشد

۷. مترطول و ۲۲ متر عرض دارد و گنبد انوالیدهم از ساختمانهای مهم دوره‌های اخیر فرانسه است که در ۱۶۷۹ شروع و در ۱۷۰۶ خاتمه یافته و متصل بکلیسیا میباشد .

در قسمت دیگرهم موزه قشونی است که آرامگاه ناپلئون اول امپراطور بزرگ فرانسه در آنجاست .

ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۶۹ متولد شده و در ۱۷۹۳ تحصیلات خود را در مدرسه نظام بپایان رسانید و بر اثر لیاقت و فتوحاتی که کرد ترقیات سریعی نمود، تا آنکه از طرف مجلس فرانسه پس از انقلاب بسلطنت رسید و فتوحات زیادی در اروپا و آفریقا نمود و در لشکرکشی خود بروسیه گرفتار مشقات زیادی شده و با محرومیت برگشت، و آن جنگ مقدمه شکستهای او در سایر ممالک اروپائی نیز شد و بالاخره در سال ۱۸۱۴ بجزیره الب<sup>۱</sup> رفته و پس از چند ماه برگشت ( فوریه ۱۸۱۵ ) ولی ممالک اروپائی جداً با او مخالفت کرده و نگذاشتند بماند و او را بجزیره سنت هلن<sup>۲</sup> تبعید کردند و در سال ۱۸۲۱ بر اثر بیماری سرطان معده در گذشت و جسد او را در آنجا مومیائی کردند و در سال ۱۸۴۳ در انوالید در ساختمان بزرگی که بنا نموده بودند جسد او را بانهایت تجلیل و احترام دفن کردند و در اطراف آن نیز آرامگاه بعضی از بستگان او میباشد .

آرامگاه ناپلئون خیلی با عظمت است که بی اختیار انسانرا در مقابل عظمت خود سهوت میکند .

درین محل موزه قشونی هم هست که دارای ساختمان پنج طبقه است و عظمت و بزرگی و افتخارات فرانسه را نشان میدهد، در آنجا اشیاء نفیس تاریخی بسیاری از فرانسه ضبط و در معرض نمایش گذاشته‌اند، از جمله پرچمهای افتخاری که در جنگهای مختلف نصیب فرانسه شده و مجسمه‌های مارشالها و سرداران بزرگ فرانسه و نشانها و مدالهای مختلفه گذاشته‌اند و در داخل محوطه توپهای متعدد از قرون سابقه با کالیبرهای مختلف خودنمایی میکند، اسلحه‌های مختلفه نظامی هم که مربوط

بدوره‌های سابق است در آنجا خیلی زیاد وجود دارد.

ناپلئون و فتوحات او را با مجسمه و تابلو در آنجا مجسم کرده و تا آخرین روزهای حیات او را نشان میدهند، حتی جزیره سنت هلن را برجسته درست کرده‌اند و محلی که او را در آنجا اسیر انگلیسها بوده و خانه مسکونی او را که در آنجا مرده و لباس او را بهمان وضع که بوده و تمام وسائل زندگانی او را در اواخر عمر نشان میدهند، از جمله اسب سفید که از نژاد عربی بوده و با او هدیه داده شده بود پوست او را گاه کرده در آنجا گذاشته‌اند، همچنین سایر ادوات و وسائل نظامی او در آنجا ضبط شده است.

در سردر آرامگاه ناپلئون وصیت‌نامه ناپلئون نوشته شده باین مضمون که: «میخواهم قبر من در کنار رودخانه سن و در آغوش ملت فرانسه جای داشته باشد، در دیوارهای گنبد سمت داخلی آن خدمات ناپلئون شرح داده شده و قوانین و مؤسسات خیریه او ذکر گردیده است.

از انوالید با خط آهن بطرف ورسای که ۱۸ کیلومتر تا پاریس فاصله دارد حرکت کردیم، ورسای شهر کوچکی است که در حدود ۶۹ هزار جمعیت آنست، اهمیت ورسای بواسطه قصر باشکوهی است که در آنجا میباشد، ورسای اثر لوئی چهاردهم است که ابتدا برای محافظت قصر کوچکی که لوئی ۱۳ برای شکار ساخته بود در سال ۱۶۶۱ ایجاد کرد و بعداً توسعه داد و کاخ بزرگ کنونی را که مسکن لوئی ۱۵ و لوئی ۱۶ و لوئی ۱۸ و شارل دهم و بسیاری از رجال دیگر فرانسه بود بنانهاد و پارلمان فرانسه هم از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۸ جلسات خود را در آنجا تشکیل میداد.

این کاخ دارای قسمتهای متعدد و تماشائی است در قسمت راست کلیسیای مخصوص کاخ است که وضع آن بهمان ترتیب سابق حفظ شده و محلی که پادشاه و ملکه در آنجا می‌نشستند و صندوقهای همان زمان محفوظ است، اطاقهای دیگر هم که

تماماً دارای اثاثیه و فرش و مبیل همان زمانست با نقاشیهای بسیار زیبا و جالب که در اطراف و سقف میباشد بسیار دیدنی است، یک اتاق هم مخصوص ملکه است و محلی را که ملکه ماری انتوانت<sup>۱</sup> زن لوئی ۱۶ در موقع حمله انقلابیون از آنجا فرار کرد نشان میدهد.

اتاق دیگر مخصوص دفتر و میز تحریر و لوازم التحریر لوئی ۱۴ و اشیاء مربوط بدانست، یک سالن خیلی بزرگ هم در آن وجود دارد که تمام آن نقاشی شده و دارای تصاویر مختلفه از جنگهای گذشته فرانسه از قبل از شارلمانی تا کنون بترتیب میباشد که خیلی تماشائی است، و این کاخ از بس زیبا و جالب است بیننده بزودی مائل نیست که از تماشای آنها بگذرد و بیرون آید، ولی برای کسیکه حال تنبّه داشته باشد این قبیل جاها بیشتر موجب عبرت است، که چه سلاطین و پادشاهانی در آنجا زندگی کرده و بالاخره آنها را گذاشته و رفته اند و از تجملات دنیوی بهره وافی نبرده اند!

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

باغ و حوض این کاخ هم بسیار زیبا و دیدنی است که بیننده را به تحسین و امیدارد.

کاخ ورسای در سال ۱۸۷۰ که فرانسه در جنگ با آلمان شکست خورد محل قشون آلمان شد، و در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ قرارداد صلح فرانسه و متفقین او با آلمان درین کاخ امضا شد.

عصر برای دیدن موزه گروَن که در خیابان مونت مارتتر<sup>۲</sup> واقع است رفتیم، طبقه اولی این موزه وزیر زمین آن دارای مجسمه های زیادی از بزرگان و رجال مختلفه دنیاست که از

موزه

گروَن<sup>۳</sup>

۱- Marie Antoinette (۱۷۹۳-۱۷۵۵) انقلابیون او را گرفتند و محکوم نموده بدار زدند.

۲- Grévin

۳- Boulevard Montmartère

۳- همانطور که قبلا ذکر کردیم خیابانهای مشجر را بولوارد و خیابانهای دیگر را اونو (Avenue) میگویند.

همه جهت شباهت کامل بصاحبان آن دارد، از جمله مجسمه ملکه انگلستان و ملکه هلند و پادشاه بلژیک و رئیس جمهور فرانسه و ایزنهاور و چرچیل و مالنکف و ژنرال ریجوری و پاپ اعظم که چند نفر از کاتولیکها در حضور او ایستاده اند و یک پذیرائی خصوصی در واتیکان دیده میشود، همچنین بعضی یادگارها از ویکتور هوگو و مجسمه میرابو سختران معروف فرانسوی و منظره‌ای از لوئی ۱۷ در معبد سال ۱۷۹۱ و منظره خانواده سلطنتی در معبد در سال ۱۷۹۲ و مجسمه لوئی ۱۶ و مجسمه لوئی ۱۱ با یک کاردینال در آنجا موجود است، همین طور مجسمه لوئی ۱۳ و ریشلیو وزیر کاردان او (۱۶۴۲-۱۵۸۵) و مجسمه لوئی ۱۴ در ورسای و بعضی بزرگان دربار او در حدود سال ۱۶۸۵. و لوئی ۱۵ و بعضی دانشمندان زمان او مشاهده میشود، در جای دیگر مناظر مربوط بچشم افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ در مصر از قبیل مجسمه امپراطور فرانسوا ژوزف و ملکه اوژنی امپراتریس فرانسه از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۷۰ و فردیناند دولسپس متصدی حفر کانال و خدیو اسماعیل پاشا حکمران مصر وجود دارد.

در قسمت دیگر مناظری مربوط بحضرت مسیح (ع) از قبیل آمدن مجوسیان از ایران برای زیارت مسیح (ع) در موقع تولد او و نیز وارد شدن باورشلیم (بیت المقدس) و رنج و صدمه و اذیت دادن باو، و منظره صبح روز مصلوبیت که در میان حواریین قرار گرفته و آنها را موعظه میکند و آرامگاه او دیده میشود که خیلی تأثرآور و حزن‌انگیز است.

در محل دیگر چند منظره مربوط به ژان دارک و جای دیگر ناپلئون در رختخواب مرگ دیده میشود.

مجسمه‌های زیاد دیگری هم دارد، و در قسمت بالا سالن بزرگی برای نمایشهای شعبده بازی و یک قسمت از آنجا کافه است، قسمت دیگر طبقه بالا سالن بزرگ مدوری است که خیلی زیبا و دیدنی است، موقعی که همه تماشا کنندگان در آنجا مجتمع شدند در بسته میشود، ناگاه چراغها را خاموش کرده و مجدد روشن میکنند و این سالن بکلی عوض شده و تمام سقف و دیوار آن طور دیگری است و چون تمام

اطراف آن آئینه است، دیوارها در آینه روبرو با چراغها منعکس شده بر تالار و روشنائی و زیبایی آن افزوده میشود و سالن هم بواسطه همان انعکاس خیلی بزرگ جلوه میکند، بطوریکه انتهای آن معلوم نیست، بعداً چراغها خاموش شده و مجدداً روشن میشود، این دفعه نیز با هر دو دفعه سابق فرق داشته و بکلی تمام آن حتی چراغها عوض شده و در دیوار آن تغییر کرده است و شگفت آنکه این روشنی پس از خاموش شدن فوری است و فاصله ای در آن نیست و هر دفعه وضع خیلی جالب و زیبایی دارد.

صبح روز جمعه برای دیدن موزه مهم تاریخی لوور رفتیم، موزه لوور<sup>۱</sup> عمارت این موزه از عمارتهای مهم و مشهور و قدیمی فرانسه است و قبلاً کاخ سلطنتی بوده و شروع آن در زمان فیلیپ اگوست در سال ۱۲۰۴ میلادی بوده و بعداً توسط فرانسوای اول و هانری دوم و بعداً لوئی ۱۳ ادامه یافت و در زمان لوئی ۱۴ با تمام رسید.

اولین کسیکه کلکسیون و مجموعه اشیاء سلطنتی را در آنجا ایجاد کرد فرانسوای اول بود و بتدریج بوسعت آن افزوده شد، تا آنکه در سال ۱۷۹۱ مجلس ملی فرانسه تأسیس رسمی موزه را در کاخ لوور تصویب کرد و در نوامبر همانسال باز شد و از سال ۱۸۴۸ بیشتر بدان اهمیت داده شد، و از آنسال رسماً جنبه موزه را پیدا کرد و بتدریج بآن اضافه شد و امروز مهمترین و بزرگترین موزه های دنیا میباشد، و چون خیلی مفصل و بزرگ است و رود در شرح جزئیات آن موجب تطویل میشود، لذا بطور اجمال تذکری داده میشود.

این موزه دارای شش قسمت است که هر کدام از آنها غرفه ها و سالنها و جای زیادی را اشغال کرده است.

قسمت اول اشیاء عتیقه مربوط بعهد یونان قدیم و رومانها است، دوم آثار عتیقه ممالک شرقی مانند ایران و غیر آن، سوم مربوط باشیاء عتیقه مصر، چهارم آثاری

از حجاریها و منبت کاری قرون وسطی و اوائل رنسانس<sup>۱</sup>، پنجم نقاشیها و تابلوهای خیلی عالی، ششم اشیاء مربوط بصنایع قرون وسطی و بعد از آن .  
 عمارت آن دارای سه طبقه و زیر زمینهاست که همه از اشیاء عتیقه مربوط بموزه مملو است .

در قسمت پایین آثار عتتقّه یونان و رومان خود نمائی میکند که هر سالنی مربوط بیکک قسمت از آثار از قبیل ظروف و مجسمه‌ها و امثال آن میباشد، و موقعی که از سالن محل فروش بعضی اشیاء خارج میشویم، در طرف چپ جنوب غربی محوطه لوورد و گالری و دالانست که قسمت مربوط بیونان ورم از آنجا شروع میشود .

آثار عتیقه شرقی و ایران تمام قسمت شمالی و یک قسمت از طرف شرقی و قسمتی از طرف غربی را اشغال کرده و این قسمت در سال ۱۸۴۸ افتتاح شده، از جمله آنها آثاری است مربوط بفلستین که از قرن نهم پیش از میلاد شروع میشود و مربوط بدوره سلطنت موآب<sup>۲</sup> است که بایهود جنک کرد (۸۴۵ ق.م) و همچنین آثار بعد از او، و نیز آثار مربوط بسوریه و قسمتی مخصوص جبل الدروز از دوره سلطه رومان ببعده و آثاری مربوط به کشور سومر و اکد و ویژه دوره ناراسان و سارگن دو پادشاه مقتدر اکاد و در سالن دیگر آثار مربوط بدوره گود<sup>۳</sup> حدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد و در سالن دیگر آثار مربوط به ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد و همچنین اشیاء مربوط بقرون قبل از میلاد در آنجا خیلی زیاد دیده میشود .

قسمت دیگر آن مربوط باثار باستانی ایران است که مهمتر آنها اشیائی است که از شوش و لرستان بدست آمده، و آنچه از شوش بدست آمده مربوط بکاخ سلطنتی داریوش کبیر است و آثار لرستان غالباً مربوط بدوره آشوریان است و از دوره‌های دیگر نیز یافت میشود، سالن دیگر مربوط باثار اسلامی است .

آثار مهم دیگری هم در اینجا خود نمائی میکند و مربوط بدوره فنیقیان است که نام خدایان آنها نیز در آن میان دیده میشود که قسمت مهمی از آنرا اشغال کرده است

۱- (Renaissance) یعنی دوره تجدید حیات علمی و ترقی علوم .

۲- Moab

۳- Goudéa

وآثاری از ممالک دیگر شرقی و آثار یونانیان در مشرق در آنجا موجود است. قسمت مربوط بمصر در جنوب شرقی محوطه لوور در مقابل قسمت یونان واقع شده و درب خصوصی از زیر گیشه مربوط بکلیسیای سن ژرمن لوکز لوآر<sup>۱</sup> برای آن باز است و قسمتی از زیر زمینها نیز تحت اشغال آن قسمت است، و درین قسمت نیز مجسمه های زیبای زیاد کوچک و بزرگ سنگی و غیر آن و تابوتهای سنگی مربوط بقبل از میلاد و چند جسد کوچک مومیائی و آثار مهم دیگری مربوط بآندوره که از ممفیس و تب<sup>۲</sup> و ساکارا و لوکسور و غیر آن بدست آمده مشاهده میشود که ورود در شرح آن خیلی بدرازا میکشد، ولی البته این قسمت که مربوط بمصر است مانند موزه ملی مصر نیست چون آن موزه اختصاص باآثار باستانی خود مصر دارد و خیلی کامل است و این قسمت مختصری نسبت بدان میباشد، هر چند موزه لوور از لحاظ اینکه موزه جهانی است و آثار همه جا را دارد خیلی کامل است و اهمیت زیاد دارد.

یک قسمت دیگر که در طبقه سطح زمین است آثار و منبت کاریهای مربوط بقرون وسطی و دوره رنسانس میباشد.

طبقه دوم آن که باصطلاح اروپائیان طبقه اول میشود (زیرا آنها طبقه مساوی سطح زمین را طبقه نمینامند) دارای سالنها و گالریهای خیلی وسیع و زیاد است، که از جمله یکی از آنها بنام گراند گالری که خیلی بزرگ و ۲۷۵ متر طول و ۱۰ متر عرض میباشد و در زمان شارل نهم شروع بساختمان آن شده است و محتوی نقاشیهای مختلفه خیلی زیاد و زیبا و قشنگ و قیمتی است از چندین قرن پیش تا کنون که برای دوستداران نقاشی بسیار جالب است، گالری دیگری بنام گالری داپولون<sup>۲</sup> که از حیث معماری و زیبایی و عرض و طول از بهترین ساختمانهای اروپا محسوب میشود که ۳۹/۳۱ متر طول و ۶/۴ متر عرض و ۱۱ متر ارتفاع آنست و مشتمل بر اشیاء صنعتی مختلفه است. یک قسمت در طبقه اول مشتمل بر آثار قدیمه یونانی و رومانی میباشد و آثار باستانی مصر هم در آن طبقه موجود و قسمتی را اشغال کرده است.



و نیز درین قسمت سالنهای متعددی است که هر کدام مشتمل بر اثاثیه و لوازم التحریر و لوازم مبله اطاقهای مخصوص یکی از سلاطین فرانسه میباشد، و مشتمل بر میز و لوازم التحریر و مبیل و ساعت و غیر آنها که تمام آنها بسیار زیبا و قیمتی و بسیاری از آن از طلا و نقره و جواهر نشان است، که بیننده از تماشای آنها دل نمیکند و بقدری زیبا و زیاد است که اگر بخواهند کاملاً تماشا کنند وقت زیادی را میگیرد، و اشیاء قیمتی و عتیقه نیز در میان آنها خیلی زیاد است.

و بطور کلی موزه لوور بقدری ثروتمند و دارای اشیاء باستانی و قیمتی است که اگر بنای تماشای کامل آنها باشد چندین روز وقت لازم دارد و از غنی ترین موزه های جهان محسوب میشود و شرح و بسط در جزئیات آن خود کتابی جداگانه لازم دارد.

ساعت دو بعد از ظهر برای خواندن نماز جمعه بمسجد مسلمین رفتیم و چون ساعت آنجا تابستانی بود یک ساعت از دوازده گذشته ظهر و ساعت دو یک ساعت بعد از ظهر بود که نماز جمعه

### مسجد مسلمین

### درپاریس

را یک ساعت بتأخیر میانداختند، این مسجد در میدان پوئی دولر میت<sup>۱</sup> که باغ مشجر کوچک باصفائی است واقع شده و عمارت زیبا و دارای متعلقات نیز میباشد، این مسجد توسط سید قدورین غبری طو وزیر مختار مراکش درپاریس که رئیس جمعیت اوقاف حریمین شریفین و مدیر انجمن اسلامی نیز درپاریس بود، در سال ۱۹۲۲ شروع و در سال ۱۹۲۶ خاتمه یافت و بواسطه اقدام خیرخواهانه او و کمک برادران اسلامی مراکش در قلب مملکت فرانسه مسیحی مسجد اسلامی برپاشد.

این مسجد دارای سه قسمت است که یک قسمت آن مربوط بعبادت و امور مذهبی است که دارای صحن و محلّ مجلل برای عبادت میباشد و درب خیلی قشنگ از چوبهای جنگلی و گردو دارد، و محراب زیبا و منبر خوب تقدیمی فاروق پادشاه سابق مصر و فرشهای مرغوب نیز دارد که یکی از آن فرشها هدائی اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران است که بسیار نفیس و گرانبها میباشد، و این قسمت دارای ستونهای

زیادی است که سقف روی آنها بنا شده و مناره آن ۳۳ متر ارتفاع دارد و صحن آن سنگ-فرش و دارای گلکاریهای زیباست .

در طرف چپ آن قسمت مربوط به تعلیمات دینی و سخنرانیهای مذهبی است که احکام اسلامی در آنجا تعلیم داده میشود و سالن کنفرانس زیبایی دارد که دارای نقاشیها و منبت کاریهای خیلی خوبست و اینجا محل اشخاص مذهبی از قبیل مفتی و مؤذن و خادم است و دارای کتابخانه نیز میباشد .

قسمت تجارتنی هم مشتمل بر محلهائی برای خرید و فروش مسلمانان از قبیل قصابی و رستوران و امثال آن میباشد، زیرا مسلمین در پاریس زیاد و بطوریکه میگفتند در حدود ۱۲۰ هزار مسلم در آنجا میباشند و علاقه مند و مقید بآداب نیز هستند ، البته عده مسلمین خود فرانسه کمند و بیشتر مسلمین آنجا اهل مراکش و تونس میباشند و از سایر ممالک اسلامی نیز عده قلیلی در آنجا ساکن هستند ولی شیعه در میان آنها خیلی کم و عموماً اهل سنت میباشند .

در آنروز که ما رفتیم اتفاقاً جنازه سید قدور بانی مسجد را که صبح پنجشنبه روز پیش در ۸۲ سالگی بدرود زندگی گفته بود در آنجا گذاشته بودند و جمعی هم از مراکش برای تشییع جنازه در آنجا بودند، امام مسجد شیخ محمد نام از اهل مراکش بود که در پاریس سکونت داشت و محلی از ساختمانهای تابعه مسجد برای سکونت او تعیین شده بود، ابتدا بالای منبر رفت و خطبه مفصلی بعربی خواند و شنوندگان را پند و اندرز داد و بعداً نماز جمعه خواند، پس از آنکه نماز خوانده شد ، جنازه را آوردند و بر آن نماز خواندند و پس از خواندن نماز یکنفر شروع بتوصیف و ذکر اعمال خیریه متوفی نمود و دیگران تصدیق او میکردند، بستگان متوفی نیز در آنجا بوده و مردم بانها تسلیت میگفتند، نگارنده جلورفته خود را بنام یکنفر مسلم ایرانی معرفی نموده و اظهار کردم که چون متوفی شخص بزرگی بوده و در قلب کشور مسیحی نام اسلام را بلند نموده و این مسجد را تأسیس کرده بگردن همه مسلمین حق دارد و من نیز برای قدردانی از خدمات دینی آن مرحوم از طرف خود و عموم ایرانیان بشما تسلیت میگویم و آرزو

روح او را خواهانم آنان نیز از نگارنده تشکر نمودند، پس از آن نگارنده برای خواندن نماز عصرماندم موقعیکه نماز جمعه میخواندم جوانی پهلوی من بود و پس از خواندن نماز چون لباس مالباس روحانیت اسلامی و شیعه دید بازبان عربی از من پرسید شما اهل کجا هستید (حضرة الاستاد من ای بلد؟) نگارنده گفتم ایرانی هستم، سپس من بعربی پرسیدم شما اهل کجا هستید؟ گفت من هم ایرانی هستم، گفتم پس بفارسی سخن گوئید پس از آن پرسیدم نام شما چیست؟ گفت من مهندس حسین صدوقی اهل طهران هستم که چند سال است برای تکمیل تحصیلات خود در رشته نفت آمده‌ام و فعلاً کار من تمام شده و مدتی در نروژ بودم و اکنون نیز در فرانسه میباشم، نگارنده از ملاقات ایشان اظهار مسرت نموده و مخصوصاً از اینکه برخلاف بیشتر جوانهای ایرانی ساکن اروپا مقید بآداب مذهبی میباشند ابراز خوشوقتی نموده و خود را معرفی کردم و قدری بایشان بودیم، سپس نماز عصر را هم خوانده، بعداً بهمراهی ایشان برای ملاقات امام مسجد رفتیم و ایشان نگارنده را معرفی نمودند امام از ملاقات ما خیلی اظهار مسرت نمود و یکنفر را که در آنجا بود معرفی نموده گفت پسر سید قدور متوفی میباشند، نگارنده بایشان تسلیت گفته و از همت عالی پدر ایشان که باعث بنای این مسجد بوده‌اند توصیف کردم سپس امام اصرار داشت که بمنزل ایشان برویم گفتم درهمین جا چند دقیقه به نشینیم، سپس یکی از عمارات تابعه مسجد که سفارت مراکش در آنجا بود رفتیم و در دفتر سفارت نشستیم و نگارنده طبق دستور پدر بزرگوامر وجهی برای اعانه مسجد در آنجا پرداختیم و از وضع مسجد و توجه مسلمین پرسیدم، امام اظهار رضایت کرد بعداً از وضع ایران و علت مسافرت من پرسید، نگارنده موضوع کسالت پدر بزرگوامر را شرح داده و امام دعا کرد و خواهش نمود که سلام او را خدمت ایشان عرض نمایم بعداً ما با اظهار تشکر و امتنان خدا حافظی کرده بیرون آمدیم.

یکی از جاهای سهم و دیدنی پاریس کتابخانه ملی آنجاست که از مهمترین کتابخانه‌های جهان محسوب میشود و قبلاً

کتابخانه ملی<sup>۱</sup>

نام آن کتابخانه سلطنتی و بعد بکتابخانه امپراطوری موسوم بوده و فعلاً نام کتابخانه سلتی دارد، و پایه آن توسط شارل پنجم پادشاه فرانسه (۱۳۸۰-۱۳۳۷) گذارده شد، ولی بعد از مرگ او توجهی بدان موضوع نشد تا آنکه مجدداً لوئی یازدهم نیز (۱۴۸۳-۱۴۲۳) که در سال ۱۴۶۱ بسلطنت رسید آنرا تأسیس نمود و کتب مهمی جمع آوری کرد و بعداً نیز سلاطین در تکمیل آن کوشش کردند، و اکنون تعداد پنج میلیون کتاب چاپی دارد که مجلدات فهرست آن ۱۷۳ جلد است و مجلدات آن مرتباً روی دراز زیاد است، کتب خطی آن نیز خیلی زیاد و به تمام زبانها درین کتابخانه موجود است که بسیاری از آنها شاید در سایر جاها وجود ندارد و منحصر بفردمیباشد، و بعضی از آنها خیلی قدیمی و ازین نظر هم قابل اهمیت و بسیار گرانبهاست و قسمتی هم مربوط باشیاء عتیقه و باستانی پر قیمت است که آن نیز دیدنی است.

کتابهای خطی آن تا سال ۱۹۰۰ بدین ترتیب است: قسمت کتب السنه شرقی دارای ۲۷ هزار جلد، کتب یونانی ۵ هزار جلد، کتب لاتینی ۲۱۷۰۰ جلد، کتب خطی فرانسه ۶ هزار جلد و کتب مختلفه بسایر زبانها ۴۲۰۰ جلد که جمعاً ۱۱۷۹۰۰ جلد میشود، که قریب ده هزار جلد آنها بسیار قیمتی و دارای تصاویر زیبا و مینیاتوری و مذهب و نقاشیهای خیلی عالی و کاغذهای بسیار مرغوب میباشد.

یک قسمت هم در کتابخانه مربوط بمدالهای مختلف است که در طبقه دوم واقع شده و دارای ۴ هزار مدالهای مختلف است، و در میان اشیاء آنتیک آن پیاده ایست از عاج که مربوط بصفحه شطرنج شارلمانی پادشاه فرانسه (۸۱۴-۸۷۲ م) و مجسمه نیم تنه کنستانتین اول پادشاه بیزانس (۳۳۷-۳۷۴ م) از عقیق و جام خسرو پادشاه ایران از بلور و طلا و اشیاء دیگر ازین قبیل زیاد است.

عصر ساعت شش برای گردش بباغ لوکزامبورگ رفتیم، این باغ با آنکه بیشتر اشجار آن در سال ۱۷۷۲ و ۱۸۶۶ قطع شد، مع ذلک دارای اشجار خیلی بزرگ و قطور و از باغات بزرگ

باغ  
لوکزامبورگ

و گردشگاههای معروف فرانسه است که همه قسم اشخاص برای گردش و رفع خستگی بدان باغ میآیند و مساحت کنونی باغ ۲۳ هکتار است .

این باغ دارای چند قسمت مختلف و گلکاریهای متنوع و اشجار زیادی است و صندلیها و نیمکت هائی هم برای کسانی که گردش میکنند گزارده شده و در یک قسمت آن که قدری پایین تر و دارای پله هائی است ، در وسط آن حوضی است که در اطراف آن گلکاریهای مفصل شده و درختهائی با وضع علمی و ترتیب خاصی در اطراف آن نشانده اند و همه قسم اشخاص برای رفع خستگی بدانجا میآیند .

در آنجا سه درخت نارون و کهن سال موجود است که حدس میزنند از غرسهای ماری دومدیسسی<sup>۱</sup> بلکه فرانسه در سال ۱۶۱۲ میباشد و چشمه ای هم بنام چشمه مدیسسی در آنجا موجود است که در زیر سایه درخت چناری قرار گرفته است، اضافه بر مناظر عمومی و چشمه مدیسسی عمارت دلا کروآ<sup>۲</sup> نقاش مشهور فرانسوی نیز در یک قسمت جلب توجه میکند .

صبح شنبه ساعت نه برای دیدن باغ وحش که پهلوی جنگل  
باغ وحش<sup>۳</sup> ونسن قرارداد رفتیم .

این باغ از مهمترین باغ وحشهای دنیا و ۱۴ هکتار مساحت آنست و اکنون قریب ۶۰۰ تا از حیوانات پستاندار و ۱۲۰ تا از پرندگان در آن موجود میباشد و از ساعت نه صبح تا ساعت ۱۸ برای تماشا کنندگان باز است، در روزهای بارانی و سرد حیوانات در وسط صخره ها و قفسهای خود میباشند و حیوانات درنده همیشه در قفسهای آهنین خود هستند .

در طرف جنوب غربی آن دریاچه زیبای دو سنیل<sup>۴</sup> است که ۱۲ هکتار مساحت آن میباشد .

(۱۵۷۳-۱۶۴۲) Mari de Medicis — ۱

(۱۷۹۹-۱۸۶۳) Delacroix — ۲

۳- Parc Zoologique

۴- Daumesnil

در این باغ وحش اقسام مختلفه حیوانات خشکی و آبی و پرندگان وجود دارد، از جمله میمونهای مختلف زیاد از نژادهای متنوع که عملیات آنها بسیار تماشائیست و اقسام مختلفه شتر مرغ نیز دیده میشود و همچنین بز کوهی و اقسام مختلفه آهو و گورخر و گوزن و گاو وحشی و سایر حیوانات وحشی و گاو میش وجود دارند.

در وسط باغ هم تپه ها و صخره های مصنوعی برای حیواناتی که عادت بکوه و تپه دارند ایجاد شده، و در داخل یک قسمت ازین تپه های مصنوعی محوطه ایست که در اطراف آن جاهائی برای درندگان تهیه شده و جلوی آن نرده آهنی دارد و اقسام مختلفه شیر و پلنگ و یوز و ببر در آنجا موجود، و در بیرون صخره در اطراف آن حیوانات مختلفه آبی از قبیل نهنگ و سگ آبی و فیل آبی و اقسام دیگر از حیوانات در حوضچه های کوچکی که برای هر یک از آنها جدا گانه تهیه شده و بین آنها دیوار و در جلوه هم نرده آهن است دیده میشود، و در طرف دیگر آن اقسام مختلفه خرس سفید و سیاه و غیر آن با اشکال مختلفه وجود دارد.

در طرف دیگر فیلهای کوچک و بزرگ و نیز حیوان دیگری که دارای پوزه ای شبیه بخراطوم است و در فرانسه آنرا تاپیر<sup>۱</sup> میگویند دیده میشود، و نیز در آن باغ کرگدن و زرافه و حیوانات دیگر مشاهده میشود، از پرندگان نیز اقسام زیادی وجود دارند و همچنین اقسام مختلفه ماهی در آنجا دیده میشود.

در قسمت شمالی آن تپه بلندی ساخته اند که شکل صخره های طبیعی را دارد و در وسط آن آسانسوری است که بوسیله آن بالای آن که در حدود ۷ متر ارتفاع دارد میروند، و از آنجا شهر پاریس با وضع زیبایی دیده میشود و منظره خیلی خوبی دارد، پله هائی هم دارد برای بالا رفتن آن.

در نزدیک باغ وحش جنگل ونسن قرار گرفته که جنگلی است بسیار بزرگ در حدود ۹۳۴ هکتار و دارای درختان بسیار انبوه و از مهمترین گردشگاههای تابستانی پاریس است.

جنگل  
ونسن<sup>۲</sup>

این جنگل مدت‌ها شکارگاه سلطنتی بوده و لوئی نهم پادشاه فرانسه معروف به سن لوئی که از پادشاهان بزرگ فرانسه بود (۱۲۷۰-۱۲۱۳) بدانجا توجه زیادی داشت و محکمه عدلیه را در زیر بلوط‌های آن تشکیل داد، لوئی ۱۴ در اطراف آن دیواری کشیده و محصور نمود و در زمان لوئی ۱۵ درخت کاری آن مجدد شروع شد . جنگل ونسن در حقیقت از دو جنگل تشکیل شده؛ یکی در شمال شرقی و دیگری در جنوب غربی که مجموع آنها جنگل ونسن نامیده میشود، اولی بین ونسن و نوژان سورمارون<sup>۱</sup> و دومی بین سن مانده<sup>۲</sup> و شارانتون<sup>۳</sup> میباشد .

در طرف دیگر مقابل جنگل ونسن باغ مستعمرات و موزه ممالک مستعمره فرانسه میباشد که مشتمل بر صنایع جدیده مستعمرات افریقائی و آسیائی و آثار باستانی آنها مخصوصاً افریقائی میباشد و مشتمل بر اطاقها و سالنهای متعدد است .

عصرهم برای دیدن باغ نباتات که دارای بسیاری از حیوانات مختلفه هم میباشد رفتیم، این باغ دارای قسمتهای مختلف و گلکاریهای زیاد و قسمتی از آن مشتمل بر بسیاری از گیاههای

### باغ نباتات<sup>۴</sup>

طبی و سایر نباتات و گلها میباشد و خیابانهای زیبا که اطراف آن درختهای بزرگ و کوچک هستند در آنجا وجود دارد، در بعضی قسمتهای آنها حیوانات مختلفه وحشی و درنده از قبیل آهو و حیوانات وحشی دیگر و فیل و کرگدن و زرافه و اسب آبی و شغال و روباه و گرگ و گربه‌های بزرگ و موشهای مختلف و میمونها که بعضی از آنها در باغ وحش موجود نبود دیده میشود .

وسعت آنها خیلی زیاد است، قبلاً آنرا موزه عمومی طبیعی مینامیدند و پس از سال ۱۷۹۳ وسعت زیادتری پیدا کرد و اکنون قریب ۲۸ هکتار مساحت آن میباشد و بین خیابان ساحلی سن برنارد و میدان والهوبرت قرار گرفته است، و درب اصلی آن در میدان والهوبرت باز میشود .

۱— Nogent sur maron

۲— Saint mandé

۳— Charanton

۴— Jardin des plantes

ابتدای ظهور فکر ایجاد باغ نباتات در قرن ۱۶ بود، در زمان لوئی ۱۳ در سال ۱۶۲۶ بمنصه ظهور رسید و توسط دوپزشگک دربار ایجاد شد، و تشکیل رسمی آن در سال ۱۶۳۵ بوده است، و بالاخره در دهم ژوئن سال ۱۷۹۳ تکمیل و بنام موزه تساریخ طبیعی رسماً و طبق قانون افتتاح شد.

و حیوانات آن باقی مانده حیوانات باغ وحش و رسای<sup>۱</sup> هستند که بدانجا برده شده اند.

گالریهای مختلف برای حیوان شناسی و زمین شناسی و معدن شناسی و علم بحیوانات و نباتات عصور سابقه در آنجا وجود دارد، گلزار و زمینی که در طرف چپ بین خیابان مرکزی و خیابان بوفون که یکی از خیابانهای باغ است دارای نباتات طبّی و بعضی نباتات معمولی میباشد، و در وسط هم اقسام گل سرخ که در حدود ۸۰ نوع میباشد وجود دارد، در گلزار طرف راست بین خیابان مرکزی و خیابان کوویر<sup>۱</sup> مدرسه گیاه شناسی است که در حدود یازده هزار قسم نبات در آنجا وجود دارد و توسط آنها تربیت میشود. در عقب خیابان بوفون سالنهای گیاه شناسی و تشریح و علم بحیوانات و نباتات عصور قدیمه و معدن شناسی و زمین شناسی موجود است و هر یک از سالنها دارای نمونه های زیادی برای عملیات علمی میباشد، چنانکه سالن تشریح حیوانات قریب ۳۶۰۰۰ نمونه و سالن جانداران و گیاههای عصور قدیمه در حدود ۱۷۹۰۰۰ نمونه از جمله یک قفسه آن که اهدائی مسیو بارون ادموند دور و تجلید<sup>۲</sup> است، که مشتمل بر اسکلتهای مربوط بحیوانات گوشت خوار ماقبل تاریخ از قبیل شیرو کفتار و خرس میباشد و از نظر تاریخ طبیعی خیلی مهم است.

سایر قسمتها و سالنهای آن نیز دارای نمونه ها و آثار خیلی زیاد و بسیار مهم میباشد.

کتابخانه آنجا هم خیلی بزرگ و قریب ۲۰۰۰۰۰ جلد کتاب دارد که دو هزار جلد آن خطّی است و مقدار خیلی زیادی نقشه های جغرافیائی دارد.



## مذاکرات

## دینی

پس از تماشای آنجا بهتل برگشتیم، پس از نیم ساعت آقای مهندس حسین صدوقی که قبلاً نام بردیم برای ملاقات آمدند، نگارنده از ملاقات ایشان خیلی اظهار خوشوقتی کرده و از کارشان پرسیدم؟ گفتند من برای تحصیل مهندسی نفت با اروپا آمده‌ام و چندی است کارم تمام شده و موقتاً مشغول کارهای کنتراتی هستم .

گفتم از اینکه شما را در مسجد دیدم که علاقه‌مندی شما را بدیانت می‌رساند خیلی خوشوقت شدم، ولی گمان نمی‌کنم ایرانیانی که مقیم پاریس هستند این علاقه را داشته باشند، ایشان گفتند من اتفاقاً خیلی علاقه‌مند بدیانت و آداب مذهبی خود هستم و هر موقع که بیاریس می‌آیم مقید هستم که روز جمعه برای نماز جمعه بمسجد بروم ، ولی سایر ایرانیان مقید نیستند و خیلی کم می‌آیند گفتم تقید شما بآداب مذهبی باعث خوشحالی است ولی بیقیدی سایر ایرانیان خیلی موجب تأسف است، زیرا معرفی هرملت و شناسائی آنها یا بشعائر ملی یا شعائر مذهبی است و ما ایرانیان نه بشعائر ملی خود علاقه‌مندیم و نه بآداب مذهبی، مثلاً فرانسوی یا انگلیسی یا سوئسی در هر جای دنیا باشد روزهای اعیاد ملی خود یا اعیاد مذهبی را جشن می‌گیرند و روز مصلوبیت مسیح (ع) را تعطیل میکنند و بکلیسیا می‌روند و روزهای یکشنبه راترك کار میکنند و کلیسیا راترك نمیکنند، ولی ما ایرانیان بهیچیک از آداب خود علاقه نداریم، مثلاً غالب ایرانیان مقیم سوئیس اصلاً از ماه رمضان و روزه آن یا ۱۹ و ۲۱ رمضان و شهادت حضرت امیر علیه السلام اطلاع ندارند و با آنکه شیعه هستند و طبق مذهب شیعه باید از ذبیحه کفار دوری جویند ، اصلاً مقید نیستند و شاید بسیاری از آنها از حکم آن هم آگاه نباشند و بقول شما ایرانیان مقیم پاریس توجهی برفتن مسجد ندارند ، در صورتیکه سایر مسلمین دنیا که مقیم پاریس هستند هم علاقه‌مند و هم مقید میباشند ، شاید بعضی گمان کنند که چون ایرانیان شیعه‌اند بمسجد اهل سنت نمی‌روند ولی اینطور نیست زیرا اولاً آنها اصلاً مقید برفتن مسجد نیستند، خواه مسجد شیعه باشد یا سنی چنانکه در موضوع ذبیحه هم مقید نیستند بلکه در خود ایران هم غالباً مقید نیستند، و حتی بصرف تقلید از اروپائیان

شنیده شده که بسیاری از ایرانیان هستند که در خود ایران بعید شب اول ژانویه مسیحیان بیشتر اهمیت میدهند تا باعیاد خودشان چون وجدان ملی و مذهبی نیست، پس درحقیقت علاقه برفتن مسجد ندارند، ثانیاً مسجد برای عبادت همه مسلمین است و فرقی بین شیعه و سنی نیست هر دو از یک دین و یک پیغامبر پیروی نموده و یک قبله نماز میخوانند و اگر فرضاً مختصر انحرافی در قبله باشد میتوان با تحقیق عرض و طول و توسط قطب نما قبله را دقیقاً تعیین نمود، ثالثاً در امور اجتماعی و احکام عمومی فرقی بین شیعه و سنی نیست و این اختلافات است که موجب ضعف مسلمین شده و ما را باین ذلت و بدبختی کشانیده است، در صدر اسلام همه مسلمین با هم متحد بوده و بایکدیگر برای ترقی اسلام کار میکردند، حتی بعقیده خود شیعه علی علیه السلام برای حفظ اسلام و عدم تشتت مسلمین دست از حق خود کشید و سکوت کرد، حال هم باید اختلافات را کنار گذاشت و متفقاً در اعلاء کلمه اسلام کوشید و اختلافات مذهبی را که مربوط بعقیده است نباید بظاهر سرایت داد، بلکه شیعه و سنی باید دست بدست همدیگر داده و در عین آنکه هر کدام از آنها آزادانه بوظائف مذهبی خود عمل کنند در امور اجتماعی اسلامی که مربوط با اعلاء کلمه اسلام است دست بدست همدیگر بدهند و قدمهای مفید و مثبت بردارند، بجای آنکه باختلافات جزئی و تفسیق و تکفیر یکدیگر و سب و لعن و جنگ و نزاع مشغول شوند بفرکردرمان دردهای عمومی خود و اصلاح نواقص خویش باشند، بلکه اگر خوب دقت کنیم اختلاف اساسی که بین شیعه و سنی هست درین زمان بلا تأثیر است، زیرا در اینکه پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت ظاهری را ابوبکر متصدی بود شکمی نیست و نیز در اینکه وصی واقعی و معنوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث مراتب روحانیت اوعلی علیه السلام بود و ابوبکر از آن حظی نداشت، خود عقلاء و محققین اهل سنت هم شکمی و اختلافی ندارند، و اختلاف درین است که شیعه میگوید تصدی ابوبکر بدون رضایت و اجازه علی علیه السلام بوده و اهل سنت میگویند با اجازه علی علیه السلام بود، و آن نیز اختلاف از نظر عقیده است و مخالف با حفظ اتحاد و وفاق نیست و درین قسمت هر دو دسته تقصیر دارند و باید بکوشند تا این اختلاف از بین برود، و اگر ما

بآداب دینی مقید باشیم و حفظ اتحاد هم بکنیم، بیگانگان نیز با نظر احترام بما می نگرند.

ایشان تصدیق کرده گفتند؛ من هم همین عقیده را دارم و بهمین نظر و بواسطه علاقه ای که بدیانت دارم در نماز جمعه حاضر می شوم و حتی در نروژ هم که بودم نماز من ترك نشد، و موقعی که می خواستم نماز بخوانم در را می بستم که کسی نیاید اتفاقاً یک سرتبه یکی از مهندسین نروژی که با من آشنائی داشت موقع نماز من وارد شد و ابتدا از طرز عملیات من تعجب کرد! و تماشا می نمود و می خندید، موقعی که فهمید عمل دینی و عبادت ماست با نظر احترام نگاه می کرد، و بتدریج مذاکرات مذهبی با من نمود و جوابهائی دادم و عاقبت اظهار تمایل باسلام کرد و خودم باوشهادتین را تلقین نمودم و بعداً هم آداب دینی از جمله نماز را باو یاد دادم و حالا مرتباً نماز خود را می خواند.

نگارنده ازین علاقه ایشان تقدیر نموده و بعداً پرسیدم که نماز را بچه ترتیب باو یاد دادید؟ چون برای او یاد گرفتن زبان عربی خیلی مشکل است، گفتند من تمام نماز را بهمان زبان خودش برای او ترجمه کرده و دستور دادم که بزبان خودش بخواند، گفتم آیا از مراجع تقلید شیعه هم درین باب سؤال کردید؟ گفتند من چون در بعض قسمتها عقائد مخصوصی دارم و آنها را بی پرده اظهار می کنم و حتی نزد علماء و مراجع تقلید نیز بر بعض اعمال و نظریات آنها اعتراض می کنم، از چند نفر سؤال کرده ام جواب ندادند، فقط آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی که از سابق مرا می شناسند و بمن اظهار محبت می کنند جواب داده اند که جائز نیست همه نماز را بغیر عربی خواند، ولی من این نظریه را نه پسندیده و معتقدم که نماز را بهر زبانی که بخواند صحیح است.

نگارنده گفتم اتفاقاً اینطور نیست و مسلمین غیر از حنفیها اتفاق دارند که در نماز حمد و سوره را باید بعربی که عین قرآن باشد بخوانند که رسیده است: «**لا صلوة الا بفاتحة الكتاب**» و در سوره بعد از آن هم شیعه که می گوید یک سوره کامل باید خواند و سنّی که یک آیه را کافی میدانند آنرا بعربی واجب میدانند، و فقط مذهب حنفی بهر زبانی جائز میدانند ولی در غیر حمد و سوره در میان علماء شیعه هم اختلاف

است و هر چند قول بیشتری بر آنست که باید عبری باشد ولی بسیاری از قتهاء بغیر عربی هم جائز میدانند لیکن باز هم میگویند عبری بهتر است.

ایشان گفتند؛ چون منظور عبادت و بندگی خداست و باید شخص آنچه را میگوید بفهمد تا بهتر حال حضور داشته باشد، بنابراین عقیده من اینست که هر کس بزبان خود بگوید بهتر است مگر آنکه آشنائی کامل بزبان عربی داشته باشد و معانی آنرا کاملاً درک کند، گفتم این استدلال شما اگر نصّ صریح در مقابل آن نمیبود صحیح بود، چون اخبار در اینکه باید خود حمد و سوره در نماز خوانده شود و بعنوان اینکه قرآن و کلام خداست گفته شود زیاد است و اخبار دیگری نیز هست که دلالت میکنند بر اینکه تا خوانده نشود نماز صحیح نیست، و این مانند این است که در بعض موارد بخواهیم برای احترام عین عبارات بزرگی را یا فرمان پادشاهی را بخوانیم درینصورت نباید عبارات او را تغییر دهیم و چون اساس عبادت هم بر تعبد گداشته شده، آنچه درین باب تصریح شده باید عمل کرد و نصّ صریح است بر اینکه حمد و سوره باید عبری خوانده شود، چنانکه یهود نیز ادعیه خود را در هر جا باشند بزبان عبری میخوانند و مسیحیان و کشیشان مسیحی نیز در کلیسیا موقع عبادت کتاب انجیل و دعا را غالباً بهمان زبان سریانی که زبان اصلی حضرت مسیح (ع) و حواریین بوده میخوانند، یا آنکه بزبان لاتین که در حقیقت دومین زبان مقدّس آنها و زبان رم قدیم است تلفظ میکنند.

سپس پرسیدم چون روزهای نروژ در تابستان خیلی بلند و طولانی است در ماه رمضان اگر اتفاق افتاده که در آنجا باشید برای روزه چه کردید؟ گفتند من برای این موضوع هم از آقای زنجانی سؤال کردم و ایشان جواب دادند که؛ برای این قبیل جاها که نزدیک است بقطب حد متوسط را باید گرفت و بنابراین در روزهای تابستان که در آنجا بودم حداقل در حدود ۴ ساعت روز را محسوب داشته و عصرها افطار میکردم، گفتم این مخالف صریح آیه شریفه است که میفرماید «اتموا الصیام الی اللیل» که طبق آن نمیتوان قبل از غروب آفتاب افطار کرد، و حکم بلاد نزدیک بقطب که در ۲

ساعت هم شب و هم روز دارند، هرچند اختلاف آنها زیاد باشد طبق نص صریح قرآن بابلاد دیگر فرق نمیکند و اشکال در مورد شهرهائی است که گاهی بیش از ۲ ساعت شب یا روز آنها طول میکشد و در آن صورت گاه هست که شب یکساعت بیش نیست بلکه کمتر هم میشود و روزه و افطار مشکل است، همچنین در حوالی قطب که شش ماه شب و شش ماه روز است اشکال بیشتر ظاهر میشود و در آنجا ممکن است نسبت به نماز و روزه آنچه را گفتید معمول داشت چون بغیر آن ترتیب میسر نیست.

سپس چون در ملاقات در مسجد دیدم که عربی را خوب تلفظ میکنند پرسیدم که عربی را در کجا تحصیل کرده اید؟ گفتند من در کوچکی مدتهای زیادی در عراق عرب بودم و زبان عربی حکم زبان ثانوی مرا پیدا کرده و بخوبی بدان تکلم میکنم و از همان اوقات است که آیه الله زنجانی نیز مرا می شناسند چون با فامیل ما آشنائی داشته و دارند، آنگاه ایشان خدا حافظی کرده و رفتند.

### ملاقات مجدد شاذلیه

شب یکشنبه بعد از نماز مغرب و عشاء طبق قراری که قبلاً با آقای شیخ عبدالرحمن گذاشته بودیم برای اینکه با همه رفقای ایشان ملاقات کنیم به خانقاه ایشان رفتیم، شیخ مصطفی همانطور که قبلاً ذکر کردیم شب پنجشنبه پس از آنکه ما از خانقاه ایشان آمدیم با خط آهن برای ملاقات پدر بزرگوارم بژنو رفتند و طبق تلفن قبلی که آقای مصداقی از پاریس نموده بودند در آنجا محلی در یکی از پانسیونهای نزدیک برای ایشان تهیه شده بود و صبح که وارد ژنو شده بودند مستقیم به بیمارستان رفته و در آنجا خدمت حضرت آقای والد بوده، و تقاضاهائی برای کسب فیض از حضور ایشان نموده بودند و حتی اجازه خواسته بودند که بعضی پیروان خود را که علاقه زیادی برای زیارت ایشان دارند بژنو بیایند، ایشان فرموده بودند چون آنها گرفتاری و کار دارند حرکت نکنند و بخود ایشان هم فرموده بودند چون فلانی در پاریس است و علاقه بملاقات شما هم دارد اگر مائل باشید زود حرکت کنید تا او را مجدداً ملاقات کنید و یا آنکه با اطلاع دهیم که زودتر برگردد، ایشان سؤالاتی نموده و جواب شنیده بودند و در آن دو روزه

توقف تماماً در حضور حضرت والد بوده و سؤالات مذهبی و عرفانی نمودند از جمله راجع بمراتب سلوک سؤال کرد، جواب فرموده بودند که مراتب و درجات سلوک باختلاف حالات سلوک فرق میکند، چنانکه در اخبار بزرگان دین نیز شماره عوالم باختلاف ذکر شده و برای سالک مناظ و اصل سلوک است نه اطلاع علمی و یک فرق عرفان و حکمت نیز همین است، زیرا عرفا معتقدند که باید مراتب و عوالم را بسلوک فهمید و عملاً پی برد و آنرا دید، ولی حکماء فقط بلفظ و بیان که ناشی از حدسیات خودشان است یا از کلمات بزرگان گرفته اند اکتفا نموده اند.

سپس اظهار علاقه نموده که در رشته سلوک طریقه نعمه اللهیه وارد و خدمت ایشان راهیابی شود و همین طور پیروان او هم راهیابی شوند، ولی حضرت ایشان بواسطه کسالت و اینکه او بیشتر هم در مطلب خود باید تحقیق کند، بوقت و محل دیگر موکول فرموده و تذکر فرموده بودند که بانگارانده نیز ملاقات نمایند، لذا ایشان هم تصمیم به حرکت گرفته و از طرف حضرت والد برای ایشان بلیت هواپیما تهیه و شب شنبه با هواپیما حرکت کردند، صبح شنبه برای ملاقات ما آمده بودند، ولی مایرون رفته بودیم، بعد از ظهر مجدد آمده و شرح مسافرت ژنورا بیان نمودند و از اینکه شب بناشده است مجدد بخانه ایشان برویم اظهار خوشوقتی کردند و خواهش نمودند برای شام بدانجا برویم ولی نگارنده نپذیرفته و بعد از شام موکول نمودم.

در حدود ساعت ده پس از ادای فریضه و صرف شام برای ملاقات ایشان رفتیم، موقعی که وارد شدیم، ایشان نشسته و پیروان هم جلوی ایشان حلقه زده و مشغول خواندن ادعیه و اذکار بحالت اجتماع بودند، و از جمله سوره فاتحه و صلوات را تکرار میکردند ازینرو ما نشسته و متوجه خود بودیم و بگفته های آنان گوش میدادیم.

پس از یک ربع ساعت ذکر آنها تمام شد سپس بما خوش آمد گفتند و محبت نمودند، نگارنده تشکر نموده و سپس پرسیدم شما ذکر لسانی دارید یا قلبی؟ گفتند ذکر قلبی هم داریم ولی در مجامع خود بذکر لسانی خیلی اهمیت میدهیم و غالباً در موقع اجتماع بذکر لسانی اشتغال داریم، نگارنده گفتم البته ذکر لسانی هم خوبست

ولی ذکر قلبی مهم‌تر است زیرا موجب جمع خیال میشود و تفرقه را از بین میبرد و اگر عبادات و اذکار قالبیّه بدون ذکر قلبی و توجه باشد اثری ندارد که رسیده است «لا صلوة الا بحضور القلب» که دلالت دارد بر اینکه اساس حضور قلب است .

سپس آقای شیخ مصطفی شرح مسافرت خود را بژنو و علاقه‌ای که بورود در رشته نعمه اللّٰهیه دارد اظهار نمود و خواهش کرد و اظهار اشتیاق باین امر کرد، نگارنده چون دیدم که نامبرده از زمانی سلوک و فقر اطلاع ندارد مجدداً از رشته سلسله او اجازه‌اش سؤال نموده و ایشان جواب دادند ، نگارنده گفتم اساس تصوّف و طریقت آنست که دخالت در امور دیانت بدون اجازه از شخص مجاز جائز نیست و باید رشته اجازه متصل باشد تا بزرگان دین و پیغمبر ﷺ برسند و نظریات شما بامعتقدات سلسله نعمه اللّٰهیه فرق دارد، او گفت من تمام دستورات را می‌پذیرم و از آنچه بمن گفته شده و معتقدات من بوده صرف نظر میکنم ، نگارنده گفتم برای شما ورود در این امر خیلی مشکل است و بهتر این است که همان طریقی را که دارید تعقیب کنید و پیروان را بتوجه و یاد خدا و مراقبت در ادامه شرع مقدس دستور دهید ، گفت من فقط بهمین منظور بژنورفتم و از آنجا هم مرا باینجا مراجعه داده‌اند و اگر درینجا تقاضای ما پذیرفته نشود مجبوریم همه ما بژنو برویم، گفتم فعلاً چون وقت کافی نداریم وجهات دیگری نیز ایجاب میکند بهتر آنست که فعلاً شما منصرف شوید، گفتند پس تکلیف ما چیست؟ گفتم همان رویه سابق را ادامه دهید و مراقبت از پیروان بکنید و آنها را در یاد خدا و اطاعت او امر و نواهی شریعت مقدسه کمک نمائید، پیروان ایشان هم از مذاکرات نگارنده مختصری فهمیدند که نظریات ما با روش ایشان قدری موافق نیست ، ولی نگارنده برای آنکه نام اسلام و تصوّف که در یکی از مراکز مسیحیت میان آنها ظاهر شده بلندتر شود پیروان را ترغیب و تشویق نمودم که بیش از پیش بر مراقبت و یاد خدا و او را اذکار و مواظبت در احکام اسلام بیفزایند و از آقای شیخ مصطفی اطاعت کنند، و مجالس فقری خود را مرتب تشکیل دهند و همه در آنجا حاضر شوند و بیاد خدا مشغول باشند و غفلت نکنند که سرمایه همه عبادات همان است .

پس از مذاکرات مفصلی درین باب با اظهار امتنان از محبت آقایان خداحافظی کرده بیرون آمدیم .

درینجا مناسب است مختصری راجع باوضاع اجتماعی فرانسه ذکر کنیم .

وضع عمومی و  
مذهبی فرانسه

وضع اجتماعی فرانسه نسبت باوضاع سوئیس عقب تر و دارای

آن مزایا نیست ، در فرانسه باندازه سوئیس رعایت نظافت و بهداشت عمومی نمیشود ، البته بازهم خیلی مراقب میباشند و دقت دارند ، سرقت و خلاف انضباط و تخلف از مقررات و قوانین در فرانسه خیلی زیاد دیده میشود و امور خلاف اخلاق هم در آنجا زیاد است .

هرچند مردم بمذهب علاقه مند هستند ولی بازهم عقب تر از مردمان سوئیس میباشند و آن علاقه کامل که در افراد سوئیس موجود است در فرانسه کمتر است ، ولی اوضاع علمی و فرهنگی فرانسه خیلی کامل و دانشمندان مشهور جهانی در آنجا زیاد و دانشگاهها و دانشکده های آن ویژه دانشکده های حقوق و پزشکی آنجا خیلی مهم و شورت کامل دارد ، و پروفیسورهای بزرگی که اهمیت جهانی دارند در آنجا هستند .

مردم آنجا از حیث مذهب و اخلاق آزادی کامل دارند و مذاهب مختلفه جهان در آنجا موجود و هیچکس از آنها سمانعت نمیکند ، و همه در انجام مراسم مذهبی و دینی مختارند و مسلمین هم در آنجا نسبت بسوئیس و بسیاری از ممالک اروپا زیاد میباشند و قرآن را هم بفرانسه ترجمه نموده و بعضی کتب فقهی رانیز ترجمه کرده اند ، از جمله رساله ابی محمد عبدالله بن ابی زید قیروانی مالکی را که در سال ۳۱۰ متولد شده و ۷ سال عمر کرده بفرانسه ترجمه و با عربی آن در یک جلد چاپ کرده اند که یک صفحه عربی و صفحه مقابل ترجمه فرانسه آنست و نگارنده آنرا دیده ام .

مردم فرانسه نسبت با آثار ملی خود علاقه زیادی داشته و آنچه را مربوط بملیت آنانست حتی الامکان حفظ میکنند .

مذهب بیشتر مردم فرانسه کاتولیک است و پروتستان کمتر هستند ، کلیسیاهای



تاریخی در آنجا خیلی زیاد وهم از نظر مذهب وهم از نظر ملیت مورد توجه آنان میباشد و بکشیشان خود نیز از هر مذهب که باشند احترام کامل میگذارند .

یکی از کشیشان معروف فرانسه بنام آبه پیر است که درباره کمک به بینوایان و مساکین کوششهای زیادی کرده و در تمام فرانسه ازینجهت معروفیت و محبوبیت بسیاری دارد، حتی در مالک دیگر نیز نام او با اهمیت برده میشود، و موقعی که نگارنده در ژنو بودم روزی در گراند پاساژ ناگهان جمعیت بسیاری روبروی که محل فروش کتاب بود آورده و این جمعیت رو دراز دیاد بودند علت را پرسیدم؟ گفتند آبه پیر کشیش معروف و محبوب فرانسوی که چندروز است بژنوآمده و اکنون باینجاآمده و مردم بطرف او هجوم میآوردند، و هر کدام کتابی خریده و باو میدهند که امضای خود را پشت آن کتاب بنویسد و آنرا باعث افتخار برای خود میدانند، و نگارنده قدری نزدیکتر رفته و در میان جمعیت او را دیدم، و ازینراه استفاده زیادی در آنروز عائد گراند پاساژ شد و البته در ضمن مقداری هم برای اعانه بینوایان پرداخت و چون در آنجا مردم با نهایت علاقه درین قبیل اسور کمک میکنند، ازینرو محتاج و گدا در آنجا پیدا نمیشود، در فرانسه نیز مردم در دادن اعانه و کمک بمؤسسات خیریه که تحت نظر این قبیل اشخاص اداره میشود کوتاهی ندارند و بارغبت کامل کمک میکنند .

اوضاع صنعتی و فلاحتی فرانسه هم خیلی خوب و کارخانجات معظم در آنجا زیاد و اراضی آنهم تماماً مورد استفاده و مانند بیشتر ممالک اروپاست که زمین خشک و بایر در آنجا وجود ندارد، و البته این موضوع محتاج بشرح و بسط نیست و باضافه شرح مفصل آن از حدود ما خارج است فقط بعنوان تذکر نوشته شد .

ماچون بواسطه امر پدر بزرگوارم در حرکت عجله داشتیم از گردش در سایر جاهای تاریخی پاریس صرف نظر کرده صبح یکشنبه ۲۰ شوال مطابق ۶ تیر ۳۳ و ۲۷ ژوئن ۰۴ با آقای حسینعلی

حرکت  
از پاریس

مصداقی که قصد توقف داشتند و سکرتر ایشان خدا حافظی کرده بهما همی آقای حاج ملک صالحی ساعت هشت و ۲ دقیقه از پاریس حرکت کردیم، ساعت نه و ۰ دقیقه





تکسی که پس از بهبودی برداشته شده است

(مربوط به صفحه ۱۹۱)



اولین عکس پس از پوشیدن لباس

(مربوط به صفحه ۱۹۱)



وارد لارش میژن<sup>۱</sup> شده و قطار یک دقیقه توقف نمود، ساعت یازده و ۲ دقیقه وارد دیژون<sup>۲</sup> شده و ۱۲ دقیقه توقف کرد، ساعت یک و ۲ دقیقه بعد از ظهر وارد بورگ<sup>۳</sup> شد و ۱۶ دقیقه ایستاد آنگاه ساعت دو وارد آمبریو<sup>۴</sup> شد و ۱۳ دقیقه توقف نمود و ساعت دو و ۵ دقیقه وارد کولوز<sup>۵</sup> شد و پس از ۲ دقیقه حرکت کرد و ساعت سه و ۵ دقیقه وارد بل گارد<sup>۶</sup> شد و ۶ دقیقه توقف نمود و ساعت چهار و نیم بعد از ظهر وارد ژنوشدیم و دزایستگاه بازرسی مختصری شد .

## ورود

## بژنو

پس از بازرسی بیرون آمدیم در جلوی ایستگاه آقای دکتر حافظی و آقای دکتر نصیری را ملاقات نموده و پس از تعارفات با اتومبیل آقای دکتر حافظی بطرف بیمارستان رفتیم و در آنجا بزیارت پدر

بزرگوارم نائل شدیم، حال ایشان بحمدالله خیلی بهتر بود و در آن چند روزه هر روز مختصری در بیمارستان راه میرفتند و طبق اجازه دکتر پریه روز پنجشنبه که مادر پاریس بودیم در همان بیمارستان پس از دو ماه و نیم بحمام رفته و چون دستور داده بود در حدود یک ربع ساعت بیشتر در حمام نمانند بکمک آقای مصداقی صاحبون زده و بیرون آمده بودند، و عصر روز بعد هم با اجازه دکتر با آسانسور پایین آمده و نیم ساعتی با اتومبیل گردش نموده بودند، و روز شنبه ساعت نه بعد از ظهر طبق وعده قبلی که شده بود با آقایان دکتر حافظی و مصداقی و دکتر آزاده به محکمه پروفیسور بیکل<sup>۷</sup> تشریف برده و دکتر پریه و دکتر دلا<sup>۸</sup> سانتا که خودشان نظریه ملاقات او را اظهار کرده بودند در آن ساعت در آنجا حاضر شده بودند، پروفیسور بیکل از پزشکان معروف جهان و متخصص در امراض عمومی و امراض داخلی است و در امراض مهم از مالک مختلفه از طرف رجال معروف بدو مراجعه میشود، در حدود ۷۰ سال سن<sup>۹</sup> اوست و مورد احترام همه پزشکان آنجامی باشد،

۱ - Laroche Migennes

۲ - Dijon

۳ - Bourg

۴ - Ambérieu

۵ - Culouz

۶ - Belle garde

۷ - Pr. Georges Bichel

ازینرو دکتر پریه و دکتر دل‌سانتا نیز بدوا احترام نموده و کوچکی میکردند و خودشان حضور حضرت آقای والد نظریه داده بودند که برای معاینه عمومی بدن به بیکل مراجعه نمایند، و ساعتی که تعیین وقت نموده بود آنها نیز بدانجا رفته و حاضر بودند و شرح حال ایشانرا مفصلاً به بیکل گفته بودند، و او نیز معاینات دقیق نموده و بادستگاه ریون ایکس نیز معاینه کامل کرده و سپس برای آنکه موضوع عمل پروستات و مرض فلبیت نیز در نظر گرفته شود باشورت پریه و دل‌سانتا و حضور آقای دکتر حافظی دستور جامع و مفصلی نوشته و آندو نفر نیز دستوراتی را که برای مرض مربوط بآنها لازم بود نوشتند .

سپس برای حرکت سؤال فرموده بودند؟ بیکل گفته بود حرکت شما مانعی ندارد ولی مشروط بر آنکه در طهران هم استراحت کامل نموده و فرض کنید از کلینیکی بکلینیک دیگری میروید نه آنکه بفعالیت و کار و پذیرائی واردین مشغول باشید، فرموده بودند قصد داریم در بیروت و شام توقف نموده چند روزی در آنجا استراحت کنیم (چون قصد تشریف بعثیات عالیات را داشتند) ولی او اجازه نداده و گفته بود اگر ازینجا حرکت کنید باید مستقیماً در طهران پیاده شوید و در بین راه اصلاً توقف نکنید چون توقف مختصر و حرکت زیادتر موجب خستگی و ناراحتی پا میشود، دکتر پریه و دکتر دل‌سانتا نیز همین نظریه را تصدیق و اظهار کردند که پا را حتی الامکان باید دراز و زو بهالانگاه دارند و روی صندلی هم که نشستند پاراپایین نیندازند که خون بدان ریزش نکند، راه رفتن هم بقدری که موجب خستگی نشود خوب است ولی بمحض آنکه احساس خستگی کردند ترك کنند، ایستاده هم خوب نیست چرن خون بپا ریزش میکند مگر آنکه پارا حرکت دهند، جوراب لاستیکی هم که تا بالای ران را بگیرد دستور دادند بپوشند ، لذا در همان چندروزه در همانجا دستور بافتن آن داده شد و پس از دوروز تهیه گردید .

عصر یکشنبه که ما وارد شدیم بحمدالله حالشان خیلی خوب بود و ما خیلی خوشوقت شدیم، شب سه شنبه طبق تعیین وقت قبلی نگارنده نیز نزد پروفیسور بیکل

رفتیم و برای کسالت‌های روماتیسم وضعف قلب و غیر آن که داشتم معاینه کامل نموده  
و دستور مفصلی داد .

### کاظم زاده ایرانشهر

روز سه‌شنبه ۲۱/۲ مطابق هشتم رمضان طبق دستور حضرت  
آقای والد نامه‌ای بعنوان احوال‌پرسی بآقای حسین کاظم‌زاده  
ایرانشهر که از دانشمندان اخلاقی معروف ایران میباشند و  
سالهاست در اروپا ستوطن هستند و سابقه آشنائی با پدر بزرگوار و نگارنده دارند نوشتیم،  
اکنون ایشان در دگرس‌هایم<sup>۱</sup> که از دهکده‌های کانتن سن‌گال<sup>۲</sup> سوئیس است  
ستوطن میباشند .

ایشان<sup>۲</sup> درجدهی ۱۲۶۲ شمسی مطابق ژانویه ۱۸۸۴ در تبریز متولد شده و  
تحصیلات مقدماتی خود را در همانجا انجام داده، و در سال ۱۹۰۴ میلادی بققاز  
مسافرت نموده و از آنجا باسلامبول رفته و پنج‌سال در آنجا توقف نمود و از آنجا بمکه  
شرف شده و پس از مراجعت در آوریل ۱۹۱۱ (فروردین ۱۲۹۰) برای تحصیل به  
بلژیک حرکت کرد و در سال ۱۹۱۲ برای تکمیل تحصیلات بیاریس رفت و در سال  
۱۹۱۳ بدعوت ادوارد براون دانشمند خاورشناس مشهور انگلیسی برای تدریس زبان  
فارسی به کمبریج انگلستان رفت، و تا اواخر ۱۹۱۴ که چند ماه از شروع جنگ اول  
جهانی گذشته بود در آنجا بوده و در ژانویه ۱۹۱۵ طبق دعوت آقای سیدحسین تقی‌زاده  
ببرلین رفت و بمبارزات سیاسی شروع نمود، و سفری بایران کرد و در نوامبر ۱۹۱۷  
(آذر ۱۲۹۶) ببرلین برگشت و ۱۹ سال در آنجا اقامت نموده بنوشتن کتب اخلاقی و  
نشر مجله ایرانشهر که از مجلات اخلاقی و مذهبی زبان فارسی میباشد اشتغال  
ورزید، ومدت چهار سال مجله را منتشر ساخت و در آن مدت ۲ کتاب نیز از قبیل راه‌نورد  
چهار جلد، رهبر نژاد نو، خواب شگفت و غیر آنها تألیف و منتشر نمود و تمام آنها

۱- Degres heim

۲- SE. Gallen

۳- شرح حال ایشان از جزوه‌هایی که خود ایشان در حالاتشان نوشته‌اند و بهمت آقای حاج  
ابوالفضل حاذقی بچاپ رسیده و از بنده‌مات کتاب اصول اساسی روانشناسی گرفته شده است .



را برای پدر بزرگوارم میفرستاد.

در سال ۱۹۳۶ ترک اقامت برلین نموده بسوئیس آمد و در شهر زوریخ در محفل صوفیه آنجا و محافل علمی سخنرانی‌هایی نموده و یکماه بگردش مشغول بود، بعداً در دهکده دگرس‌هایم اقامت گزید و بتألیف اشتغال ورزید، و در سال ۱۹۴۲ مکتبی بنام پرتوجو تأسیس کرد که بر پایه اتحاد علم و صنعت و دین بنا شده است، و این مکتب در بیشتر شهرهای سوئیس شعبه دارد و اشخاصی در آن تعلیم می‌یابند و اصلاح اخلاق و تهذیب روح و تصفیه قلب نیز در آن تعلیم داده می‌شود، و تقریباً یکنوع روش عرفانی مخصوصی ایجاد نموده و بدستورات عرفای اسلام نیز اهمیت زیاد می‌دهد و بیشتر دستورات خود را از آنها اقتباس کرده است.

از کتب ایشان یکی تجلیات روح ایرانی است و اخیراً کتابی بنام اصول اساسی روانشناسی<sup>۱</sup> تألیف نموده که در سال ۱۳۳۲ بهمت خواهرزاده ایشان ستوان کاظم کاظم‌زاده بطبع رسیده است و کتبی که از ایشان تا کنون چاپ شده بیست جلد و آنچه چاپ نشده در حدود ۴ جلد است.

کتب زیادی هم بزبان فرانسه و آلمانی تألیف نموده از آنجمله کتابی است بفرانسه در دعاهای مختلفه که خود تهیه نموده و در سال ۱۹۵۱ چاپ شده و یک نسخه برای نگارنده بژنوفرستادند، و بطوریکه خود نوشته‌اند در حدود ۳ جلد هم بزبان آلمانی تألیف کرده‌اند که مهم‌ترین آنها چهار کتابست ازینقرار:

- ۱- شرح زندگانی و دین زردشت پیغمبر ایران باستان.
  - ۲- زندگانی و دین محمد بن عبدالله ﷺ شارح مقدس دین اسلام.
  - ۳- شرح حال و آثار مولانا جلال‌الدین روسی.
  - ۴- اسرار هبوط آدم و حواء قصه بهشت و کیمیای حقیقی.
- موقعیکه در ژنو بودیم حضرت والد فرمودند آدرس و محل ایشانرا تحقیق نموده

۱- این کتاب را آقای ستوان کاظم‌زاده طبق دستور خود آقای کاظم‌زاده ایرانشهر در طهران پس از مراجعت ما از ژنو برای نگارنده آوردند.

بعنوان احوالپرسی نامه‌ای بنویسم لذا آدرس ایشان را که دگرس هایم است پیدا کرده و در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۳۳ مطابق ۱۲ مه ۵۴ نامه‌ای بایشان نوشتم، ایشانهم در تاریخ ۳ ژوئن (۱۲ خرداد) جواب داده و اظهار اشتیاق بملاقات نموده ولی نوشته بودند که دو سال است سرریض هستند و نمیتوانند راه بروند و از خانه بیرون نمیآیند و غالباً در بستر هستند، و دعوت کرده بودند که پس از بهبودی حضرت والد برای ملاقات نزد ایشان برویم و چند جلد از تألیفات خود را از جمله جزوه شرح حالات خود را با کتاب دعا که بفرانسه نوشته‌اند و یک شماره مجله هارمونی برای نگارنده فرستادند، نگارنده هم در تاریخ ۱۸ خرداد (۹ ژوئن) نامه تشکری نوشته و دو جلد کتاب پند صالح و فلسفه پلوطین برای ایشان فرستادم، و ایشان نیز در ۱۵ ژوئن (۲۴ خرداد) جواب نوشته اظهار امتنان کرده بودند.

بعداً هم حضرت آقای والد اظهار میل کردند که ما برای ملاقات ایشان برویم و منتظر بودیم که حال ایشان بهتر شود ولی چون کسالت ایشان طول کشید و تصمیم حرکت داشتند لذا منصرف شده و فرمودند با تلفن از ایشان احوالپرسی کنیم، و ما قبل از حرکت از ژنو از ایشان احوالپرسی کرده و بعداً خدا حافظی نمودیم و با اشتیاقی که بملاقات ایشان و علاقه و آفری که ایشان بملاقات حضرت والدما داشتند برای آنکه مدت آن زیاد میشد توفیق حاصل نشد<sup>۲</sup>.

کاظم زاده همانطوریکه مختصراً ذکر شد مکتبی در سوئیس بنام مکتب عرفان<sup>۳</sup> باطنی تأسیس کرده که مخصوص ایشان و ابتکاری خود ایشان است و دارای برنامه مخصوصی است و

مکتب  
کاظم زاده

۱- پند صالح نامه عمومی پدر بزرگوارم بعموم فقر است که دوسرتبه بچاپ رسیده و فلسفه پلوطین از تألیفات خود نگارنده است.

۲- در سال ۱۳۴۲ شمسی در شهر فلاویل سوئیس غربی بدرود زندگانی نمود و سن ایشان در آن موقع هفتاد و نه سال بود.

پیروان نام آنرا پرتوجوا یعنی جوایای پرتو شعاع نهاده که بایده در هفته یکبار در محفل خود گردآمده و دروس اخلاقی و روحی و مذهبی و سرودهای روحانی بخوانند و ورزشهای بدنی هم بکنند که جمع بین تکالیف روحی و جسمی شده باشد و اساس آن اتحاد علم و صنعت و دین است، بعداً هم نتیجه گزارش مجلس درس را در روی وزقه چاپی نوشته برای ایشان بفرستند.

منظور ایشان آنست که جسم و جان با همدیگر در پیشرفت باشند و زندگانی انسان با قوانین ثابت عالم ماده و طبیعت و احکام فضیلت و حکمت خدائی توافق و تعادل پیدا کند، و بترقیات مادی و روحی برسد و از مراتب روحی نیز بواسطه مناجات و تفکر و تذکر و عبادت و تقوی و بریدن از شهوات برخوردار گردد و ضمناً خود را برای خدمت بنوع بشر مهیا و آماده سازد.

دورهٔ این مکتب سه سال و نیم است و ۲ کلاس در شهرهای بزرگ سوئیس در آن باب تأسیس شده و دستورات و دروس آن چاپ نشده بلکه آنچه ایشان درین باب نوشته و مینویسند با ماشین نوشته شده و برای مراکز و کلاسها توزیع میشود، و در ماه یک بیان نامه چاپ و بین پرتوجویان تقسیم میشود.

هر کلاس یک مدیر و یک معاون دارد که همه مانند خود ایشان افتخاری کار میکنند ولی کرایه محل و مخارج چاپ بیانیه و اسامال آنها از محل اعانه که پرتوجویان میدهند پرداخت میگردد.

کاظم زاده بطوریکه در شرح حال خود مینویسد سه صفت بارزه در او وجود دارد که تأثیر فراوانی در او نموده و از طرز کلام او معلوم است که همانرا به پیروان مکتب خود نیز دستور میدهد.

۱- علاقه کامل با آزادی و استقلال شخصی یعنی آزادی در تفکر و ایمان و اراده و ادای وظائف دینی و اجتماعی و شرائط زندگی، که آنرا بزرگترین نعمتهای خدائی میداند، و نخستین قدم را بسوی آزادی گذشتن از جمع سال و غلبه بر حرص و

جاه‌طلبی و خودپرستی و تن‌پروری میگوید ، یعنی این امور پایند شخص و موجب رقیب روح او میباشند و لازمه آزادی آنست که از آنها بگذرند که حافظ فرماید :

غلام همت‌آتم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

۲- قناعت و اکتفا نمودن بزندگی ساده و بی‌آلایش زیرا لازمه آزادی فدا کردن حظوظ نفسانی و امیال شهوانی است که زنجیر روح میباشند و آن نیز بدون قناعت میسر نیست که «القناعة کنز لا یفنی» .

۳- علاقه بخدمت جامعه که لازمه آن از خود گذشتگی در راه خدمت و فدا کردن خود است برای نجات دیگران که این حس باعث پیدایش نیرو در جانهای ناتوان و مقدمه رسیدن بحقیقت بی‌کرناسست؛ و این علاقه است که انسانرا بعشق خدائی و حقیقی میرساند و در حقیقت علت غائی خلقت است .

این بود خلاصه‌ای از مکتب کاظم‌زاده که امروز پیروانی در سوئیس و بلکه آلمان دارد، و چون ایشان علاقه مند بعرفان و فضائل اخلاقی میباشند و بکتب عرفانی نیز آگاهی دارند و از اصطلاحات عرفان مطلع هستند ، بر اثر علاقه روحی بدانها و اشتیاق بنشر مطالب روحی در اروپا این مکتب را که از ابتکارات و مواعظ خود ایشانست در آنجا تأسیس نموده تا بتوانند مطالب روحی را بگوش اروپائیان برسانند و چون منظورشان توجه دادن اروپائیان بروحیات است، ازینرو طوری آنرا تنظیم کرده‌اند که با افکار و روحیات آنان متناسب باشد و مکتب خود را یکنوع تصوفی میدانند ، ولی البته ما میدانیم که اساس تصوف بر اتصال سلسله و رسیدن نزد استاد مجاز است که آنچه انجام میشود طبق موازین شرعیه و دستور استاد مجاز باشد، ولی ایشان ظاهراً اتصالی بمشایخ تصوف پیدانکرده‌اند، و هر چند سالهاست که با پدر بزرگوارم آشنائی دارند و کتب هر دو جداً امجدنگارنده را مطالعه نموده و خیلی ستایش میکنند و بهمین نظر بانگارنده نیز لطف دارند ولی در رشته سلوک وارد نشده‌اند، ایشان نسبت بکتاب صالحیه تألیف جدّ امجد مرحوم آقای نورعلیشاه خیلی اظهار علاقه نموده و در یکی از نامه‌های خود بانگارنده اظهار علاقه نموده‌اند که شرحی بر آن از طرف ما نوشته شود .

لیکن این رویه که اتخاذ کرده اند و در تهذیب اخلاق مردم و نشر مطالب عرفانی و روحی میکوشند بسیار پسندیده و بجاست و معلوم است که ناشی از اعتقاد کامل خود ایشان باین مرام است، از خداوند متعال توفیق ایشانرا خواهانم.

چون دکتر اجازه حرکت بایشان داده ولی اجازه توقف درین راه نداده بود لذا تصمیم گرفتند مستقیماً بطهران حرکت کنند و در صدد تهیه وسائل حرکت برآمده، و برای اینکه جای پا و

## مقدمات

## حرکت

نشستن در هواپیما آزاد باشد آقای دکتر حافظی با شرکت هواپیمائی مذاکره نمودند که جای وسیعی معین کنند آنها هم به کپنهاگ اطلاع داده و پس از دو ساعت و نیم جواب داده بودند که برای روز شنبه سوم ژوئیه (مطابق ۱۲ تیر و دوم ذیقعده) جا تهیه شده است.

درین مدت آقای دکتر آزاده مشغول اقدامات بودند که وزارت بهداری اجازه توقف و تکمیل مطالعات بدهد و بسازمان بهداشت جهانی معرفی کند و اقدامات ایشان نزدیک بموقعیت شد، و از طهران تلفن کردند که وزیر بهداری شفاها موافقت نموده لذا ایشان تصمیم بتوقف اروپا گرفتند و قرار شد روز بعد از حرکت ما بطرف لیون نزد پروفیسور پوفیک که از دانشمندان مشهور و از چشم پزشکان معروف میباشد و قبلانیز با او مسکاتبه داشته و برای رفتن بدانجا دعوت کرده بودند، بروند.

آقای ابوالحسن مصداقی هم برای کمک به برادر خود در تصفیه کارها قصد حرکت بیاریس داشتند، لذا فقط بلیت هواپیما برای سه نفر بندگان حضرت آقای والد و آقای حاج ملک صالحی و نگارنده تهیه شد و برای شب یکشنبه مهیای حرکت شدیم.

درینموقع از آقای حسینعلی مصداقی نامه‌ای رسید و اظهار اشتیاق کرده بودند که اجازه داده شود موقع حرکت ایشان در ژنو باشند و حضرت ایشان هم اجازه فرمودند و آقای مصداقی بژنو آمدند و دوسه روز قبل از حرکت مجدد با ما بودند.

درین چند روزه هر روز عصر حضرت ایشان با اتومبیل آقای دکتر حافظی بیرون





پس از بیرون آمدن از اطاق و راهرو در وسط باغ بیمارستان

(مربوط بصفحه ۱۹۸)



پس از حرکت و بیرون آمدن از اطاق برای حرکت در راهرو

(مربوط بصفحه ۱۹۸)





آمده مقداری گردش می‌کردند ولی از اتوبسیل پیاده نمی‌شدند، یکروز موقعیکه قصد پاپین رفتن داشتند و می‌خواستند وارد آبانسور شوند، دکتر پریه رسید و سؤال کرد قصد کجاء دارید؟ گفتیم قصد گردش شهر را دارند، او گفت من خودم شماها را گردش میدهم و فوراً با ما آمد و حضرت ایشان در اتوبسیل او سوار شده و نگارنده و آقای دکتر آزاده هم در همان اتوبسیل سوار شدیم و سایر رفقا با اتوبسیل آقای دکتر حافظی آمدند و مقدار زیادی در شهر و تپه‌های خارج شهر گردش داد، و بعداً بمرز فرانسه برده و در محل گمرک مرز قدری توقف کرده و سپس مراجعت نمودیم، و در حدود یکساعت ونیم با ایشان گردش کردیم و بعد به بیمارستان برگشتیم.

و چون معمول بود که در هر چند روز یکمرتبه از طهران احوال‌پرسی می‌کردند و نگارنده غالباً با تلفن جواب میدادم و میگفتم بحمدالله حالشان بهتر است درین اواخر آقایان نگران شده بودند که چرا حقیقت حال را اطلاع نمیدهیم، ولی دوسه روز قبل از حرکت بیاریس گفتم خوشبختانه همین دوزنه بناست از تخت پایین بیایند و پس از آن نیز خبر راه رفتن و استحمام را با اطلاع آقایان رسانیده، و در سه روز قبل از حرکت پس از آنکه تاریخ آن قطعی شد چون هنوز مختصری در توقف شام تردید داشتند، و از طرفی میل نداشتند که آقایان دوستان طهران بجزمت بیفتند و باستقبال بیایند و مخصوصاً از نظر اینکه شاید مستقیم بطهران نروند فرمودند اگر از طهران تلفن شد روز حرکت تعیین گردد، ولی حرکت مستقیم بطهران معین نشود، اتفاقاً همانروز (پنجشنبه) از طهران تلفن شده و تاریخ حرکت را سؤال نمودند، اطلاع دادم که برای شب یکشنبه قصد حرکت دارند ولی هنوز معلوم نیست که در بیروت و شام توقف خواهند کرد یا نه، لذا آقایان از آمدن بفرودگاه خودداری کنند.

بعداً آقای حاج ملک صالحی بطهران تلفن کرده و آقایان طهران از ایشان سؤال نموده بودند، و ایشان اظهار کرده بودند که بطور قطع مستقیم بطهران تشریف خواهند آورد چون دکتر اجازه توقف بین راه را نداده، ازینرو رفقای طهران خیلی خوشحال شده و همانموقع بومه شهرها بدوستان حرکت ایشانرا تلگرافاً اطلاع داده

بودند، از جمله آقای ممتحنی بگناباد اطلاع داده و صبح جمعه موقعیکه همه درمزار متبرک برای مجلس روضه و توسل برای سلامتی حضرت ایشان مجتمع بودند، تلگراف رسیده و همه شکرگزاری کرده و شادایها نمودند، در سایر شهرها هم همه جا خدایرا سپاسگزار و جشن داشتند.

ولی خود حضرت ایشان هنوز در حرکت مستقیم بطهران تردید داشتند و مائل بودند که چندی در بیلاقات بیروت توقف و استراحت نموده پس از آنکه ورم پا بهتر شد از راه زمین بعثبات عالیات مشرف شده، و بعداً بایران مراجعت نمایند و در روز جمعه که دو روز قبل از حرکت بود استخاره فرموده و حرکت مستقیم بطهران بهتر بود، لذا پس از آن تصمیم راقطعی کرده و از توقف بین راه منصرف شدند ولی موقع تلفن بطهران مستقیماً تردید داشتند.

روز پنجشنبه مجدد استحمام نموده و این استحمام خیلی مفید واقع شد و مدرات هم که میل میکردند بیشتر مؤثر گردیده بطوریکه شب ورم پا بوضع خیلی محسوسی کمتر شده بود.

### منزل

### دکتر پریه

در آن موقع که قدری میتوانستند حرکت کنند با آقای دکتر حافظی مشورت نمودند، که در صورتیکه مقتضی دانند برای اظهار امتنان و قدردانی از دکتر پریه مذاکره کنند که ساعتی برای ملاقات و بازدید و خدا حافظی بمنزل او بروند، و ایشان مذاکره نموده و او هم با نهایت میل پذیرفت، و برای عصر جمعه ساعت پنج تعیین کرده بود.

چند روز قبل از آن نیز دکتر پریه آلبومی را آورده و گفت این آلبوم را دختر من خریده و خواهش کرده است نخستین کسی که در آن بعنوان یادگار چیزی بنویسد شما باشید، و بزبان فارسی هم بنویسید که یادگار شما بماند و ایشان قبول فرمودند، این تقاضای او طبق معمول آنجاست که بعضی آلبومی تهیه نموده و از بزرگان و معروفین خواهش میکنند که چیزی در آن بنویسد و امضا نمایند چنانکه آبه پیر کشیش معروف پاریس که کارهای عام المنفعه زیادی انجام داده و در کمک به بینوایان کوشش و آفری



در بیمارستان پس از ترك بیماری

از راست بچپ آقایان دکتر محمدحسین حافظی - جناب حاج آقای تابنده - حسینعلی مصداقی  
حاج مهدی آقا ملک صالحی - دکتر محب الله آزاده - دکتر نصرت الله نصیری، در خدمتشان هستند.

(مربوط بصفحه ۲۰۰)



کرده و معروفیت بسیاری در اروپا پیدا کرده چون بژنو آمد و مردم او را ملاقات کردند از او خواهش نوشتن یادگار می کردند که شرح آنرا ذکر کردیم .  
 دکتر پریه نیز از طرف دختر خود این خواهش را کرد و ایشان پذیرفتند و این عبارات را با زبان و خط فارسی در دفتر او مرقوم داشتند :

«بسم الله الرحمن الرحيم»

بدل بر خلق شفقت نیز میدار	بجان تعظیم امر حق بجا آر
که افتد اینچنین بسیار در راه	ضعیفانرا فروسگزار در راه
بر او منت سته زودار منت	چو کردی با کسی احسان نعمت

این چند کلمه بیادگار توقف ژنو که نزد جناب دکتر شارل پریه جراح دانشمند مشهور عمل جراحی انجام شد و بعداً نیز معظم له مراقبت کامل نمودند بعنوان تشکر نوشته شد. بتاريخ یازدهم تیرماه ۱۳۳۳ خورشیدی ۲۹ شوال ۱۳۷۳ قمری و اول ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی، فقیر محمد حسن بیچاره بیدختی صالحعلی شاه.

که ترجمه آن بفرانسه این است :

«Au nom de Dieu tout puissant et miséricordieux,»

de tout ton âme tu respecteras le commandement de Dieu.

De tout ton cœur tu seras compatissant envers tes semblables.

Tu n'abandonneras point le faible sur ta route, Lorsque tu seras bon à l'égard de quelqu'un, Tu n'en attendras point de gratitude, mais tu en seras reconnaissant à toi-même.

Ces quelques mots ont été écrites en souvenir de mon séjour à Genève et en signe de gratitude à l'égard son excellence, le Docteur Charles Perier, l'éminent et savant chirurgien qui m'a opéré et m'a soigné avec tant d'égard.

Daté du 11ème jour du mois Tir de l'année solaire 1333, et 29ème jour du mois Chaval de l'année Lunaire 1373, soit premier juillet 1954.

Faghir Mohammed Hassan Bitchareh Bidokhti, Saleh Ali Chah.»

عصرجمعه ساعت پنج که بمنزل او تشریف بردند آلبوم را هم بدکترپریه دادند و چون مطابق خواهش او بزبان فارسی نوشته شده بود موقعی که باودادیم پس از اظهار تشکر ترجمه آنرا بفرانسه سؤال کرد؟ و آقای دکترحافظی آنرا ترجمه کردند خیلی خوشوقت شد و مجدد تشکر نمود .

موقع رفتن بدانجا همه ملازمین در خدمتشان بودند و دکتر و خانمش خیلی اظهار محبت کرده و پذیرائی گرمی نمودند .

اطاق کتابخانه اوهم متصل بدان بود و دکتر شرح کتب مختلفه خود را که در کتابخانه داشت بیان کرد ، از جمله کتابی روی میز نزدیک بود گفت این کتاب مقدّس است که موقع ازدواج از طرف پدرم برای تیمن بمن داده و من آنرا خیلی احترام میگذارم و دوست دارم، درین موقع متوجه شدیم که همانطور که در میان مسلمانان متدین معمول است که موقع ازدواج برای تیمن و تبرک ابتدا کلام میجید الهی قرآن را در مهرنامه ذکر میکنند و یا موقع ازدواج بفرزند میدهند در میان متدینین مسیحی هم معمول و متداول است .

سپس از دکتر پرسیدند آیا کتاب مقدّس را مرتب مطالعه میکنید یا نه؟ گفت من خودم چون گرفتاری زیاد دارم کمتر فرصت مطالعه میکنم ولی فرزندان من مرتباً هر روز صبح انجیل میخوانند، و صبحها که از خواب بیدار میشوند و همچنین شب موقع خواب قدری دعا میخوانند، و هر کدام انجیل کوچکی دارند که شبها موقع خواب زیر مستکای خود میگذارند و صبح که بیدار میشوند آنرا زیارت میکنند و با آداب مذهبی بطور کلی علاقه زیادی دارند، خودم هم روزهای یکشنبه و ایام مذهبی برفتن کلیسیا مقید هستم .

از شنیدن این قسمت باز بر حال بیشتر مسلمانان تأسف خوردیم ! که آنها اینقدر علاقه بمذهب دارند ولی ما که بخیال خودمان میخواستیم از تمدن آنها تقلید کنیم کورکورانه تقلید نموده و عدم تقید آنها را با حکام اسلام می بینیم و آنرا تقلید میکنیم، و تعقل نمیکنیم که آنها چون متدین بدین اسلام نیستند بدان عمل نمیکنند نه آنکه

بطور کلی علاقه بدیانت نداشتند بلکه بدین و آئین خود کاملاً علاقه مند میباشند و روزهای یکشنبه عموماً مردم بکلیسیا میروند، آنها که دستور صریح برای خواندن همه روزه کتاب مقدس خود ندارند اینطور احترام میکنند ولی ما که از پیشوای بزرگ خود دستور صریح برای خواندن قرآن داریم اصلاً بدان اهمیت نمیدهیم، اضافه برآنکه درصدد فهمیدن آن و عمل بدستورات آن نیستیم اقلاً رعایت ظاهر آنرا هم ننموده و از خواندن معمولی آنهم مضایقه داریم ! .

سپس د کتر گفت من ترجمه کتاب حافظ و گلستان رانیز دارم و دو کتاب آورد موقعی که مطالعه کردیم معلوم شد؛ یکی ترجمه دیوان حافظ و دیگری بنام ژاردن دوفلور<sup>۲</sup> یعنی باغ گلها، ولی بعض قسمتهای آنرا که مطالعه کردم معلوم شد ترجمه گلستان سعدی نیست بلکه ترجمه کتاب دیگر است و اصل آن عربی میباشد، آنگاه آقای مصداقی عقیده و علاقه ایرانیان را بحافظ و سعدی شرح داده و گفتند ما معمول داریم که بدیوان حافظ تفأل میزنیم و نیتی که داریم از آن جواب میشنویم، خانم د کتر پریه گفت پس برای ما تفالی بزنید، و آقای مصداقی تفالی زدند و مضمون اول صفحه ترجمه این شعر بود :

هرآنکه جانب اهل وفا نگهدارد      خدای در همه حال از بلا نگهدارد

او از شنیدن آن اظهار خرمی و خوشحالی کرد .

آنگاه راجع بوضع ایران و اوضاع اجتماعی و سیاسی آن سؤال نمود؟ و چون پدر بزرگوارم در سیاست وارد نبوده و دخالت نمیکنند فقط راجع باوضاع طبیعی آن و اینکه اراضی آن زیاد ولی جمعیت آن به نسبت اراضی کم است و هوای آن سالم و معتدل میباشد و سایر اوضاع طبیعی جواب دادند .

آنگاه از محبتها و مراقبتهای د کتر اظهار تشکر و امتنان نمودند و د کتر خواهش کرد شرح حال را از ایران بنویسند و بعداً با او تودیع نموده بیرون آمدم .



روز شنبه مشغول بستن و جمع آوری اثاثیه شده و قبل از ظهر با آقای دکتر حافظی آنها را بمحل شرکت هواپیمائی برده و تحویل دادیم .

## تودیع در بیمارستان

سپس به بیمارستان مراجعت نمودیم، عصر هم آقای دکتر آزاده برای صبح روز بعد بلیط خط آهن برای لیون فرانسه گرفتند، آنروز سترو و سایر پرستاران خیلی کسل و افسرده بودند و با آقای مصداقی گفته بودند کاش شما نمی‌آمدید و با شما آشنائی پیدا نمی‌کردیم که اکنون که میخواهید حرکت کنید از حرکت شما اینطور کسل و متأثر گردیم، و ما تا کنون بهیچیک از بیماران و پرستاران آنها این اندازه علاقه و دوستی پیدا نکرده و از دوری آنها اینقدر ناراحت نبوده‌ایم، آنگاه گفته بود من میدانم ایشان شخص بزرگ و دارای قدرت روحی هستند و از ظرفی میدانم بستگان و دوستان ایشان در طهران از ورود ایشان بسیار خرم و خوشحال خواهند بود، من میل دارم از ایشان بخواهید که همانطور که درین مدت درغم و اندوه با آنها شریک بوده‌ام اکنون که آنها خوشحالی میکنند من هم در موقع ورود ایشان منظره خوشحالی آنها را بالعیان ببینم، سپس گفته بود درین مدت من سؤالات و مذاکراتی داشتم که انتظار می‌کشیدم حال ایشان بهبودی یابد و بعداً سؤال کنم، و ایشان بدون آنکه ماقبلماً مسبوق شویم ناگهانی تصمیم حرکت گرفتند و شروع بگریه نموده بود .

قبل از ظهر هم مادام فریدی مجدد برای زیارت ایشان آمد و همانطور که معمول دارند نزد کشیشان در کلیسیا زانو بزمین می‌زنند که علامت نهایت احترام است زانو زده و عرض کرد؛ دستوری که بمن داده‌اید بدان مداومت میکنم و بقدری در من مؤثر شده که در عالم مؤثری جز ذات حق نمی‌بینم، و در همه جا اثر او را مشاهده میکنم و علاقه من ازین مردم و عالم بکلی گسسته شده و بهیچ چیز دل بستگی ندارم و من آمده‌ام از شما تشکر کنم که مرا نجات داده و در راه بسوی حق راهنمائی نمودید، و نمیدانم بچه زبان تشکر کنم چون زبانی که دارم از تشکر عاجز است، ایشان فرمودند البته منظور از خلقت انسان سلوک بسوی حق است و مقصد دعوت انبیاء و سایر راهنمایان

دین نیز همین است که یکنفر درینراه سلوک نماید و شما هم بکوشید که این حال تکمیل شود و از دست شما خارج نشود .

عرض کرد حال که شما حرکت میکنید من چه دستوری را عمل کنم؟ فرمودند همان دستور که داده شد عمل کنید ، البته خداوند طالبان را در هر موقع راهنمایی میکند .

عرض کرد اجازه میدهید که من حضور شما نیز کاغذ بنویسم و بوسیله نامه با شما ارتباط داشته باشم؟ فرمودند البته مانعی ندارد، سپس آدرس خواست؟ و ایشان تعیین فرمودند که هر وقت خواست بنویسد او یادداشت نمود .

۱ - پس از چند ماه موقعی که بگناباد مراجعت نمودند نامه ای نوشت و همان مطالب را با طرز کاملتری عرض کرده و حالات روحی خود را شرح داده بود، از جمله نوشته بود که نمیدانم در آنجا در میان پیروان و دوستان فراوانی که دارید آیا یادی از من هم میکنید یا نه؟ من طوری هستم که علائق من بکلی از دنیا گسسته شده و همیشه بخواوند متوجه هستم و دستور شما را ادامه میدهم و از یاد شما غافل نیستم ، اتفاقاً قبل از رسیدن نامه او در مجلس از او یاد فرموده و شرح حال او را ذکر فرمودند .

جوابی که ایشان باو سرقوم فرمودند این است : ۲۲ ع ۷۴/۱ - ۱۹ نوامبر ۵۴ خانم لهنسرف، نامه محبت آمیز شما که با درس طهران بود و بگناباد فرستاده بودند رسید، از بروز حال محبت خوشنودم البته در مراتب محبت ایمانی تقید با داب ظاهری شرط نیست و آنچه از روی محبت باشد صحیح است، اتفاقاً روز پیش از رسیدن نامه شما بیادتان بودیم، از اینکه نسبت بدستوری که داده شده مراقبت کامل دارید خوشنود شدم و امیدوارم بیشتر موفق و مشمول عنایت خدائی بوده باشید ، فرزندی تابنده و اقایان مصداقی که اکنون در گناباد میباشند سلام میرسانند، سلام فقیر را با آقای مرشد محمد علیخان و سیوان نوتن برسانید . فقیر محمد حسن بیچاره بیدختی صالحعلی شاه . این نامه را آقای مصداقی بفرانسه ترجمه نموده و بژنو فرستاده شد ، نامه مجدد که نوشت باین مضمون است که خلاصه آن ذکر میشود : ۲۸ فوریه ۱۹۵۵ .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

آنگاه گفت هرچند قلبم مائل نیست که از نزد شما بروم ولی چون میدانم مهبای حرکت هستید و مشغول تهیه وسائل سفر میباشید بیشتر ازین بخود اجازه نمیدهم که مزاحمت فراهم بیاورم، و بانهایت عجز و انکسار خدا حافظی نموده بیرون رفت و حال علاقه و محبت او بقدری در ماها مؤثر شد که افسوس خوردیم که یک نفر بیگانه مسیحی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

فقیر صالحعلی شاه عزیز، من بی نهایت تحت تأثیر نامه شما قرار گرفتم چطور من میتوانم لیات آنرا داشته باشم که شما بیاد من باشید؟! نمیدانم چگونه از شما تشکر کنم؟! من از خواندن نامه شما بی اندازه خوشوقت شده و آنرا همیشه با خود دارم تا مرتب بخوانم و میل داشتم پس از دریافت نامه شما فوراً جواب بدهم ولی خود داری میکردم و بالاخره طاقت نیاوردم که جلوی اشتیاق خود را بگیرم، فکر من همیشه نزد شماست و قطعاً شما میدانید که چطور دل من در جستجوی شماست، من خود را در حضور شما می بینم و گویا از هوای نشاط آور محیط شما تنفس میکنم و مافوق گرفتاریهای مادی میباشم، درست مثل همان موقع که در ژنو بودید میباشم، و فاصله مکانی تأثیری ندارد، من همیشه دستورات شما را تعقیب میکنم و گاهی از خود سؤال میکنم آیا من درین راه بیشتر قتی کرده ام؟ اینطور بنظر میرسد که قلب من نرم تر و با شفقت تر شده و سختی و خشونت که اغلب در من ظاهر بود از بین رفته و قلبم منبسط شده است غالباً این افکار مرا احاطه کرده که توفیق در چیست؟ مقصد کجاست؟ چطور روشنائی پیدا میشود؟ سلام شما را بمرشد علیخان و آقای وان نوتن رساندم خیلی خوشوقت شدند و مرا مأسور کردند که از طرف آنها بشما سلام رسانم، آقای وان نوتن خیلی شکسته و افتاده شده و حالش خوب نیست، من خوشحال شدم که شما نام فرزند خود تا بنده را برای من نوشتید من او را همواره جلوی خود مجسم می بینم مانند همان اوقات که با کمال ادب و وفا و حجب پهلوی شما بود من از او تشکر میکنم و خیلی خوشوقت میشوم اگر سلام صمیمانه مرا باو و برادران بصدافی برسانید، زیر نامه شما در نامه گرامی حروف BH. Hn. M. نوشته شده بود جسارتاً معنی آنها را سؤال میکنم؟

فقیر صالحعلی شاه عزیز قلب من سرشار از محبت‌های آمیخته با احترام برای شماست و بقیه پاورقی در صفحه بعد

بواسطهٔ محبت بی‌شائبه و صفای خاطر در ظرف چند روزی اینحالت برای او پیداشده باشد، ولی ماها که سالهاست مدعی سلوک میباشیم سیر قهقرائی نموده و روز بروز تنزل میکنیم و حال ما بدتر از پیش میشود البته؛ هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست.

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

خواهشمندم ملامهای قلبی و احترام آمیز مرا بپذیرید، مونیرالهنر سرف.

چون او گمان کرده بود که کلمه فقیر نیز جزء اسم است از اینرو در نامه‌های خود آنرا اول اسم ذکر کرده‌است، جوابی که حضرت ایشان سرفرم فرموده‌اند این است: «۲۰/۱/۳۴ دهم آوریل ۴۵- بانوی محترمه مادام لهنر سرف، نامه شما که ۲۸ فوریه ه نوشته بودید رسید، از یاد آوری شما که معلوم میشود مرا فراموش ننموده‌اید و در نظر دارید خوشنودشدم البته شما که بیاد من باشید چون دل‌های بی‌آلایش بهمدگر راه دارد من هم بیاد شما میباشم بزرگترین نعمتها که باعث ترقی روح انسانی شده و بسوی عالم تجرد میکشاند و بخدا نزدیک میگردداند عشق و محبت است. البته جستجوی دل از اختیار عقل خارج است و باید مقصود را هم دردل پیدا کرد که شخص همیشه با دوست بوده و دوست با او باشد و زندگی بلکه مرگ او برای دوست باشد، دستورات که دارید باید رفتار کرد، نام خدا دردل انسان هر اندازه بیشتر بدان توجه شود بزرگتر میشود، نشانه پیشرفت در راه خدا زیاد شدن محبت و علاقه بمحبوب و گذشت از اراده خود و بروز حال تضرع نزد خداوند است، توفیق را هم باید از خدا خواست، مقصد محیط بی‌پایانی است که عقل را بدان راه نیست و باید یکمک عشق و محبت بدان راه یافت تراوش نور از عالم ملکوت بر روزنه دل است، از آقای مرشد محمد علیخان و آقای وان‌نوتن که سرا یاد نموده‌اند ممتونم و سلام میرسانم، فرزندی تابنده سلام میرساند برادران مصداقی در طهران پایتخت کشور میباشند که نزدیک هزار کیلومتر از محل ما دور است، برای اسضای من سؤال شده؟ نام من محمد حسن بیچاره و در تصوف لقب صالح‌العلی. شاه عطا شده حروف کنایه از دو نام است فقیر هم که در ابتدای نام ذکر شده بر تمام برادران ایمانی من گفته میشود که بمعنی محتاج بخدا میباشد و معنی بنده بقیه پاورقی در صفحهٔ بعد

بنابراین برای تذکر خود و برادران ایمانی عرضه میدارم که صدق و صفا را ازین پیره‌زن مسیحی یاد بگیریم و ارادتی نشان دهیم تا سعادت بیبینیم، از طرف خداوند بخل نیست و هر که با نهایت صدق و خلوص بدرگاه حق رو آورد مایوس برنمیگردد ولی در دعا نیارمندی و خلوص و صدق لازم است چنانکه بخاطر دارم مرحوم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

خدا را میفهماند که از خود دارائی ندارد، از خداوند مهربان برای شما توفیق رفتن بسوی او و ازدیاد محبت خواستارم، فقیر محمد حسن بیچاره صالح‌علی شاه.

نامۀ بعدی که نوشته ترجمه آن این است:

ژنو ۱۷ اوت ۱۹۰۰ مطابق ۲۸ ذیحجه و ۲۰ مرداد،

خیلی عزیز فقیر محمد حسن بیچاره صالح‌علی شاه، الساعه مجدداً مرقومه شیرینی را که در ماه آوریل مرقوم داشته بودید تراثت نموده و دریافت کردم و محققاً اطلاع دارید که با چه زحماتی سرا پیدا کردند، خوشبختانه بالاخره موفق شد که سرا پیدا کند، سراسله فارسی را به بنده داد و از خط زیبای فارسی محفوظ شدم و مانند نقاشی برای نمایش روح میباشد جای تأسف است که من آنرا نمیتوانم بخوانم، ولی آقای دکتر حافظی لطفاً آنرا برای بنده بفراستہ ترجمه کرده است، و حتی یک شب منزل مانیز آمد از استماع سخنان ایشان راجع بشما و زندگی شما و اینکه حال مزاجی شما خوب است بسیار محفوظ شدم، بنده ایشان را شخصی یافتم که میشود راجع بخدا با اوصحبت کرد امیدوارم باز هم ایشان را به بینم، چه مرقومه شیرینی از شما چقدر طبیعی خوب و ساده! مانند یک برادری! با چه لطفی نام کامل خود را برای من بیان نمودید، بنظر میآید که حال من شما را بهتر میشناسم، خیلی عزیز فقیر محمد حسن بیچاره بنده خدا صالح‌علی شاه، ای که میتوانم بنام کامل شما را خطاب کنم تصویر شخصیت شما که در قلبم آنرا حفظ کرده‌ام بهتر عیان میشود.

دستورات را کاسلا پیروی میکنم تصور میکنم بدون آن نتوانم بخوابم، عبارات گرانبهای شما راجع بعشق خدا در قلب خود که طنین انداز است حفظ میکنم راهی که نشان بقیه پاورقی در صفحه بعد

آقای ایزد گشسب درویش ناصر علی که از مشایخ جلیل القدر این سلسله بودند میفرمودند: شبی مرحوم حاج عبدالهادی اصفهانی را خواب دیدم از او پرسیدم که در آن عالم چه چیز بدردمی خورد؟ سه مرتبه گفت صدق، صدق، صدق، و البته همین طور است تا صدق و خلوص در عمل نباشد مؤثر نیست.

ساعت چهار بعد از ظهر طبق دستور ایشان ابتدا مادموازل مترو سر پرستار را احضار و از محبتها و مراقبتهای او اظهار تشکر نموده و برای او دعا کردند، او بمحض اینکه فهمید برای خدا حافظی است بی اختیار شروع بگریه کرد و پس از گریه زیادی که نمود اظهار کرد، من نمیدانم بچه زبان و چگونه احساسات درونی خود و علاقه معنوی و روحی را که بشما پیدا کرده ام شرح دهم! همین اندازه میگویم که کاش از همان اول با شما آشنا نشده بودم تا اکنون که قصد جدا شدن دارید اینطور ناراحت و ملول نباشم، ولی در عین حال خود را بواسطه آشنائی شما و توفیقی که درین باب نصیب من شده خوشبخت میدانم و از شما کمک معنوی میخواهم که بتوانم مطابق وظیفه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

داده اید می بینم و آنرا پیروی میکنم در حالی که افکارم را متوجه خدا نموده و میخواهم فقط برای او زندگی کنم، در نتیجه یک حال خوشی در تمام وجودم حس میکنم فقط کارهای روزانه و وظایفی را که باید انجام داد آنرا از سد نظر میبرد چه باید کرد؟ همچنین میل دارم که اندازا در قلب خود بشنوم تا بسوی او سرا بهتر هدایت کند.

صالح علی شاه فقیر محمد حسن بیچاره خیلی عزیز، برای من یک دلداری بزرگی و همچنین تشویقی است که فکر میکنم شما برای من یک دوست خوبی هستید و با لطف خود، شما از خدای محبوب میخواهید که بمن نزدیک شود چگونه از شما تشکر کنم! بهترین ادعیه صادقانه را تقدیم میکنم، امیدوارم که خداوند شما را حفظ کند، گرچه شما همیشه با او هستید مع ذلک میل دارم که از ته قلب شما را دعا کنم، استدعا دارم افکار فداکارانه و سلام دوستانه مرا قبول فرمائید با تقدیم سلام فراوان حضور پسر شما آقای تابنده، مونیرا لهنرمرف. تا نوشتن این یادداشتها این سه نامه از او رسیده که چون نامه های او حاکی از احساسات ایمانی او و جوابها هم مشتمل بر مطالبی بود تمام آنها نوشته شد.

انسانیت و رضای خدا کاملاً عمل نمایم، من میل داشتم پس از رفع کسالت شما که حال شما مساعد باشد سؤالات و درخواستهایی بکنم، متأسفانه حرکت شما بدون اطلاع قبلی ما بود حال هم از خدا میخواهم که ارتباط قلبی را حفظ کند و مراد معنی نزدیک داشته باشد.

آنگاه نگارنده و سایر رفقا از ایشان تشکر نموده و از مراتب محبت و مراقبت کاملی که درین مدت نسبت بحضرت والد نموده سپاسگزاری نمودیم و هدیه و انعام مختصری را که در نظر بود در پاکتی بایشان داده و کارتی نیز ضمیمه آن نمودیم که روی آن این عبارات را نوشته بودم :

«En vous remerciant sincerment de vos soins, nous suhaitons vous bonne chance pour le but dont vous suivez.»

یعنی با ابراز تشکر و امتنان از مراقبتهای صمیمانه که نموده اید موفقیت شما را خواستاریم .

ولی مترو قبول نمیکرد، و بالاخره برحسب اصرار ما و آقایان مصداقی پذیرفت سپس باطاق دیگر رفت و بعد از چندی که بیرون رفتیم معلوم شد که در را بر روی خود بسته و گریه میکند، ما او را صدا کرده تسلی دادیم، گفت من پس از حرکت شما مجبورم مرخصی گرفته مدتی بیمارستان را ترك کنم چون نمیتوانم جای شما را خالی به بینم' .

آنگاه با سایر پرستاران بیمارستان تودیع نموده و هدیه ای داده شد و همه از رفتن ما اظهار تأثر میکردند، کشیش بیمارستان هم برای خداحافظی آمد و خه مت ایشان

۱- پس از حرکت ما برای یکماه مرخصی گرفت و مسافرت نمود و بطوریکه آقایان مصداقی که چندماه بعد ازما حرکت کردند و در همان روزهای آخر سفر اروپای خود مجدداً بژنورفته و ملاقات کرده بودند گفتند اطاقی را که ایشان در آنجا استراحت کرده بودند تا موقع حرکت ما همانطور محفوظ نگاهداشته و بدیگری نداده بودند حتی درب اطاق را نیز باز نکرده بودند که هوای آن نیز محفوظ باشد.







درباغ بیمارستان هنگام خروج

(مربوط بصفحة ۲۱۱)



در آخرین روزهای توقف ژنو



عرض کرد که من همیشه برای اعاده صحت شمداعا میکنم، بعداً مدیره بیمارستان آمد و از اینکه ایشان بحمدالله بهبودی یافته اند اظهار خوشوقتی نمود و از آشنائی با ایشان ابراز مسرت کرد، ایشان نیز اظهار امتنان فرمودند.

جمعی از ایرانیان مقیم آنجا هم که از حرکت ایشان مسبوق شده بودند برای تودیع آمدند.

در حدود ساعت هفت بعد از ظهر با همه خدا حافظی کرده در میان احساسات تأثرانگیز کارکنان بیمارستان از آنجا بیرون آمده و پس از قدری گردش بمنزل آقای دکتر حافظی رفتیم.

آقای دکتر نصیری از برن و آقای دکتر میرعمادی از لوزان برای بدرقه وارد شده بمنزل آقای دکتر حافظی آمدند و در آنجا صرف شام نمودیم، بعداً حضرت ایشان مختصری استراحت کردند و ساعت یازده (یک ساعت بنصف شب) از منزل آقای دکتر حافظی بطرف فرودگاه روانه شدیم.

آقایان دکتر حافظی، دکتر نصیری، دکتر آزاده، دکتر میرعمادی، حسینعلی و ابوالحسن مصداقی نیز تا فرودگاه آمدند، حضرت ایشان قدری در آنجا استراحت کرده، سپس با

### حرکت از ژنو و ورود بطهران

آقایان خدا حافظی نمودند و ساعت یازده و نیم به هواپیما رفتیم و فقط نگارنده و آقای حاج مهدی ملک صالحی در خدمت حضرت ایشان بودیم و پنج دقیقه بساعت ۱۲ هواپیما حرکت کرد و ساعت دو و ربع بعد از نیمه شب وارد فرودگاه رم شد، درین مرتبه برخلاف دفعه سابق بین ژنو و رم هوا خیلی آرام بود و هواپیما بانهایت آرامی حرکت میکرد، در فرودگاه رم حضرت آقای والد چون اجازه پایین آمدن از هواپیما را نداشتند در همانجا توقف فرموده و اول طلوع صبح همانجا نماز خواندند، نگارنده و آقای حاج ملک صالحی پایین آمده و در فرودگاه نماز خواندیم و ساعت سه و ربع از رم حرکت کردیم قریب بطلوع آفتاب برفراز دریای مدیترانه رسید و درینجا نیز برخلاف دفعه قبل طیاره خیلی آرام بود و اصلاً تکانی نداشت و تابش اشعه زریں خورشید بر سطح لاجوردین دریا منظره بسیار زیبایی را

را ایجاد کرده بود ویژه آنکه گاه‌گاه‌های جزائر کوچک‌کی هم در وسط دریا دیده میشد .  
در حدود ساعت نه صبح هواپیما در فرودگاه دمشق پایین آمد چون معمول  
هواپیماهای اس. آ. اس که شرکت اسکاندیناوی است آنست که در حرکت روز  
چهارشنبه خود که پنجشنبه وارد طهران میشود از بیروت عبور میکند و در مراجعت  
هم به بیروت میرود، لذا ما در حرکت از طهران بژنو که عصر پنجشنبه بود به بیروت رفتیم  
و در حرکت روز شنبه که یکشنبه آن بطهران میرسد در رفتن و برگشتن از دمشق  
میرود لذا در آنموقع در فرودگاه دمشق ایستاد و نگارنده پایین آمده قدری گردش کرده  
مراجعت نمودم .

ساعت ده صبح بساعت اروپای غربی که ساعت سوئیس هم جزو آنست مطابق  
ساعت ۱۱ دمشق از فرودگاه آنجا حرکت کردیم، نهار در بین راه خوردیم ولی چون  
غذای آن ماکول نبود و مخصوصاً حضرت ایشان نان آنرا نه پسندیدند قدری نان  
عربی که از فرودگاه دمشق تهیه نموده بودیم و غذای خیلی مختصری خوردیم .

از بالای شهر همدان بعد هوا خیلی طوفانی بود و انقلاب داشت و باد و خاک  
زیاد و ابرهای غلیظ مترکم فضا را گرفته و هواپیما بسختی مشنچ بود ، بطوریکه  
باعث ناراحتی بعض مسافرین شده بود، ولی بحمدالله بخیر گذشت و یکساعت و ۲۵  
دقیقه بعد از ظهر بساعت سوئیس مطابق ساعت ۳ و ۵ دقیقه بعد از ظهر طهران روز  
یکشنبه سوم ماه ذی‌قعدة ۱۳۷۳ مطابق ۱۳ تیر ۱۳۳۳ و چهارم ژوئیه ۱۹۵۴ بسلامتی  
وارد فرودگاه طهران شدیم ، در فرودگاه با آنکه تذکر داده شده بود که کسی برای  
پیشواز نیاید جمع بسیاری از فقراء و دوستان انتظار تشریف فرمائی ایشان را داشته،  
و بمحض ایستادن هواپیما چند نفر از جمله جناب آقای حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی و  
جناب آقای نورزاد رئیس دربار و آقای مستشاری و چند نفر دیگر با مأمورین گمرکی  
فرودگاه بداخل هواپیما آمده و بزیارت ایشات نائل شدند، و بازوی ایشانرا گرفته  
بطرف پله‌ها را هنمائی کردند، بمحض آنکه در جلوی پله‌ها نمایان شدند فریاد احساسات  
محبت آمیز و شور انگیز دوستان بلند شده و حالات عجیبی برای آنها دست داده بود

که مشاهده آن در دیگران نیز تأثیر شگرفی نمود، و عموماً با نهایت شوق و انبساط نمیتوانستند مانع احساسات درونی و عواطف روحی خود شده از ابراز احساسات خودداری نمایند.

در آن ساعت این سفر غم انگیز بحمدالله بخوبی و خوشی گذشته و دوره کسالت حضرت ایشان سرآمده و بطهران وارد شدند که در آنجا دوره نقاهت را بگذرانند، و در خیابان امیریه کوچه گنجه منزل آقای حاج سیدعلی آقا روح الامین که از فقرای بامحبت میباشند و منزل خود را برای مدت توقف ایشان در طهران در اختیار ایشان گذاشته بودند اقامت نمودند.

در آن مدت مرتباً طبق دستوری که اطبای ژنو داده بودند رفتار

توقف

کرده ولی در تمام اوقات از طبقات مختلفه روحانین و رجال

طهران

و دانشمندان و فقراء برای عیادت خدمتشان میرسیدند، و چون

هوا خیلی گرم بود نگارنده چند روزی در صدد تهیه منزل در شمیران بوده و جاهای مختلف را برای اجاره نمودن دیدم، بالاخره برحسب اصرار فوق العاده آقای حاجی خان حقیقی شیرازی که از فقرای بسیار بامحبت میباشند در روز ۱ ذی قعدة مطابق ۴ تیر بمنزل ایشان که در تجریش در کوچه صالح است تشریف بردند، و در آنجا نیز مرتباً مشغول پذیرائی از واردین بوده و در هفته شبهای دوشنبه و جمعه و روز جمعه به مجالس فقرا تشریف میآوردند ولی سایر شبها بمناسبت همان کسالت و زحمت حضور نمی یافتند.

و چون ایام محرم تصمیم داشتند طبق معمول همه ساله مجلس سوگواری منعقد

نمایند و اگر بتوانند در بعض مجالس سوگواری دیگر نیز شرکت کنند و ماندن در

شمیران مشکل بود، لذا در روز ۲۸ ذیحجه مطابق ۶ شهریور بشهر مراجعت کردند و

مجدد در منزل آقای حاج روح الامین اقامت گزیدند، و از روز اول محرم هر روز صبح

اول آفتاب مجلس سوگواری در همان منزل منعقد بود و شبها نیز از شب پنجم در مجلس

سوگواری حسینیه آقای حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی شرکت نمودند، و چون بمناسبت

ناراحتی پا و فلبیت نمیتوانستند به نشینند و در مجلس سوگواری عمومی با احترام مجلس

مناسب نمیدانستند لذا در اطاق جداگانه خصوصی نشسته و مشغول استماع ذکر مصیبت بودند.

و چون بتدریج حالشان روبه بهبودی بود پس از عاشوراء طبق دستور و اجازه آقایان دکتر اقبال و دکتر راجی و تجزیه آقای دکتر ناصر نامور که از خون نمودند و اظهار داشتند که خطر خونریزی رفع شده، نزد دکتر ادوارد مشغول کشیدن دندانها شدند و در ظرف ۲۰ روز ۲۲ دندان کشیدند و بعداً هم طبق دستور دکتر دندانساز پس از ده روز قالب گیری نموده و دندان گذاشتند.

در ضمن هم چون کسالت بهتر بود بعضی باز دیده های لازم را انجام دادند و با آنکه از سابق تصمیم داشتند که برای زیارت بعثت عالیات مشرف شوند ولی چون ورم پا هنوز مرتفع نشده و نمیتوانستند کاملاً به نشینند و پا را دراز میکردند، و حتی در نشستن نماز هم مجبور بودند پا را قدری دراز داشته باشند و این امر را در موقع تشریف باعتاب مقدسه خلاف ادب میدانستند لذا تصمیم گرفتند برای رسیدگی بکارهای گناباد بگناباد حرکت نمایند، و پس از بهبودی پا از آنجا بقصد عتبات حرکت کنند فقط زیارت قم را چون نزدیک بود انجام دادند.

### حرکت از طهران تا اورود گناباد

صبح روز ۲۱ صفر بقصد زیارت قم حرکت کرده و روز ۲۲ مراجعت نمودند و در روز پنجشنبه آخر صفر از طهران حرکت و شب جمعه در سمنان توقف فرمودند، ظهر جمعه در دامغان و

شب شنبه در شاهرود و ظهر شنبه در سبزوار و شب یکشنبه و دوشنبه در نیشابور توقف فرموده، و صبح دوشنبه برای مشهد مقدس حرکت و در منزل آقای علیرضاخان میرعمادی که طبق درخواست قبلی خود ایشان و راضی شدن عم گرام آقای حاج ابوالقاسم آقانورنژاد

متأسفانه در عصر روز دوشنبه ۴ رجب ۱۳۸۷ مطابق ۱۷ آبان ۱۳۴۶ بمرض قلبی در مشهد مقدس بدرود زندگی نمودند و در صحن مطهر رضوی (ع) مدفون گردیدند، آقای غلامحسین یغمائی متخلص بصبحی در سادۀ تاریخ ایشان سروده اند:

بهر تاریخ او صبحی خواست  
مدد از پیر تا شود ارشاد  
حال آمد بجمع و شد تاریخ  
رحمت حق بروح پاکش باد

و برادرم آقای نورعلی تابنده که قبول نموده بودند وارد شدند و در همه جا استقبال پرشور و خیلی مفصل از طرف فقرا و سایر دوستان بعمل آمد، و همان ساعت اول ورود بمشهد جناب آقای مصطفی قلی رام استاندار و سرهنگ وحدانی رئیس شهربانی دیدن کردند، بعداً نیز جناب آقای معتمدی نائب التولیه آستان قدس رضوی دیدن نمودند و حضرت آیه الله کفائی و بسیاری از روحانین و جمع زیادی از رجال و معروفین نیز دیدن کردند، و در تمام این مدت جناب آقای عبدالوهاب اقبال شهردار مشهد که از فقرای بسیار با محبت هستند و آقای میرعمادی و سایر فقراء بانهایت شوق خدمت میکردند .

موقعیکه ما در مشهد بودیم حادثه ناگواری اتفاق افتاد ؛ قضیه کسالت جد ساجداسی نگارنده جناب آقای ملامحمد صدرالعلماء بود که، ایشان نیز مبتلا بحسب البول و مرض پروستات در بیدخت شده و در آنجا نتوانسته بودند میل بزنند و ادرار را بوسیله سرنگ از محل غیر عادی گرفته و بعداً هم خیلی بزحمت افتاده، و مجبور شده بودند در آنروزهائیکه بمناسبت تشریف فرمائی حضرت والد همه خیلی خوشحال و مقدمات استقبال و پذیرائی را در بیدخت فراهم مینمودند حرکت بمشهد نمایند و با خالوی نگارنده آقای حاج میرزا علی محمد سلطانپور حرکت کردند و ما که آنجا بودیم بدون سابقه ایشان وارد شدیم، خیلی متأثر و ناراحت شدیم و فوراً ایشانرا طبق دستور پزشک به بیمارستان امریکائی بردند و بستری شدند و نگارنده روزی دوسه مرتبه خدمتشان میرسیدم .

و چون حضرت والد تصمیم حرکت گرفته و بگناباد هم اطلاع داده شده بود ، لذا با وجود کسالت آقای صدر روز جمعه پس از صرف نهار و خواندن نماز و تشریف بحرم و زیارت حرکت فرمودند و شب را در تربت منزل آقای علی حسن زاده که در اول یادداشتها نام ایشان را ذکر کردیم ورود فرمودند، و صبح روز شنبه نهم ربیع الاول که روز عید خلافت حضرت قائم آل محمد حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه است قبل از طلوع آفتاب حرکت، و در هر چند کیلومتر که میرفتند عده ای برای استقبال سر راه بوده و تا موقع ورود بگناباد جمع بسیار بسیاری از فقراء و دوستان و بیگانگان و تمام رؤسای ادارات استقبال نموده و بطوری احساسات و خوشحالی بر همه غلبه داشت که در هر جا توقف میکردند فریاد صلوات و



هورا از طبقات مختلفه بلند بود، گاوها و گوسفند‌های بسیاری قربانی نمودند و از موقع حرکت از تربت تا ورود بیدخت بواسطه کثرت استقبال کنندگان دوسه برابر مدت معمولی طول کشید و پنج ساعت تمام در راه بودند، و اول ورود به بیدخت برای زیارت مزار جد امجد اعلیٰ جناب حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه مشرف شده بعداً بمنزل ورود فرمودند، و باین ترتیب این سفر پرحادثه پرازغم و اندوه که تقریباً هفت ماه طول کشید در نتیجه بخوبی وخوشی و بسلامتی خاتمه یافته برگزار گردید .

«ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علی والدّی وان اعمل صالحاً ترضیه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصّالحین و صلی الله علی محمد و آله الطّاهرین» .

سلطان حسین تابنده گنابادی

ربیع الاول ۱۳۷۴ آبان ۱۳۳۳

## پایان

دلی کو با تو همراه است و همبر چگونه مهر بندد جای دیگر  
دلی کورا توهم جانی وهم هوش از آن دل چون شود یادت فراموش

فروردین سال ۱۳۳۳ نزدیک میشد و شور طبیعت به پیروی از سیر جبری خویش جنبش مییافت .

درچمن باد بهاری ز کنار گل و سرو بهواداری آن عارض و قامت برخاست

شور بلبل ، عطر گل ، عشوه سنبل از نو آغاز میشد ؛ تمام موجودات طبیعت باوجد و شعف خود را آماده استقبال بهار میکردند، و با شادی و طرب و وسایل پذیرائی آنرا فراهم می نمودند، ولی مرغ دل من چون همیشه سرخوش و شاد نبود و در نشاط و فرح آنها شرکت نمی نمود و ساعت بساعت برافسردگی و پژمردگی او میافزود ، نه هوای پرواز داشت و نه میل باغ و کشتزار ، گفتم: ایدل خوشتر ز عیش و صحبت باغ و بهار چیست؟ چرا اینقدر افسرده و غمگینی مگر نه بینی که: گل درچمن شکفته و مرغان بدور او ، مگر مشاهده نمیکنی که تمام موجودات شاد و خرم و در انتظار فروردین مترنمند ، چرا خموش و سر بگریبانی ، چرا باین درمانده چون پارو پیشینه به نشاط

نمپردازی ، چرا سر در تحیر داری، نکند از اعمال ناشایست و کردارهای زشت من خائف و ترسانی! شاید میترسی که خدای قهار مرا بعد از خود گرفتار نماید و مرا بنا فرمانیها و غفلتهای شصت ساله معذب دارد! مگر نمیدانی که او غفار است و با کرم و فضل با گنهکاران رفتار فرماید و خود فرموده «ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» بعلاوه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه شفیع و ما را دستگیر است ، مایوس مباش و نا امید مشو که فرموده «لا تأسوا من روح الله» ولی غم دل کم نمیشد و آن بان زیاد تر میگردید ، معلوم شد که موجب نهانی دارد که من از آن بی خبرم، شب جمعه رسید و بجلسه فقری رفتم ، انجمن را دیدم همه مانند من مغموم و مهموم و بی وجد و خاموشند سلام کردم و در صف افسردگان نشستم، گفتم بار آلهای، خداوند این چه حال است، در همه مشاهده میکنم! چه شده که همه افسرده و پژمرده و محزونند! مگر روز واپسین عالم موجودات در رسیده، مگر در روح این عالم خدشه ای وارد آمده، مگر جان عالم در اضطراب و تزلزل است که این هم و غم همه را فرا گرفته ، بچه علت دلهای همه افسرده و گرد و غبار غم و اندوه عالم را احاطه نموده مگر خدای نخواست و لیبی از اولیاء خدا در رنج و صدمه است چه اولیاء و مقرر بان در گاه الهی موجب قوام عالم و واسطه فیض مطلق و آئینه سراپا نمای میباشند و بمنزله روح عالمند و اگر در کدورت و رنج باشند همه عالم در زحمت و رنج و غم و اندوهند، وسیل سرشکم جاری شد و هر چند خواستم خود داری کنم نتوانستم .

ناله را هر چند میخواهم که پنهان سرشکم

سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن

سر بگریبان کرده گفتم : ایدوست؟

در دو عالم دل بتو بر بسته ایم

ما محب صادق و دلخسته ایم

چه حکمت است که همه را رنجور و در غم و ماتم داری! و آنشب را آنچه خواستم بخواهم خواب فرار مینمود و تا صبح بگریه و ناله بدون آنکه علت را بدانم گذراندم و در انتظار دمیدن صبح و آمدن سپاه روز بودم ، چون روز فرارسید در صدد

تفحص برآمدم و بی اراده ازین خیابان بان خیابان و ازین کوی بان کوی حیران و سرگردان روان بودم ، ناگاه بدوستی رسیدم او را گریان و منقلب دیدم پرسیدم ای برادر این چه حال است درتومی بینم؟ ناگاه آهی کشید و اشکش جاری شد و گفت ای بیخبر مگر نشنیده‌ای که بندگان حضرت مولی ارواحافزاده مبتلای بمرض سخت و بعلت کسالت و مرض ناچار به تربت حیدریه برای معالجه تشریف آورده‌اند، بمحض شنیدن این خبر تمام اعصابم بلرزه درآمده و بی اختیار بزمین افتادم و سیل سرشکم مانند ابر بهاری جاری شد، و فهمیدم تمام این همّ و غم و قبض و گرفتگی از آن بوده که جان ما مریض و رنجور است و البته جان که متأثر باشد تمام اعضا و جوارح متأثر و متألم است چنانچه فرموده‌اند : « شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون بحزننا » بیخود نبود که بهار امسال شرح جمالش غم افزا و ذکر جمیلش اندوه‌آور بود، این خبر برق آسا بگوش سر باختگانش رسید و بازار غمزدگی گرم و در آن هنگامه جز تحیر و آه جانگداز خرید و فروش نمیشد و اشک چشم بود که مانند سیل جاری بود، مجالس فقری غمکده و ملاقات دوستان حزن‌آور بود ، گفتم این است نتیجه اعمال ناپسند و کردار زشت ما، اوست که جورکش سالکان طریق است ، اوست که انواع بلا و عقوبات حاصل کردار ناشایست گرویدگانش را بصورت رنج و بیماری جبران میکنند و تحمل مینمایند ، در اینوقت گریه امانم نداد و سخنم قطع شد گفتم هیهات! هیهات! وجود ما جز رنج و ملال و زحمت برای حضرت مولی حاصلی ندارد ، چنانچه آن بزرگ عالم و نخبه بنی آدم فرموده : « ماهرار را بخوانیم تایکی را بیاییم » صد هزاران زان میان یکک صوفیند ما بقی درد دولت اوبیزند ، واقعا مصداق پذیرفت و بالعیان دیدم که :

کرم بین و لطف خداوند گار      گنه بنده کرده است و او شرمسار

موتمر باسر « فاستقم كما امرت ومن تاب معدك » همه انبیاء و راهنمایان حق سببانشند .  
دستی بسر زدم و افسوس بی نهایت خوردم و از کردار خویش که باعث رنج و بیماری مولی شده تأسف بردم و برضایع کردن عمر خود در ریغ و افسوس خوردم و غزل مرحوم فیض را بنظر آوردم که میفرماید :

برفت عمر و نکردیم هیچ کار دزیغ      نه روزگار بماند نه روز کار دریغ  
 برفت عمر بافسانه و فسون افسوس      گذشت وقت به بیهوده و خسار دریغ  
 نکرده‌ام همه عمر یک عمل خالص      نبوده‌ام نفسی با تو هوشیار دریغ  
 هر آنچه کردم و گفتم تمام ضایع بود      بهره رفت زمن روز روزگار دریغ  
 بیمار گفتم امسال کار خواهم کرد      گذشت عمر من امسال همچوپار دریغ  
 نه یک فسوس و ده صد که بی حساب فسوس      نه یک دریغ و ده صد که بی شمار دریغ  
 غنیمتی شمرا این یکدوم که ماند ای فیض      بکار کوش و مگورفت وقت کار دریغ

گفتم ای مور بی دست و پای با کدام زهره در صف نیکان درآمدی و با کدام سرمایه دعوی شرکت در پیروی نمودی؟! تو که جز نافرمانی عملی نداری و جز رنج و ملال برای دوست حاصل نداشتی اینک که بلاشک محبوب را از رفتار غفلت آمیز ماها رنجور و بیمار می بینی، با کدام دیده بروی مبارکش می نگری؟ آری!

شرم ما ز اعمال ناشایست خود باشد که نیست

نامه قتلی بجز مکتوب خود جاسوس را

ای گنهکار روسیاه نامه وجود علیلت برتبه کاریت گواه زنده است، چگونه از خجلت در پیشگاه مولی سر برآوری و با چه رو در چشمان مبارکش نظر اندازی؟ بهمین دلخوش شدی که:

هزار جرم زباید و جمله را پوشید      زپیر میکده آموز جرم پوشی را

ولی غافل بودی که کشیدن بار گناه تو دوست را در چه رنج و ملال اندازد. بهر حال طهران غمگده ای بیش نبود و جلسات فقری محیط غم و اندوه دوستان نه روزها راحت و نه شبها استراحت داشتند، همه در انتظار مزده سلامتی مولی و ورد زبانها یک جمله بود که: از دوست چه خبر؟

بعد از چند روز تلگرافی رسید که بندگان حضرت مولی ارواحنا فداه بخاطر خستگانی که از گوشه و کنار بطوف کوشش میروند با بارگران مشقت بیماری به بیدخت مراجعت فرموده و پس از برگزاری ایام عید بلافاصله به طهران برای معالجه عزیمت

میفرمایند :

وعدۀ وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیز تر گردد  
 وعده دیدار صبر و طاقت از همگی ربود و در انتظار وصل دوست دم شماری  
 میکردند :

چه خجسته صبح گاهی که جمال یار بینم  
 لب آن حبيب بوسم رخ آن نگار بینم  
 اگر زدر در آید چو صباح نیک بختان  
 زمن آنچه هست پنهان همه آشکار بینم  
 چو بهار می پرستان بنشاط و تازه روئی  
 کند آنچه دل تمنا همه در کنار بینم  
 این بینوای درمانده که از فرط ننگ رسوائی هم نشینی نداشتم و متحیر بودم  
 سوز درونی و درد دلم را با که در میان گذارم، ناچار بگوشه کلبه احزان خود خزیده  
 بگریه و ناله پرداختم و میگفتم :

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم  
 غنوده هر کسی با یار و من بی یار چون باشم  
 و تسلی خاطر از آن بود که در تنهایی بیاد دوست مینالم :  
 ذکر تو مرا مونس یارست بشب در ذکر توأم هیچ نیاساید لب  
 و در تمام شب گاهی از خواری مینالیدم، گاهی بزاری نوحه میکردم، گه سحرها  
 روی بام رفته و به نسیمی که از کوی دوست رفت و آمد میگردد میگفتم :

ای صبا نکهتی از خاک در یار بیار      ببر اندوه دل و مؤده دلدار بیار  
 گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب      بهر آسایش این دیده خونبار بیار  
 کام دل تلخ شد از صبر که کردم بیدوست      خنده ای زان لب شیرین شکر بار بیار  
 و خوش بودم که همه شب با دوست در گفتگو بودم .

بادل همه شب حدیث تومیگویم بوی تو من از باد سحر میجویم  
 دو روزی گذشت خبر رسید که فردا شب ساعت هفت موکب پرشکوه حضرت  
 مولی ارواحناده بایستگاه راه آهن میرسد :

رسید قاصد و پیغام وصل جانان گفت نوید رجعت جانرا بجسم بیجان گفت  
 همه در انتظار رسیدن آنساعت بیقرار وبامید زیارت جمال مبارکش بی طاقت واز فرط  
 نگرانی کسالت آنحضرت ناراحت بودند، از چند ساعت قبل هر یک بادللی پرطپش وقلبی  
 مرتعش بایستگاه آمد و درانتظار دقیقه معهود بود، ناگاه قطار رسید ودر ایستگاه توقف  
 نمود و جمال بی مثال حضرت مولی ارواحناده از پنجره واگون نمایان شد ولی چه جمالی !  
 با چهره زرد ولاغر، افسرده وپژمرده در کمال ضعف و ناتوانی ، عمامه مبارک ژولیده ،  
 موهای محاسن درهم ریخته بطوریکه قیافه مبارکش بکلی تغییر یافته و بزحمت شناخته  
 میشد، از مشاهده اینحال چنان حال انقلاب وتأثر درهمه ایجاد شد که غالباً نمیتوانستند  
 از گریه خودداری کنند، ولی آنحضرت پس از پیاده شدن از قطار با همان لطف مخصوص  
 در کمال انبساط و خوشروئی با همه برخورد میفرمود ونسبت بهریک اظهار لطف و  
 مرحمت مینمود ، گوئی ابدآ رنج و کسالتی در وجودش روی نداده ، آری اولیاء حق  
 وبزرگان در مقابل قضای الهی تن در داده وبرضای حق خوشنود و مسرور میباشند،  
 و هیچگاه دم بشکایت نگشایند بلکه بلا یا ومصائب را بجان استقبال کنند چنانچه  
 سر حلقه اولیاء حضرت سیدالشهداء علیه آلف التحیه والثناء در مقام مناجات عرض  
 کند: «رضاً بقضائک صبراً اعلی بلائک لامعبود سواک یاغیاث المستغیثین» ومولوی  
 علیه الرحمه در بیان حال اولیاء فرماید :

قوم دیگر میشناسم ز اولیا	که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص
حسن ظنی بردل ایشان گشود	که نپوشند از عزا ایشان کبود
هرچه آید پیش ایشان خوش بود	آب حیوان گردد ار آتش بود

زهر در حلقومشان شکر بود      سنگ اندر راهشان گوهر بود  
 جملگی یکسان بودشان نیک و بد      از چه باشد این زحسن ظنّ خود  
 کفر باشد نزدشان کردن دعا      کای آله از ما بگردان این قضا

و تا چنین نباشد مسند ولایت را نشاید و تاج کرامت را نیابد «الله اعلم حیث  
 يجعل رسالته» اراده خود را فدای اراده حق کنند و مراد خود را در مراد حق دانند،  
 چنانچه آنحضرت دایم میفرمود «پسندم آنچه را جانان پسندد» فیض فرماید:  
 گرسوزد گو بسوز ورنوازد گو نواز      عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود  
 حضرت شاه نعمه الله فرماید:

هر چه ما را میرسد از او بود      چون از او باشد همه نیکو بود  
 بنده را اختیار و مراد نیست و بحکم مراد خود بودن بترك بندگی گفتن است و  
 اولیاء حق را اراده و اختیاری نیست و آنچه کنند یا گویند باراده و الهام الهی نمایند  
 چنانچه قرآن معظم درباره رسول مکرّم ﷺ فرماید «ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى  
 یوحى» و هر که اراده خود را مستقل پندارد بخطارود و بمراد نرسد که فرمود «عبدی  
 ترید و ارید و لا یكون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید» .

بهر حال عاشقان دل داده و دوستان جان باخته یارای آن نداشتند که محبوب و  
 مولای خود را بدین حال مشاهده کنند، همه منقلب و گریان و متأثر و نالان هر یک سر  
 بر دست و بازن و فرزند چون طواف کعبه دورش میگردیدند، و از خدا جز قبولی قربانی  
 ناقابل و شفای دوست آرزویی نداشتند، این بینوای درمانده هم شرم و آزر را بیک سو  
 نهاده با جان منفعل و سر از شرمساری بزیر روان گنهکار خود را بارزوی نثار بخاک  
 پیشگاهش برده و بنای تضرع و التماس را نهاده و تقاضای قبول این قربانی ناقابل را  
 نموده، دامن مبارکش را گرفته و بازاری و بیقراری سرشمرندگی و دزماندگی درپیش  
 افکنده و از حقارت و عدم قابلیت این قربانی بدون آنکه بروی مبارکش نظر افکنم  
 استدعای قبولی این فدیة کمتر از بال مگس را نمودم، و سه طوف دور وجودش طواف کرده سر  
 عجز و انفعال بر زمین نهادم، آری؛

گر نثار قدم یار گرامی نکنم      جوهرجان بچه کار د گرم باز آید  
 باری مدت بیست روز بدین حال در طهران توقف فرمود و فقرا و دوستان و دلدادگان  
 با حال تأثر بزیارتش نائل بودند بالاخره با تجویز اطباء و اصرار دوستان برای معالجه  
 بصوب ژنو حرکت فرمود، آه! چه مسافرتی که آتش فرقت آن بزرگوار خرمن دل  
 گروهی را سوزانید و سیل غم دوری آنحضرت خانه دل جمعی را ویران نمود!  
 غم فرقت عزیزان غم جانگداز باشد      قدمی زیار دوری سفری دراز باشد  
 و مدت سه ماه که پر از رنج و ملال گذشت بطول انجامید و درین مدت که  
 بیشتر از سه قرن نمایش داشت شب و روز دوستان مضطرب و متوحش و در سوز و  
 گداز و راز و نیاز، گریان و نالان و بدرگاه الهی ملتجی و متوسل بودند و از خداوند  
 منّان شفاء کامل و سلامت و مراجعت آنحضرت را مسئلت مینمودند، و در مجالس فقری  
 که عموماً شبها تشکیل میشد دائماً قطرات اشک در مقابل نور چراغ چون شهاب ثاقب  
 لحظه بلحظه میدرخشید و خاموش میشد، و در همه ولایات و نقاط مجامع فقری بدعا  
 و ختم و توسل برگزار میگردد، خواب و خوراک از همه رفته و شبها تا صبح بناله و  
 گریه و تضرع و زاری بدرگاه الهی میگذشت، تا بحمدالله بفضل و کرم خدای متعال  
 بسلامتی مراجعت و دیدگان دوستان بزیارت جمالش روشن و قلبها منبسط و منور  
 گردید، و از وجد و شعف و شادی و مسرت و شکر و سپاسگزاری خودداری نداشتند و  
 صورت برخاک نهاده سجده حق بجای آوردند، و بزبان حال میسرودند:

یارب زغم هجران رستیم مبارکباد      از زحمت رنج و غم جستیم مبارکباد

از نور جمال تو شد دیده ما روشن      از دیدن غیر تو رستیم مبارکباد

و هر چند تذکر حوادث آن ایام تلخ و رنجهای پیاپی که متعاقب هم برای  
 آنحضرت پیش آمد موجب نهایت تأثر و تألم میگردد، ولی چون مطالعه آن حوادث  
 و شرح وقایع آن مدت نکاتی چند معلوم و سرّ و حکمت آن کسالت و مسافرت مکشوف  
 میگردد، بعلاوه در ذکر وقایع بیانات و مذاکرات مفید است که سالک را بوظایف  
 اسلامی و دستورات طریقتی آشنا میسازد، از جناب فاضل معظم و عارف عالیقدر آقای



حاج آقا تابنده روحی فداه که جزء ملازمین آنحضرت و تمام حوادث را بالعیان مشاهده فرموده است دعا نمودم که اگر یادداشت‌هایی ازین مسافرت پراز رنج و ملالت تهیه فرموده‌اید مرحمت شود که این روسیاه استنساخ نمایم، جناب معظم له وعده فرمودند که چون یادداشتها ناقص است پس از تکمیل ارسال میدارم، ازینرو مدت‌ها در انتظار آن بودم تا در تابستان ۱۳۳۴ شمسی که بشرف آستان بوسی بدارالارشاد بیدخت مشرف شدم یادداشت‌ها را مرحمت فرمودند و بااستنساخ آن موفق گردیدم، و امیدوارم خوانندگان محترم از مطالعه آن بهره‌ وافی و استفاده کافی برده و این خالک‌راه و بنده روسیاه درگاه ولایت پناه را از دعا یاد فرمایند.

وسپاس و ستایش سرخداوند مهربانی که درمان دهنده دردها و برآورنده آرزوها و گشاینده درهاست که بعد از آنهمه رنج و اضطراب و تشویش و انقلاب که در اثر کسالت آن عالیجناب داشتیم، اکنون بحمدالله آن بزرگوار را در حال صحت و سلامت زیارت و از فیض محضرانور حضرتش کامیاب و موفقیم، و از کرم و فضل عمیمش امیدواریم که دست ما را از دامان ولایتش کوتاه نفرموده و اعمال ناهنجار و رفتار ناگوار ما را صرف نظر فرمایند، و از خداوند متعال عفو و بخشایش و رفع گرفتاریهای ظاهری و باطنی همه فقراء را طلب فرمایند بمنه و احسانه و بحرمة محمد وآله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین.

اقل تراب اقدام الفقراء سید هبة الله جذبی .

در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ چاپ

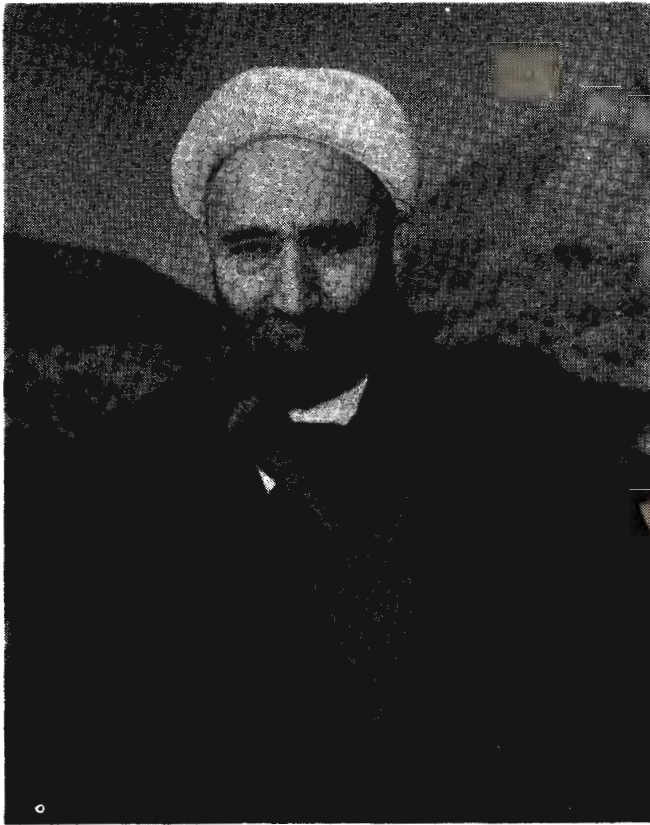
«یادداشت‌های از گناباد بژنو» از روی

دونسخه اصلی خطی پایان پذیرفت

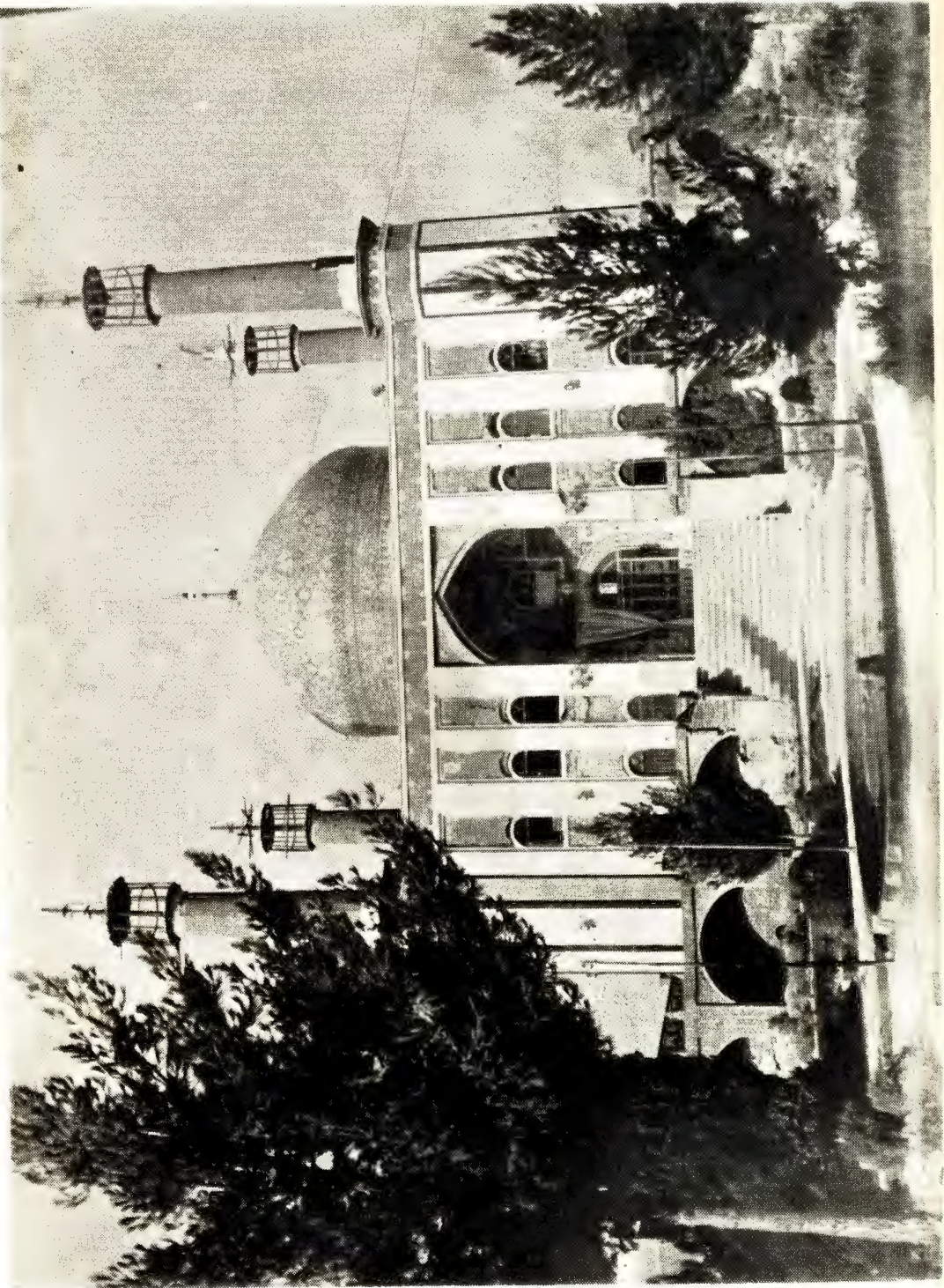
چاپخانه دانشگاه - تهران

دوم صفر ۱۳۸۸





جناب آقای حاج سلطانحسین آقا تابنده رضاعایشاه قطب سلسله علویه رضویه  
نعمةاللهیه بعد از حضرت آقای صالحعیشاه



مزار سترگه جناب آقای حاج ملاسلطان علیشاہ و جناب آقای صالح علیشاہ طاب ثراہما



مستألفانه پس از چاپ در قسمتهای لاتین اشتباهاتی مشاهده شد  
که بدینوسیله تصحیح میشود

صحیح	اشتباه	سطر	صفحه
Phosphaté	Phosghaté	پادوقی ۴	۴۳
diapason	dispason	۱۱	۶۶
Payer	Paryer	۱۲	۶۶
Parole	Parol	۱۳	۶۶
Madame	Madam	۴	۶۷
lettre	lettr	۵	۶۷
Eminence	emminence	۷	۶۷
mêmes	même	۹	۶۷
différentes	différantes	۱۱	۶۷
disparaîtra	disparaître	۱۵	۶۷
l'Amour	Lamour	پاورقی	۸۸
sentiments	sentiment	۹	۱۱۵
Francis	Fransis	۱۱	۱۱۵
germin	germein	پاورقی	۱۴۳
miséri	misévi	۱۴	۲۰۱
De toute	de tout	۱۵	۲۰۱
semblables	semalables	۱۶	۲۰۱
quelques	quelqueus	۲۰	۲۰۱
écrits	écrites	۲۰	۲۰۱
l'égard de	l'égarde	۲۱	۲۰۱
mois de Tir	mois Tir	۲۳	۲۰۱
Faghire	Faghir	آخر	۲۰۱